

زندگی

● پرسش اول:

با سلام
من ۲ سالی هست که با شما و دیدگاههای شما آشنا شده ام و مصاحبه های شما را دنبال میکنم.

قوی ترین عاملی که باعث جذب من به افکار شما شده نوع نگاهتان به زندگی و دیدتان نسبت به انسان و شئون یک انسان است. یکی از چیزهایی که همیشه با دیدن اسم شما به یادم می افتد، جمله شما به این مضمون است: اگر به بهشت رفتن هم اجباری باشد، به آنجا نخواهم رفت. اما مشکلی که من الان دارم و دوست دارم در موردش نظر شما را بدانم اینست که همین زندگی، ما و آمدن ما به این دنیا مگر اجباری نیست؟ همین بودن ما مگر اجباری نیست؟ اینکه در اسلام گفته شده بزرگترین گناه خودکشی است مگر دلیلی بر اجباری بودن زندگی، و محکوم به زندگی بودن به زندگی نیست؟

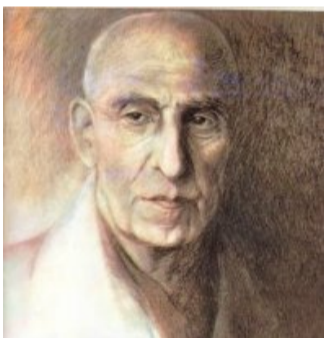
مشکل من از اینجا شروع میشود که نمیتوانم به قول شما بجای فکر کردن به چگونه مردن به چگونه زیستن فکر کنم. نمیتوانم از زندگی ام و از اینکه هستم لذت ببرم. حتی اگر همین الان بگویند دیگر وقت مردن است، شاید حتی ته دلم خوشحال هم بشوم. دیگر اتفاق افتادن و یا نیفتادن خیلی چیزها برایم اهمیتی ندارد.

البته این را هم بگویم که نه اینکه خودم را توانا ندانم به تغییر و نه اینکه درست و غلط برایم مفهوم نداشته باشد، و نه این که برای شخصیت خودم احترام قائل نباشم، نه چون مسلماً کمترین چیزهایی که سعی کردم این مدت بعد از آشنا شدن با افکار شما، حداقل در ظاهر رعایت کنم همین ها بوده اند. همیشه سعی کرده ام حقوق خودم و دیگران را رعایت کنم اما...

در صفحه ۲

« ۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق »
زندگینامه دکتر محمد مصدق (۵۴)



جمال صفری

ایدئولوژی جنبش جنگل در دوره دوم حیات خود

محسن خلیجی، محمد رادمرد در نوشته خود بنام «تناقض ایدئولوژیک در جنبش جنگل» می نویسد: دو سال از آغاز جنگ جهانی اول نگذشته بود که تحولات شگرفی در روسیه به وقوع پیوست. اتفاقاتی که جهان را درعرصه های گوناگون تکان داد. سقوط حکومت تزاری ورق جنگ را برگرداند. روسیه از متحدان خود جدا شد و به تنهایی با آلمان قرارداد صلح امضاء کرد. در روسیه پس از مدتی که قدرت دست به دست می شد، سرانجام بلشویکها قدرت را به دست گرفتند. آنها شعارهایی درعرصه بین المللی می دادند که هر شنونده ای را جلب می نمود. به خصوص اگر این شنوندگان مخالف نظامهای استعمارگر بودند. اندیشه های مارکسیستی که تا آن زمان هرگز در عمل به محک اجرا گذاشته نشده بود و تازه و بکر مینمود، اینک خواهان رهایی مردم جهان از بند هرگونه استعمار و استعماری بود.

این گونه بود که حکومت شورایی شوروی حکومتی از جنس متفاوت شد. حکومتی که پشتوانه خود را کارگران و کشاورزان قرار داد و خواهان ایستادگی در مقابل سرمایه داری جهانی بود. حکومتی که از برابری و مساوات میان انسانها سخن به میان می آورد. حکومتی که ادعای حمایت از ناسیونالیست های کشورهای استعمار شده را داشت. حکومتی که تمامی امتیازات نابرابری که تزارها در ممالک همجوار خود به دست آورده بودند، بخشیده بود. اینها همه کافی بود تا روشنفکران و نخبگان کشورهای که زیر یوغ بیگانه بودند به سمت شوروی کشانده شوند. به خصوص که شوروی وعده می داد در رهایی آنان از زیر پنجه های بیگانه از هیچ گونه کمکی دریغ نخواهد کرد. این ادعا در بیانیه مشترک لنین و استالین کاملاً مشهود است.

در صفحه ۱۲

مرده ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۸۰۵ ۱۲ تا ۲۵ تیرماه ۱۳۹۱

چرخ زمان

« گفتگو در باره اتم ادامه دارد؟ » آیا نوبت خریدن زمان به غرب رسیده است؟ ص ۴

نظامی کردن عربستان و خلیج فارس و رژیم می خواهد به ایران حمله شود: ص ۵

سردار سراج، وضعیت از دست رفته کشور و دشمنی خامنه ای با استقلال و آزادی را باز می گوید: ص ۷

در پی گفتگوهای مسکو، تولید نفت کاهش و نرخ ارز و تورم و بیکاری افزایش بازم بیشتر ی یافتند: ص ۹

مرگ، راه حل عمومی مسائلی است که رژیم ایجاد می کند و اعدام، یکی از اشکال آنست: ص ۱۱

انقلاب اسلامی: چرخ زمان همچنان به زیان ایران می چرخد. در حقیقت، از گروگانگیری بدین سو، چرخ زمان به زیان ایران می چرخد. گروگانگیری و جنگ ۸ ساله و ... و بحران اتمی زیانهای به شمار در نیامدنی به ایران وارد کرده اند. این بار، در دهه اخیر که ایران گرفتار بحران اتمی است، یک زمان غریبان و بازوی نظامی آنها در منطقه که اسرائیل است (حالا دیگر قرار است عربستان و دیگر اعضای شورای همکاری خلیج فارس نیز نقش بازوی نظامی ناتو را پیدا کنند) می گفتند ایران گفتگوها را دست اویز کرده است تا با خریدن زمان، اجرای برنامه اتمی خود را به انجام رساند و بمب اتمی را در اختیار بگیرد. اما اینک، این امریکا است که گفتگوها را کش می دهد برای این که می داند چرخ زمان به زیان ایران در چرخش است. در فصل اول، اطلاعاتی را گردآورده ایم که روشن می کنند رژیم از طرفهای گفتگو چه می خواهد و چرا امریکا گفتگوها را کش می دهد و از چه رو چرخ زمان به زیان ایران در گردش است.

موضوع فصل دوم، نظامی کردن عربستان و یا تبدیل شدن عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج به بازوی نظامی ناتو و باید و یا نباید با ایران جنگ کرد، هستند.

در فصل سوم، از نوار سخنان «سردار» سراج، اطلاعات مهم در باره وضعیت رژیم (در مرحله سرکشیدن جام زهر است) و وضعیت از دست رفته اقتصاد کشور و شدت برخوردها در درون رژیم، استخراج و در دسترس اطلاع خوانندگان گرامی قرار داده شده اند.

در فصل چهارم، وضعیت اقتصاد کشور به روایت داده ها و اطلاعات اقتصادی کشور بازگو شده است. در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان گردآوری شده اند:

در صفحه ۴

ج- پاکتژاد

باز سازی استبداد پس از انقلاب و سرنوینی
نظام استبدادی چگونه ممکن شد؟

قسمت اول- نقض عهد رهبری

بررسی روند باز سازی استبداد و نقش سازمانهای سیاسی و نحله های فکری، امری است ضرور و نیازمند تفصیل و مستند به سندها. در این نوشته، گرچه مستند به اسناد، به اختصار به چند عامل و حادثه مهم که نقش عمده ای در شکل گیری مجدد استبداد پس از انقلاب ضد استبدادی در ایران و عدم استقرار حق حاکمیت مردم داشتند، بخصوص با توجه به استبداد مذهبی مستقر، عمدتاً به نقش «روحانیتی» که از ابتدا

در صفحه ۱۰

علی شفیعی

اسلام، محل عقده گشائی
روانشناسی دشمن تراشی و ایجاد نفرت نسبت
به اسلام و مسلمانان (۴)

در دو نوشته پیشین آمد که بیش از سه دهه است، دین اسلام و مسلمانان بشدت محل عقده گشائی گشته اند. در طی این مدت بتدریج نزاع بر سر اسلام و با اسلام و مسلمانان، چه در کشورهای اسلامی و مسلمان نشین، خاصه میهن خود ما ایران، و خواه در جوامع مغرب زمین، به اوج خود رسیده است. در نوشته اول نیز متذکر شدم، وقتی ما به شیوه بیان تراشیدن "مشکل اسلام" چه نزد غربیها و خواه پیش خود مسلمانان

در صفحه ۱۵

دوستان محترم و خوانندگان این نشریه بصورت چاپی و اینترنتی!
ما را برای ادامه انتشار نشریه، با کمک مالی خود یاری فرمائید!



زندگی

* پاسخ به پرسش اول:

۱ - آسان سخن این که نه به دنیا آمدن یک انسان جبری است و نه زندگی او جبری است. انعقاد نطفه، خود انگیخته انجام می گیرد. به زور نطفه بسته نمی شود. به دنیا آمدن انسان نیز خود انگیخته است. اما زندگی انسان، بنا بر این که در روابط قوا بار بیاید و یا نیاید، خود انگیخته می شود و یا نمی شود. در عمل، بخشی از زندگی هر آدمی خود انگیخته (مستقل و آزاد) و بخش دیگری دستوری (به دستور قدرتی فرآورده روابط قوا) است. اینک بجاست دو امر بس مهم را تشریح و خاطر نشان کنم:

۱/۱ - این امر که خداوند انسان را از نطفه پدید می آورد، بی توجه به این امر که خداوند استقلال و آزادی محض است، زندگی را از انعقاد نطفه تا مرگ و پس از آن، بکار القای جبری بودن زندگی از انعقاد نطفه تا مرگ می آید. اما با توجه به این امر که خداوند استقلال و آزادی محض است، معنی سخن دیگر می شود و آدمی از واقعیتی بس ارزشمند آگاه می گردد: انعقاد نطفه و به دنیا آمدن انسان و زندگی او خود انگیخته، یعنی در استقلال و آزادی انجام می گیرد و این دو حق ذاتی حیات انسانند. دانش در جریان رشد خود، به تصدیق این خود انگیختگی راه برده است و راه می برد.

۲/۱ - در نوشته ای پیرامون «آزادی بیان» انقلاب اسلامی (شماره ۸۰۴)، توضیح داده ام که فرهنگ حاصل کار خود انگیخته انسان است. وجود فرهنگ، شهادت می دهد بر استقلال و آزادی انسان، انسان فرهنگ ساز. با وجود این، در جامعه ها، ضد فرهنگ قدرت نیز وجود دارد. حال اگر نیک دقت کنیم، از این واقعیت سر در می آوریم که ضد فرهنگ، یا فرآورده هائی که در روابط قدرت کاربرد دارند، در وجود خویش، یکسره وابسته به وجود فرهنگ است. برای مثال، دانش فرهنگ است. بکار بردن آن در روابط قدرت، از راه ساختن و بکار بردن سلاح، وابستگی کامل دارد به دانش. از این رو است، که کاهش میزان خود انگیختگی، رشد فرهنگ را کاهش می دهد. با وجود این، کاهش رشد فرهنگ، بسا سبب کاهش رشد ضد فرهنگ نشود. چرا که وارد کردن فرآورده های فرهنگ قدرت، می تواند نیاز روابط قدرت را به این گونه فرآورده ها، برآورده کند. در فرهنگها، به همان اندازه که از سهم فرهنگ کاسته و بر سهم ضد فرهنگ افزوده می شود، انسانها استقلال و آزادی خود را بیشتر از دست می دهند. فرهنگشان روی به عقیم شدن می نهد و جامعه آنها از رشد می ماند.

بدین قرار، هرگاه در یک جامعه میزان خود انگیختگی اعضای آن بالا باشد و فرآورده های فرهنگی، در روابط قوا کاربرد پیدا نکنند، اما در رشد انسانها در استقلال و آزادی، کاربرد پیدا کنند، رشد آن جامعه شتاب گیر می شود. سهم فرهنگ استقلال و آزادی بسیار بزرگ و سهم ضد فرهنگ قدرت بسیار کوچک می گردد. هر جامعه ای در دوران های رشد و از رشد ماندگی از این قاعده پیروی کرده است.

بدین سان، بنا بر این که انسان فرهنگ ساز است و فرهنگ فرآورده کار خود انگیخته انسان است، استقلال و آزادی و دیگر حقوق او ذاتی حیات او هستند.

۳/۱ - جبر نیست. چرا؟ زیرا هستی هست. توضیح این که جبر نیازمند تقدم و حاکمیت قدرت (از این رو، خدا نیست به ضرورت قدرت هست معنی می دهد) بر زندگی آفریده ها است. اما قدرت خود فرآورده رابطه قوا میان آفریده ها است. نه از خود هستی دارد و نه می تواند مقدم بر زندگی آفریده ها باشد و نه می تواند بیافریند. چرا که خود فرآورده ویرانگری و مرگ است و در ویرانگری و مرگ کاربرد دارد.

بدین قرار هرگاه پرسش کننده گرامی، در خود بماند به انسانی برخوردار از استقلال و آزادی، با خود انگیختگی بنگرد، یعنی در استقلال بیاندیشد و مرغ اندیشه را در بی کران هستی به پرواز درآورد (= آزادی در اندیشیدن)، درجا، از دو واقعیت آگاه می شود:

الف - خود انگیختگی او ناقض جبر است و ب- آفریده ها، بنفسه، بر وجود خداوند شهادت می دهند. چرا که "خدا نیست"، خلاء پدید می آورد و این خلاء را قدرت (= زور) پر می کند. باز، به این نتیجه می رسیم که هرگاه قدرت بود، هستی آفریده نبود. به سخن دیگر، بود هستی دلالت قطعی دارد بر نبود قدرت (= زور). این تجربه، او را از واقعیت مهم دیگری نیز آگاه می کند:

۴/۱ - مادیون جدید، در توجه بی نیازی از خداوند، ماده را برخوردار از نیرو می دانند و برآنند که هستی مادی نه هدف دارد و نه آزادی. در این دعوی، تناقضها بسیارند: مادیون هستند که ماده را تعریف می کنند و از آن خدائی می سازند خود گردان که با بکار بردن نیرو و، بنا بر قوانین درونی خود، تحول می کند و این و آن شکل را به خود می دهد.

بدین خدا تراشی، ماده را خدا و جانشین خدائی می کنند که انکار می کنند. تناقض دیگر: عقل خود آنها، بدون تعیین هدف نمی تواند کار خود را آغاز کند. بنا بر قول آنها، اندیشه فرآورده ماده است. هر گاه ماده بدون هدف و فاقد آزادی است، از چه رو، مغز بدون هدف نمی تواند کار کند؟ از چه رو عقل بدون آزادی (دست کم به قول سارتر، آزادی بمعنای بیرون رفتن از تعیین و در نامتعیین از محدود کننده ها رها شدن) نمی تواند خلق کند؟ دست آورد فیزیک جدید (قائل شدن به لاشئی و عدم تعین) نقض دیگری است بر مادی گری.

اما تناقض بس آشکاری که ثنویت تک محوری (فعال مایشاء گمان بردن ماده) مانع از آنست که مادیون ببینند، اینست: ماده خود انگیخته به ضرورت مستقل و آزاد می شود. استقلال و آزادی، آن را هدفمند نیز می کند. همراه بودن ماده بانیرو، که بنا بر مادی گری، آغاز ندارد، سخنی متناقض است. چرا که اگر نیرو همان تعریف را داشته باشد که زور دارد، همراهی آن با ماده، نافی وجود ماده می شود. چرا که زور ویرانگر است و از ویرانگری پدید می آید. اگر نیرو زور نیست، پس ماده نیز متعین نیست. چرا که جز زور حد سازی و متعین گردانی وجود ندارد. نیرو که حرکت دائمی ماده را میسر می کند، لاجرم، ماده - نیرو را برخوردار از خود انگیختگی، یا استقلال و آزادی مطلق می کند. بدین سان، خدائی که نفی می کردند و استقلال و آزادی که نفی می کردند، خود وجود آن را اثبات می کنند.

و نیز، بگمان آنها، و هم بگمان شماری از خدا باوران، خالق جبار، جبار بمعنای زورمندی مهار کننده زندگی آفریده های خویش است. پس اگر بگویند ماده ازلی و ابدی و خود گردان است، نبود خدا ثابت گشته است. حال آنکه، در این ادعا تناقضها است: بی آغاز و بی پایان صفت ماده متعین نمی تواند باشد. چرا که بی آغاز و بی پایان یعنی نامتعیین و متعین بدون وجود نامتعیین، وجود ذهنی (نقد کنندگان مادیون گفته اند: تعریفی که از ماده و ... می کنید ساخته ذهن شما است و در بیرون ذهن شما وجود ندارد) نیز پیدا نمی کند. چرا که تعین مطلق مساوی است با بی حرکتی مطلق و بی حرکتی مطلق نیرو را بی محل می کند. اما ماده بدون نیرو و حرکت، بی وجود می شود. لاجرم تعین ماده می باید نسبی باشد. اما قائل شدن به نسبی بودن تعین، اثبات وجود نامتعیین است. چرا که ورای تعین و ماده وجود دارد و به یمن وجود آنست که ماده زندگی و تحول می پذیرد: بدین سان، با رفع تناقضها از ادعای مادیون، نامتعیین، یا هستی محض خود انگیخته را باز می یابیم.

حال اگر پرسش کننده گرامی خویشتن را از باور نادرست به جبر برهد، در می یابد که

۵/۱ - خود کشی، غفلت مطلق از استقلال و آزادی خویش و خویشتن را به جبار زور سیردن است. از جمله به این دلیل ساده که بدون بکار بردن زور، نمی توان به زندگی خود پایان داد. چون غفلت عقل از استقلال و آزادی خویش کامل می شود، خلاء را قدرت (= زور) پر می کند و عقلی چنین قدرتمدار، نمی تواند با تخریب آغاز نکند. از آنجا که هر تخریبی با تخریب مخرب آغاز می شود، در حالت انفعالی محض، عقل تسلیم شده به قدرت، فرمان خود کشی را صادر می کند. بدین قرار، نهی خود کشی، جبر نیست، فراخواندن انسان به بدر آمدن از غفلت از استقلال و آزادی و خود انگیختگی است. در دین اکراه نیست، تحقق پیدا می کند با نهی بکار بردن زور بر ضد استقلال و آزادی و حقوق خویش و باز رهییدن خویشتن از قدرت جبار است. بدین رهائی، انسان هیجان زندگی را باز می یابد:

* شور و شوق زندگی:

۲ - شور و شوق زندگی همراه است با خود انگیختگی (= استقلال و آزادی) آدمی و خود انگیختگی همراه است با کرامت انسان و صفاتی که ترجمان زندگی در رشد، رشد در استقلال و آزادی، هستند: امید و شادی و دوست داشتن و دوست داشته شدن و عهد شناسی، عهد با زندگی و کرامت خویش و زیندگان و طبیعت و ... نیز همراه است با فعالیت هماهنگ استعدادها و نیز فضلهای آدمی. این همراهی ها و هماهنگی ها به آدمی امکان می دهند:

۱/۲ - که انسان مسئولیت شناس بگردد، نسبت به رشد خویش در استقلال و آزادی و زندگی را عمل به حقوق ذاتی خود کردن، مسئول بگردد. در مسئولیت جمعی برای آن که زندگی همگان رشد در استقلال و آزادی و حقوقمندی بگردد شرکت کند. خویشتن را در قبال عمران طبیعت و حقوق هر زینده ای، مسئول بشناسد.

۲/۲ - که آدمی از استقلال و آزادی عقل خویش غافل نشود. آشکار ترین علامت وجدان بر استقلال و آزادی عقل اینست

که چنین عقلی توجیه گر نیست، خلاق است. آفریده هایش مجاز نیستند، هستی دار هستند.

۳/۲ - که نه در رابطه با خود و نه در رابطه با دیگران، آدمی به زور، نقش نمی دهد. اگر هم دیگری زور در کار آورد، کار او می باید خشونت زدائی باشد. هرگاه تجربه کند، به تجربه، در می یابد که خالی شدن پندار و گفتار و کردار از زور، زندگی را سرشار از امید و شادی و ... می کند. بدین سرشار شدن از امید و شادی و ...، هیجان زندگی او را فرا می گیرد.

۴/۲ - که همواره جانب حق را بگیرد و بر حق بایستد. چنین ایستادگی، او را با زور و زورمداران، رویاروی می گرداند. در همان حال، ایستادگی بر حق، نه تنها اکثریت بزرگ آدمیان را به یاد حقوق ذاتی خویش می اندازد، بلکه زورباوران و زورمداران را نیز، در درون، گرفتار تضاد حقوق ذاتیشان با زور ویران گر می کند. به یمن این ایستادگی است که رها شدن از تضاد ستمگستر و بازیافت توحید بر میزان عدالت میسر می گردد.

۵/۲ - که آدمی انفعال را دلیل تسلیم شدن به زور بشمارد و بر آن شود که همواره فعال، فعال خود انگیخته، بماند.

۶/۲ - که آدمی همواره امام بماند: زندگی را پایان ناپذیر بگرداند. به یمن افزودن بر پندار و گفتار و کردار نیک و انگوی رشد در استقلال و آزادی، گشتن.

۷/۲ - که آدمی زندگی خویش را شفاف کند. بداند که تنظیم رابطه با قدرت، افق دید عقل را می بندد. تسلیم قدرت شدن عقل را در تاریکی فرو می برد. ناامیدی و کز کردگی و به مرگ اندیشیدن و ... علامتهای گویای فرورفتن و فروماندن عقل در ابهام و تاریکی، تاریکی افزا هستند.

۸/۲ - که انسان مراقب باشد عقل او پیچیده را باز و کج را راست و مبهم را روشن کند و بداند که عقل قدرتمدار ساده را پیچیده و راست را کج و روشن را مبهم می گرداند.

۹/۲ - که آدمی بداند قربانی هر تبعیضی، نخست کسی است که تبعیض قائل می شود. پرسش کننده گرامی باید بداند که زندگی آدمی در هستی بی کران است. مرگ نیز در این هستی روی می دهد. پس مرگ را محور کردن، تبعیض ناروایی است که قربانی آن، کم و کیف زندگی خود او است.

۱۰/۲ - که بگاہ اندیشیدن و بگاہ سخن گفتن و بگاہ عمل کردن، آدمی مطمئن شود که اندیشه و سخن و عمل او، در همه جا و همه وقت، حق است. همگان را بکار می آید. به زندگی او معنی می دهد و بکار دیگران در معنی بخشیدن به زندگی شان می آید.

۱۱/۲ - که انسان بداند امید و شادی و دوستی و ... ذاتی اندیشه و سخن و عمل حق و زینده و سودمند در همه جا و همه وقت است. پس علامت اندیشه و سخن و عمل حق، شاد شدن و شاد کردن و امید یافتن و امید بخشیدن، دوست شدن و دوستی کردن است. زمان خلق، زمان شادی و امید و عشق بی کران است.

۱۲/۲ - که آدمی بداند امید و شادی و ... و مسئولیت شناسی ذاتی خود انگیختگی هستند. میزان آنها اندازه خود انگیختگی انسان را به دست می دهد. همانطور که ناامیدی و غم و ... گویای نبود خود انگیختگی با غفلت انسان از استقلال و آزادی خویش است. پس مجموعه ای از استعدادها و فضلهای و حقوق و کرامت، بدون خود انگیختگی، فرمانبر قدرت بی شفقتی می شوند که آنها را در افزودن ویرانی بر ویرانی و مرگ بر مرگ بکار می برد. پس نباید غافل شد که امید و شادی و ... هم ذاتی خود انگیختگی عقل و هم صفات ذاتی اندیشه و سخن و عمل انسان مستقل و آزاد هستند. امید امید افزاید و شادی شادی دوستی و دوستی و ...

۱۳/۲ - که شادی و امید و عشق و ... از حقوق انسان و استعداد دوست داشتن گویای دائمی بودن دوست داشتن زندگی و دوست داشتن هستی و آفریده ها و عاشق شدن بمعنای دوست داشتنی پایدار، بند بر این خشونت زدا و درمان سرطان قدرت و قدرتمداری هستند. از این رو، مردمی که بخواهند بداند چرا گرفتار استبداد هستند، نخست می باید در خود بنگرند و کارهایی را ترک کنند که ترجمان ناتوانی و زور باوری هستند. که ناامیدی و غم بار می آوردند. که ... بدین قرار، هرگاه چنان بیاندیشند و چنان سخن گویند و چنان عمل کنند که امید و شادی و دوستی و ... آورد، ریشه قدرت و قدرتمداری را در خود و در جامعه خود خشکانده اند.

چنین مردمی در می یابند که شادی و امید و دوستی وقتی خود انگیخته نیستند، مصنوعی و فرآورده ویرانگری قدرت هستند. معنای که «نشئه» می شود، از شادی و امید و ... بیانگر خود انگیختگی، بی بهره است. در دنیای ذهنی، زندانی و شور و شوق زندگی را بطور روز افزون، از دست می دهد.



زندگی

این دو حق ذاتی غفلت کند، استقلال و آزادی او متعین و مفید شده بود به «ناتوانی از غفلت». اما این ناتوانی را جز قدرت نمی توانست پدید آورد. بدین سان، قدرت تقدم پیدا می کرد بر استقلال و آزادی و حاکم می شد بر استقلال و آزادی آدمی. چون استقلال و آزادی حد نمی پذیرند، لاجرم حد ناتوانی از غافل شدن آدمی از خود را نیز نمی پذیرند. خداوند استقلال و آزادی محض است. باوجود این، چنان استقلال و آزادی نیز با غفلت خداوند - که هرگز رخ نمی دهد - از این دو همراه است. الا اینکه چون خداوند علم مطلق و توانائی مطلق و... مطلق است، احتمال غفلت او از استقلال و آزادی صفر است.

مقایسه انسان، موجود نسبی با خداوند هستی مطلق، درس بس بزرگی را به ما می آموزد: بهمان نسبت که احتمال غفلت از استقلال و آزادی به صفر میل می کند، انسان از استقلال و آزادی برخوردارتر و رشد او در استقلال و آزادی، کاملتر می شود. بعکس، هراندازه احتمال غفلت از استقلال و آزادی بیشتر می شود، برخورداری انسان از استقلال و آزادی خود کمتر و خودانگیختگی، بنابراین رشد او، ناچیز تر می شود.

بدین قرار، راه کار کاستن از احتمال و امکان غفلت انسانها از استقلال و آزادی خویش، فراهم آوردن فرائضی بی کران آزادی بیان است. خشونت زدائی، به ترتیبی که پندارها و گفتارها و کردارها و رابطه ها از زور خالی شوند و نظام اجتماعی تا ممکن است باز و تحول پذیر گردد، کاردومی است که همراه با کار اول باید کرد. کارآمدترین روشها برای به صفر رساندن غفلت از استقلال و آزادی خود، بکار بردن استقلال و آزادی در اندیشیدن و سخن گفتن و عمل کردن است. از این رو، در یک جامعه استبداد زده، تشدید استبداد به این عذر که چنین جامعه ای جز به زور قابل اداره نیست، به آن می ماند که به یک مسموم بازمه سم بخوراند. چنین کاری مرگ پر زجر او را نزدیک تر می کند.

دقیق کردن درک خود از استقلال و آزادی، ما را آگاه می کند از چرایی غفلت آدم و ما فرزندان آدم از استقلال و آزادی خود. عامل این غفلت درصد درجا، خود را مطلق گردانیدن است. ما آدمها، وقتی می خواهیم آن شویم که نیستیم و با آن بگوئیم که نداریم و می خواهیم در دم خواست ما برآورده شود، روش عقلانی را با روش غیر عقلانی جانشین می کنیم. مستبدها، نمادهای ابتلائی به غفلت آدم هستند. مستبدهائی که آرمان دارند، از یاد می برند که تغییر را انسانها خود باید بکنند، رشد را انسانها خود باید بکنند و با بکار بردن استقلال و آزادی و حقوق خویش باید رشد کنند. می خواهند، در جا، به اعضای جامعه تحت استبداد خود، محتوا و شکلی را نبخشند که آرمان کرده اند.

اما چرا آدم از شیطان نخواست که نخست او میوه ممنوعه را بخورد تا که پس از مشاهده نتیجه، او نیز بخورد؟ چرا ما آدمها، بگانه خوردن میوه ممنوعه، این پرسش را از خود نمی کنیم؟ زیرا بمحض غفلت از استقلال و آزادی خود، خلاء را قدرت پر می کند و علامت بارز آن اینست که پندار و گفتار و کردار ما دستوری می شود. بکاربرنده دستور که خود را در لحظه دست یافتن به هدف گمان می برد، چون و چرا نمی کند. آیا ایرانیان که ۸ سال جنگ را در سود استبدادیان و قدرتهای خارجی (امریکا و انگلیس و اسرائیل) ادامه دادند، پرسیدند چرا باید جنگ ادامه بیابد؟ نه. وقتی هم آقای خمینی جام زهر را سرکشید، از مردم ایران خواست چون و چرا نکنند و اکثریت بس بزرگی نیز چون چرا نکردند. امروز نیز در باره بحرانی اتمی چون و چرا نمی کنند. اعتیاد به اطاعت از قدرت، زندگی را دستوری می کند.

اما آدم تبعیض تراشی شیطان و حاصل آن را دیده بود. باوجود این، آزموده را آزمود. همانطور که ما ایرانیان، استبداد را آزموده ایم. در یک قرن، سه نوبت انقلاب نیز کرده ایم، باوجود این، همچنان آزموده را می آزمائیم. نو معتادها، سرنوشت معتادهای از یا در آمده را دیده اند اما باز آزموده را می آزمایند. چرا؟ زیرا غفلت از استقلال و آزادی خویش، خلاء پدید می آورد و خلاء را زور پر می کند. از جمله به این دلیل که نیرو، بی کار نمی ماند. چون در استقلال و آزادی، در ساختن بکار نرفت، درجا، در ویرانگری بکار می رود. بدین قرار، زوری که خلاء را پر می کند، همزمان با غفلت از استقلال و آزادی و دیگر حقوق، جهت تخریبی هسته و زورگشته است. اما قدرت یک روش دارد و آن روش دستوری است و یک هدف دارد و آن افزودن بر خویش از راه تخریب است. از این رو، غافل از استقلال و آزادی همان می کند که غافلهای پیش از او کرده اند. شدت از خود بیگانگی وقتی است که از ویران شدن و ویران کردن «لذت» نیز می برد و خود را مالک مکان و مایکون نیز می انگارد. جبارهای نگون بخت از این قماش هستند.

بکار نبرد، ناپود می شود و یا اصلا بوجود نمی آید. پس چرا در میان آدمیان این همه تبعیض وجود دارد؟ چرا خدا توانا است را، خدا زورمند است معنی می کنند؟ آیا هستی انسان ترکیبی از قدرت و آزادی است؟ اگر هستی انسان بر اساس قدرت است پس چرا وجود خارجی ندارد؟ اگر هم هستی انسان بر اساس آزادی است پس چرا در روابط انسانها آنقدر قدرت زیاد است؟ ایمان

* پاسخ پرسش دوم:

۱- انسان هرگاه نخواهد رابطه قوا با خود و با دیگران برقرار کند، به سخن دیگر، از استقلال و آزادی خویش غافل نشود، می تواند زندگی کند و زندگی او عمل به حقوق و خالی از زور باشد. بنابراین، ویران نشود و ویران نکند و نیازی هم به تبعیض پیدا نکند. اما اگر زندگی را در زورگفتن و زورشدن ناچیز کند، طول زندگی او بستگی مستقیم پیدا می کند با میزان زوری که بکار می برد و یا با او بکار می برند. این آزمایش ساده به او می آموزد که استقلال و آزادی هم ذاتی حیات هستند و هم زندگی را طولانی و سرشار از شادی و امید و دوستی و... می کنند. حال این که قدرت (= زور) خود به خود وجود ندارد و انسان می باید

الف - رابطه قوا برقرار کند و
ب - به نیرو جهت ویرانگر بدهد و
ج - برای توجیه بکار بردن زور، قائل به تبعیض بگردد.
بدین سان، نیرو وجود دارد اما قدرت (= زور) و تبعیض وجود ندارند.

۲- قدرت و حق، از جمله استقلال و آزادی، با هم جمع نمی شوند و ترکیب نیز نمی شوند. قدرت را بدون غافل شدن از استقلال و آزادی و دیگر حقوق خویش نمی توان پدید آورد. با بدر آمدن آدمی از غفلت، قدرت در جا از میان بر می خیزد. در عوض، استقلال و آزادی توانائی هستند و با توانائی های دیگر مجموعه ای را بوجود می آورند.

۳- بدین قرار، فطرت انسانی نمی تواند ترکیبی از قدرت و استقلال و آزادی باشد، نه تنها به این دلیل که شرط وجود یافتن قدرت، غفلت از استقلال و آزادی است، بلکه قدرت نمی تواند ذاتی حیات هیچ موجودی باشد زیرا از ویرانگری پدید می آید و نافی حیات است. قدرت (= زور) ضعف است و ضعف به خداوند راه ندارد. پس خداوند خالق قدرت (= زور) نمی شود. میوه ممنوعه ای که آدم را از خوردن آن منع فرمود، غافل شدن از حقوق ذاتی خویش، بنا بر این از خدا و، درجا، در بند قدرت شدن (فریب شیطان) بود.

۴- حال اگر در دو رفتار، یکی رفتار شیطان و دیگری رفتار آدم تأمل کنیم (هر دو رفتار را ما انسانها، بگانه برقرار کردن روابط قوا، در پیش می گیریم و بسا در هر روز، چندین و چند نوبت)، از چگونگی و چرایی قائل شدن به تبعیض و بکار بردن نیرو در تخریب یا ایجاد قدرت سر در می آوریم:

● شیطان بود که قیاس صوری بکار برد و گفت: من از آدم برترم زیرا من از آتشم و او از خاک. بدین سان تبعیض در کار آورد، درجا، رابطه خود را با خداوند، استقلال و آزادی مطلق، قطع کرد و بنده زوری شد که خود ایجاد کرد. قیاس او صوری بود چرا که آتش را برتر از خاک شمرد. برتری را عقل توجیه گر او ساخت برای توجیه زورمرداری او. اگر نه، آتش نیرو است و نیرو در خاک نیز وجود داشت. هرگاه از استقلال و آزادی خویش غافل نمی شد، خاک را مجموعه حیاتمند، بنابراین، صاحب نیرو، می یافت.

● این بار، او بر آن شد که آدم و حوا را با همان فریب بفریب که خود خورده بود: جاویدان و دانش مطلق گشتن، هم اکنون و همین جا. برای رسیدن به این هدف، بکار بردن آسان ترین روش، با غفلت از استعدادها و فضلها و حقوق خویش است. امروز نیز، جنایت را چنین تعریف می کنند: آسان ترین روش (بکار بردن زور) برای رسیدن به هدف، با تجاوز به حقوق خود و حقوق قربانی جنایت و جامعه است. اما آدم چرا از شیطان نپرسید: نخست تو خود از این میوه بخور؟! چرا به خود یادآور نشد که این همان فریب است که شیطان خورد؟ چرا پذیرفت که خداوند خالق او، بسود خود و به زبان آفریده خویش، تبعیض قائل شده است و او با خوردن میوه ممنوعه، تبعیض را رفع می کند؟

هرگاه ما انسانها، که همچنان میوه ممنوعه را می خوریم، این پرسشها را از خود کنیم، پاسخهایی که می یابیم، بسیار بکارمان می آید در رهائی از اصالت دادن به قدرت و قدرت باوری و اعتیاد به اطاعت از قدرت:

اگر استقلال و آزادی آدمی با قدرت جمع نمی شوند، با غفلت از خود، جمع می شوند و همراهند. توضیح این که هرگاه انسان مستقل و آزاد آفریده شده بود بی آنکه بتواند از

۱۴/۲- که سر و کار عقل مستقل و آزاد با واقعیت ها است. این عقل قدرتمند است که دنیای مجازی می سازد و خود را در آن زندانی می کند. هرگاه خویش را ناتوان بیانگارد، دنیای مجازی که می سازد، تاریکخانه یأس و غم و مرگ است. مراقبت بسیار می خواهد تا که عقل رابطه با واقعیت را با رابطه با مجاز جانشین نکند.

۱۵/۲- که آدمی بداند در هستی موجود محدود کننده و ویرانگری جز زور وجود ندارد و زور را انسانها در رابطه با یکدیگر، با جهت ویرانگر بخشیدن به نیرو، پدید می آورند. پس هر زمان خود را محدود یافت و هر زمان به ویرانی خود با دیگری روی آورد، نباید تردید کند که در بند قدرت (= زور) گرفتار است. به باز یافتن خودانگیختگی و حقوق خویش، از این بند رها می شود:

۱۶/۲- که رابطه با قدرت، همواره یک مدار بسته ایست که، در آن، آدمی خویش را، بی دفاع، به ویرانگری قدرت می سیارد. شناخته ترین مدار بسته رابطه انسان با قدرت، مدار بسته بد و بدتر، مصلحت و حقیقت، خودی و غیر خودی هستند.

۱۷/۲- که استعدادهای انسانی یک مجموعه را تشکیل می دهند. هر یک کار خویش را می کنند اما کارهایشان یکدیگر را متکامل می کنند. چنانکه استعداد علمی، علم می جوید و استعداد هنری آن را بکار می برد و ناممکنی که هنر را ممکن می کند، فضاهای جدید را بر روی علم می گشاید. استعداد اندیشه راهنما، هرگاه بیان استقلال و آزادی را بجوید، به دیگر استعدادها امکان می دهد در بی کران استقلال و آزادی، کار کنند. از این رو، آدمی می باید کار را نه مشقت که ارزش بداند و همواره مراقب جامعیت کار باشد. خالی کردن اندیشه راهنما و دانش از ظن و گمان، هم کار استعدادهای دیگر را آسان می کند و هم رشد شتاب گیر و بدان شور و شوق زندگی را روز افزون می گرداند.

۱۸/۲- که استعداد رهبری هماهنگ کننده استعدادهای انسان و، در همان حال، چند و چون آن، در اندیشه و سخن و عمل آدمی است و بدین سه، خویش را تعریف می کند. هرگاه دلیل قنایت اندیشه و سخن و عمل در این سه باشد، علامت خودانگیخته بودن استعداد رهبری و برخوردار بودن از استقلال و آزادی است.

۱۹/۲- که عمل آدمی به حقوق خویش، دیگران را به عمل به حقوق خود بر می انگیزد و دامنه شادی و امید و... بنا بر این، شور و شوق زندگی را می گستراند. راست است که هیچ حق ذاتی قابل انتقال نیست، اما این نیز راست است که عمل به حق، دیگران را به عمل به حق برمی انگیزد و شور و شوق زندگی هرکس دیگران را به شور و شوق زندگی می آورد. پس اگر پرسش کننده گرامی شور و شوق زندگی را در خود نمی یابد، به این دلیل نیز هست که محیط اجتماعی او، محیطی نیست که اندیشه ها و سخن ها و عمل ها، شور و شوق زندگی را فراگیر کنند. پس بر او است، که بنا بر مسئولیت شناسی، عقل را از جبرها برهد و زندگی را عمل به حقوق گرداند به ترتیبی که مجموعه استعدادها و فضلها فعالیت خودانگیخته خویش را باز یابند و امواج امید و شادی، امواج شور و شوق زندگی را به هر سو، روان سازند:

۲۰/۲- که عقل، بهنگام خلق، از تمامی استقلال و آزادی خویش برخوردار می شود. چرا که با هستی اینهمانی می جوید. دانمی کردن جستجوی اینهمانی با هستی، نیاز به موازنه عدمی بمثابه اصل راهنما دارد. بدین اصل و بدان این همانی، آدمی همه استقلال، همه آزادی، همه شور و شوق زندگی و از عشق لبالب می شود.

* پرسش دوم در باره چرایی روی آوردن انسانها به قدرت:

آقای بنی صدر شما در مورد فرق بین توانایی و زورمندی خداوند مطلبی فرمودید. که بسیار کلیدی بود و گفتید زورمدارها عاجزترین آدمها هستند. من امروز قیافه مبارک را در قفسش در دادگاه دیدم که روزی خیال می کرد همه مردم مصر مطیع او هستند. دیدم که چقدر عاجز است. شما در جای دیگر در برنامه اول تلویزیون سیده استقلال و آزادی، در باره اندیشه راهنما می فرمایید انسان به قدرت اصالت می دهد. حال این که قدرت وجود خارجی ندارد و حاصل یک رابطه است. اساس رابطه نیز بر تبعیض است. اگر در رابطه هایی که آدمها برقرار می کنند، تبعیض بکار نبرند، قدرت هم بوجود نمی آید. سؤال من این است: خوب اینکه اغلب انسانها توانایی را با قدرت اشتباه می گیرند، حتی در باره خدا، پس باید انسانها پیش از اینکه به نبود تبعیض باور داشته باشند به وجود تبعیض اعتقاد داشته باشند. چیزی مثل قدرت که اگر انسان اراده کند در روابطش تبعیض



«گفتگو در باره اتم» ادامه دارد»؟ آیا نوبت خریدن زمان به غرب رسیده است؟

انقلاب اسلامی: گفتگوهای مسکو در روزهای ۱۸ و ۱۹ ژوئیه به پایان رسیدند. آشتون و جلیلی، جدا جدا، کنفرانس مطبوعاتی ترتیب دادند. هر دو گفتند قرار بر دیدار کارشناسان دو طرف در استانبول در ۳ ژوئیه ۲۰۱۲ است. معاون جلیلی با معاون خانم آشتون گفتگو خواهند کرد. هرگاه به نتیجه رسیدند که لازم شد آشتون و جلیلی با یکدیگر گفتگو کنند، چنین خواهند کرد. جلیلی به این دلخوش بود که کشورهای ۱+۵ جدی تر صحبت کرده اند و بالاخره نظر ایران را پذیرفته اند که موفقیت گفتگو موقوف است به گفتگوی کارشناسان فنی دو طرف بقصد آسان کردن تفهیم و تفاهم دو طرف و آماده کردن موضوع گفتگوی سیاسی بر سر مسئله اتمی ایران. اما در کشورهای غرب، این نظر اظهار می شود که این بار، غرب بود که اصرار به نتیجه رسیدن گفتگو نداشت زیرا از اول ژوئیه، تحریم نفت ایران و بانک مرکزی از سوی اتحادیه اروپا به اجرا گذاشته می شود. از آن پس، روز به روز، رژیم ایران ضعیف تر می شود و ناگزیر تر می شود به خواست غرب کردن بگذارد. بنگریم که کارشناسان وضعیت را چگونه ارزیابی می کنند:

ایران چه می خواهد و چرا غرب، گفتگوها را کش می دهد؟ قدرتهای غربی چه در سر دارند؟

انقلاب اسلامی: همه آنچه را که رژیم در سر دارد و بسیاری از آنها را بر زبان نمی آورد، به قلم پل پیلاز بر صفحه کاغذ آمده است. طرح ۵ ماده ای که جلیلی از آن سخن می گوید بی آنکه انتشار دهد، در نوشته پیلاز تشریح شده اند:

پل پیلاز، تحلیل گر پیشین سیا، در ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲، در روز دوم گفتگوهای مسکو، از دید خود، وضعیت را این سان سنجیده است:

● گفتگوهای مسکو به پایان رسیدند. آمریکا و قدرتهای غربی میلی به لغو تحریم ها ابراز نکردند. حتی در ازای متوقف کردن غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد، حاضر نشدند تحریم ها را لغو و یا از آنها بکاهد.

بسیار نارسائی ها در روش گفتگوهای آمریکا با ایران بر سر پرونده اتمی ایران وجود دارند. این نارسائی ها یا ناشی از امتناع از به

نتیجه رساندن گفتگوها است و یا حاصل بی کفایتی گفتگو کنندگان آمریکائی است. طرف گفتگو را چه منفور بشماریم و خواه مقبول، می باید نارسائی ها را رفع کنیم. در گفتگو، می باید چشم انداز رژیم ایران را در نظر گرفت.

● طرف غرب به جای گفتگوهای واقعی، برای ایران فرصت ایجاد می کند تا از فشار غرب بر خود، ناله مظلومیت سردهد و به تکرار بگوید غرب در گفتگو جدی نیست و...

برای مثال، دنیس راس (Dennis Ross) که تا این اواخر سیاست آمریکا در قبال ایران را تصدیق می کرد (سخن خود را این طور شروع می کرد: «هدف نهائی ما از گفتگوهای اتمی با ایران، اینست که بدانیم آیا ایران می خواهد بپذیرد که برنامه اتمیش باید تا آن حد که اعتماد بخش گردد، محدود شود یا خیر؟». به سخن دیگر، بدان حد محدود شود که برنامه اتمی غیر نظامی به برنامه اتمی نظامی قابل بدل شدن نباشد یا نه؟».

این «هدف نهائی» آیا هدف گفتگو به قصد رسیدن به یک توافق است و نه گفتگو با قصد به شکست کشاندن آن؟ هرگاه قصد به نتیجه رساندن گفتگوها به ترتیبی است که هم نگرانی غرب بابت انتشار سلاح هسته ای از میان برود و هم حداقل خواست ایران که مجاز شدن به فعالیت اتمی صلح آمیز است، می باید روش کار رسیدن به مصالحه ای در برگیرنده هدف دو طرف باشد. خلاصه کردن هدف، در یک هدف و آن هم هدف واشنگتن از گفتگو است، بهیچ رو، سازگار با رساندن گفتگو به نتیجه نیست.

● امید اینست که این بار (گفتگوهای مسکو) واقع بینانه تر و با در نظر داشت هدف طرف گفتگو (ایران)، وارد گفتگو شده باشند و گفتگوها موفقیت آمیز بگردند. علامتها که دوره های پیشین گفتگوها، داده اند و نیز سخنان علنی که در این هفته بر زبانهای مقامها جاری شده اند، چندان تشویق آمیز و امید بخش نیستند.

البته ما از جزئیات طرز فکر و استراتژی طرف ایرانی گفتگوها نیز آگاه نیستیم. با وجود این، برای این که خلاء را پر کنیم، متن سندی استراتژیکی را می آوریم که گفتگو کنندگان ایرانی تهیه کرده اند برای گفتگوهای مسکو:

*موضوع گفتگوهای مسکو از دید ایران:

● در گفتگوهای مسکو، هدفهای اصلی جمهوری اسلامی ایران همانها هستند که در گفتگوهای استانبول و بغداد، اظهار کرده است. آن هدفها سهیل می کند پیشرفت نسبی توافق را که، بدان، جنگ اقتصادی غرب بر ضد ایران پایان می یابد. حق ایران بر فعالیت صلح آمیز هسته ای، شامل غنی سازی اورانیوم، پذیرفته می شود و غرب می پذیرد از صدمه زدن به اعتبار و موقعیت رژیم جمهوری اسلامی ایران در درون و بیرون از کشور، خودداری کند.

هدف گفتگوها می تواند عادی کردن رابطه با آمریکا، در دراز مدت تر، نیز باشد. در حال حاضر، ما

چرخ زمان

(ایران) می باید خود را بر مصالحه ای متمرکز کنیم که ما را به هدف حداقل خود و غرب را به هدف خویش که اعتماد یافتن از صلح آمیز بودن فعالیتهای اتمی است، برساند. دیدگاه ایران به شرح زیر است:

اما سخت تردید وجود دارد که غرب، بخصوص آمریکا، مایل به رسیدن به توافقی با ما باشند. تردید باز هم بیشتری وجود دارد که غرب و بخصوص آمریکا آماده برداشتن قدمهای لازم برای رسیدن به مصالحه، باشند.

دهان های برخی از مقامها باز شده اند بر ابراز خواست آنها بر به شکست انجامیدن گفتگوها. برخی دیگر، این خواست را اظهار نکرده اند اما چنان شرائط سختی را پیش کشیده اند که مانع به نتیجه رسیدن گفتگوها می شوند. منش و روش اسرائیل اینست که گفتگوها شکست بخورد. و این دولت نفوذی بر آمریکا دارد که می تواند روش آمریکا در گفتگوها پیرامون فعالیت های اتمی ایران را معین کند. مواضع مشابه موضع اسرائیل در کنگره آمریکا و مباحثات علنی، اظهار شده اند.

در دولت آمریکا کسانی هستند که از جنگ با ایران استقبال می کنند. (پیلار خاطر نشان می کنند که جنگ طلبان به فاجعه ای که جنگ برای خود آمریکا بنا می آورد، نمی اندیشند و از جنگ فاجعه بار عراق درس نمی گیرند)

هنوز اقلیتی بر این نظر است اما بسا از سوی طرفداران جنگ حمایت شوند و بدین استدلال که برای جلوگیری از تجهیز شدن ایران به سلاح هسته ای، راه حلی جز جنگ نداشته است، دیگر مقامات دولت آمریکا را با خود همدانسان کنند.

اکثریت بزرگی در آمریکا بر این نظر هستند که جنگ اقتصادی که خود آن را مجازات ها می خوانند سبب فروپاشی نظم سیاسی در ایران می شود. از دید بسیاری، هدف مجازاتهای اقتصادی چنین فروپاشی است. رفتار آمریکا و متحدان غربیش ما را به این نتیجه می رسانند که آنها گفتگوها را کش می دهند بدان امید که فشارهای اقتصادی رژیم ایران را بی ثبات کند. چنین استراتژی را بر سر میز مذاکره، به وضوح، مشاهده می کنیم.

گفتگوهای مسکو واپسین آزمون جدی بودن و مصمم بودن غرب به رسیدن به یک توافق است. گفتگوهای استانبول و بغداد نیز آزمون عزم و جدیت غرب بودند. حاصل آن دو آزمون تشویق آمیز و امید بخش نبود. ما نیاز داریم به طرف مقابل هر فرصتی را که می توانیم بدهیم تا او نشان بدهد که برآستی طالب مصالحه است.

این فرصت ایجاد کردن برای طرف مقابل، موضوع اصلی ما را تغییر نمی دهد. در حقیقت، ما روشن گفتیم که مصمم هستیم غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد را رها کنیم. این مهمترین امتیازی است که می توانیم به غربیها بدهیم. هرگاه آنها در ادعای خود صادق باشند و برآستی نگران آن باشند که مبادا ما بمب اتمی بسازیم، این امتیاز می باید آنها را بر آن دارد که فرصت را برای توافق با ایران معتنم بشمارند.

نمی خواستند نیز، پیشنهادشان قابل قبول نبود.

و در گفتگوهای مسکو نیز موضع اصلی ما تغییر نمی کند. مذاکره کننده های ما بر این موضع استوار خواهند ماند. ما از کشورهای ۱+۵ خواهیم خواست که آنچه را هنوز نکرده اند، بکنند. یعنی آنچه لازم است انجام دهند تا جنگ اقتصادی بر ضد ایران پایان پذیرد. اصرار خواهند ورزید بر اینکه امتیازها که دو طرف باید بدهند مشخص شوند و غرب روشن بگوید هدفش از وضع محازاتها چیست.

گفتگو کنندگان ما همچنین هر فرصتی را مغتنم خواهند شمرد تا به کشورهای ۱+۵ حالی کنند که برغم متمرکز شدن آنها بر مسئله اتمی ایران، موضوع های دیگر نیز می باید موضوع گفتگو شوند. این کشورها باید بدانند و می دانند که ایران و آنها در روابطی هستند که به ایران امکان می دهند به منافع آنها زیان و یا سود رسانند.

همین طور، مذاکره کنندگان از سوی کشورهای ۱+۵ نیاز دارند آگاه شوند تقشیر آژانس بین المللی انرژی اتمی از تاسیسات اتمی ایران شکل دیگری می تواند مورد بحث قرار گیرد. راسی است که این نیز بخشی از روابط فی مابین است که می باید موضوع بحث و توافق گردد. ما دریهای تاسیسات اتمی خود را بر روی مفتشان آژانس گشوده ایم اما قرار دادن تمامی تاسیسات نظامی خود را تحت تقشیر آژانس قرار دهیم بی آنکه در برابر هیچ چیز بدست آوریم. مذاکره کنندگان ما می دانند خطر دادن امتیاز زیر فشار چه اندازه بزرگ است. چنین کاری اعتبار و قدرت جمهوری اسلامی را بر باد می دهد. در درون کشور، مشکلهای سیاسی پدید می آورد. بخصوص با توجه به حمایتی که مردم ما از برنامه اتمی صلح آمیز ایران می کنند. حدودی وجود دارند که حتی رهبر معظم جمهوری اسلامی نیز ناگزیر است آنها را رعایت کند. دادن امتیازهای یک جانبه بسا سبب می شود آمریکا فشارهای خود را بر ایران بیشتر کند. و وضع مجازاتها را رویه خود بگرداند. چنانکه در آمریکا، روشن از اثر بخشی این روش می گویند و می نویسند. افزون بر این، چون معلوم نیست که اگر هم امتیاز بدهیم همه تحریمهای اقتصادی لغو شوند و جنگ اقتصادی پایان پذیرد، پس باید باسنیم نخست مابه ازای امتیازها را که می دهیم، بدست بیاوریم.

● اصرار اوپاما و حکومت او بر ادامه گفتگوها دو دلیل دارد: یکی جلوگیری از حمله نظامی اسرائیل به ایران که برای منافع آمریکا در خاورمیانه بسیار زیانمند است و دیگری انتخاب شدن به ریاست جمهوری برای بار دوم. هر دو این هدفها ایجاب می کنند که گفتگوها بمدت چند ماه کش داده شوند و در همان حال، تحریم برجا بمانند. این روش به اوپاما امکان می دهد به رویه خود در برابر سخت خط های اسرائیل ادامه دهد.

بدبختانه، رویه آمریکا سبب می شود که کشورهای ۱+۵ در گفتگوها، انعطاف بخرج ندهند. تنها امید اینست که در این چند ماه، اوپاما به این نتیجه برسد که نیمچه توافقی با ایران، به تجدید انتخاب او زیان نمی رساند بلکه سود نیز می رساند. این امر که چنین توافقی سود برساند، بی پایه و مایه نیست اما فکر غالب در واشنگتن بشمار نمی رود.

امید بزرگ تر را باید از عضوهای اروپائی کشورهای ۱+۵، بخصوص که

اولاند به ریاست جمهوری فرانسه انتخاب شده است. مشکلات اقتصادی اروپا می توانند بسود ما بر رفتار سه کشور اروپائی (آلمان و انگلستان و فرانسه) اثر گذارند. این مشکلات می توانند با توجه به اثر تحریم نفت ایران بر بالا رفتن قیمت های نفت، اروپائیان را بر آن دارند خواستار گفتگوی جدی به قصد رسیدن به توافق با ایران، بگردند.

در میان فراوان علامتهای گویای بدبینی در باره عزم غرب بر رسیدن به توافقی با ما، اینها معدود علامتهای خوش بینی هستند. چرخ زمان بسود ما نمی چرخد. هر سخن که در مسکو بگوئیم و هر موضع که بگیریم، اگر نه هیچ، امید ناچیزی وجود دارد که جنگ اقتصادی بر ضد ما، متوقف بکنار، از شدت بیفتد.

با وجود این، توافقی عادلانه که در آن، حق ما بر فعالیت صلح آمیز اتمی پذیرفته شده باشد، بسود ما است. پس بسود ما است که به گفتگوها، تا زمانی که امیدی به رسیدن به یک توافق وجود دارد، ادامه دهیم. و باید مراقب باشیم، بدون دریافت مابه ازائی، به خود زبان نرسانیم.

انقلاب اسلامی: هاشمی رفسنجانی نیز

(۲۰ ژانویه ۲۰۱۲) گفته است

مذاکرات مسکو نشان داد که غرب

اهل تعامل نیست. اینک بنگریم که

دیگر کارشناسان غرب در باره علت

نرسیدن به توافق در مسکو، چه گفته

اند. آیا توافق شده است اما وضعیت

کنونی تا انتخابات ریاست جمهوری

آمریکا می باید، همین که هست بماند

و یا توافقی انجام نگرفته است؟:

بکار بردن زمان بر ضد ایران: توافقی انجام نگرفته است و تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا انجام نمی گیرد و یا توافق انجام شده است بعد از آن تاریخ، علنی خواهد شد؟:

* جنگ پنهان با ایران و بکار بردن زمان بر ضد ایران:

● در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، یک روز بعد از گفتگوهای مسکو، فلنت و هیلاری مان لورت این ارزیابی را از گفتگوهای مسکو به عمل آورده اند:

● به تازگی، لئون پانتا، وزیر دفاع آمریکا، گفته است: در پاکستان، آمریکا «باجنگ می جنگد». ناظران می گویند «جنگ» کلمه صحیحی است برای «عملیات ویژه» آمریکا در پاکستان و در شبه جزیره عربستان (جنوب یمن). در افغانستان نیز جنگ تمام عیاری را می کند.

● واقعیت اینست که آمریکا در جنگ چهارمی است که در سایه سه جنگ پیشین قرار دارد و آن جنگ با ایران است. اخیراً، نیویورک تایمز خبر داد که جنگ سایبری بر ضد تاسیسات



اتمی ایران (مصلحی وزیر و اوک گفت: قرار بر یک حمله وسیع سایبری بعد از مذاکرات مسکو بوده است. !!) به دستور پزیدنت اوباما انجام گرفته است.

● در واقع، از ۲۰۰۵، وقتی کنگره تصویب کرد حکومت بوش ۴۰۰ میلیون دلار خرج جنگ پنهان با ایران کند، از جمله حمله های ایذائی از خاک عراق به ایران، جنگ با ایران آغاز گرفته است. نیروی عملیات ویژه آمریکا افراد سازمان مجاهدین خلق را، با وجود این که سازمان تروریست هست، بطور سری تعلیم می دهد. در بیابان نوادا تعلیم می دهد. سیا از هواپیماهای بدون خلبان، برای عملیات اطلاع گیری و مراقبت، در ایران، استفاده می کند. بدین سان، آمریکا و اسرائیل در ایران به جنگ پنهان مشغول هستند.

● این جنگ پنهان را آمریکا و اسرائیل به بهانه جلوگیری از انتشار اسلحه اتمی می کنند. حال این که اسلحه آمریکا در دنیا منتشر شده است. آمریکا و روسیه بیشتر اسلحه اتمی را دارند. انگلستان و فرانسه و چین و هند و پاکستان و اسرائیل نیز آن را دارند. در همان حال، گفتگوها با ایران ادامه دارند. به نتیجه نرسیدن گفتگوها، زمان خریدن برای دو جنگ اقتصادی و جنگ پنهان با ایران است:

● در ماه آوریل که گفتگوهای کشورهای ۱+۵ با ایران شروع شد، مقامات آمریکا به تکرار گفتند اجازه نمی دهند «بازی برای بدست آوردن زمان» را از راه کش دادن گفتگوها، ادامه دهد. اما در حقیقت، این حکومت اوباما است که زمان را برضد ایران بکار می برد. برخی می گویند اوباما سعی می کند با بکار بردن دیپلماسی، مانع از حمله اسرائیل به تأسیسات اتمی ایران، تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، بگردد. اما، در حقیقت، حکومت اوباما در کار «خریدن زمان» برای برنامه کار خویش است: زمان برای جنگ پنهان بر ضد ایران و به حداکثر رساندن اثر بخشی آن. زمان برای مجازاتهای اقتصادی و عامل تغییر رژیم گشتن آن و زمان برای آمریکا و متحدان اروپائی و کشورهای عرب سنی و ترکیه تا که با سرنگون کردن رژیم بشار اسد، رژیم ایران را ضعیف گردانند.

● نایب، معاون رئیس جمهوری و آنتونی جی بلینکن، مشاور امنیتی اوباما، در ماه فوریه بود که سیاست آمریکا در قبال ایران را توضیح دادند: خریدن زمان بمعنای این مسئله (پرونده اتمی ایران) را به آینده وا گذاشتن. در این طول زمانی که خریداری می شود، امور شگرفی می توانند روی دهند. میچل فلورنوی، مقام پیشین وزارت دفاع که اینک عضو ستاد انتخاباتی اوباما است، در همین ماه، در جمع اسرائیلیان، گفته است: از دید حکومت اوباما، پیش از حمله به ایران، می باید فعالیتهای دیپلماتیک انجام گرفته باشند تا مشروعیت حمله به ایران زیر سؤال نرود.

● داوید سنجر، روزنامه نگار نیویورک تایمز، به تازگی، گزارش کرده است: «اوباما از همان ماه اول ریاست جمهوری خود، بطور سری دستور داد حمله های هر چه مؤثر تر به سامانه کامپیوتری تأسیسات

چرخ زمان

موفقیت بیانجامد و هیچگاه آن را جدی نگرفته اند.

* چرا و چگونه با ایران صحبت جدی نمی شود؟

● از ایران خواستن که فعالیتهای اتم خود را متوقف کند و فشار آوردن به ایران وقتی تن به این کار نمی دهد، چیزی عاید موقعیت آمریکا در خاورمیانه نمی کند. بمدت ۱۰ سال، قدرتهای غرب، با ایران درباره برنامه اتمی غیر نظامی، گفتگو کرده اند. در تمام این مدت، ایران حاضر نشده است از حق خود بر داشتن چرخه سوخت اتمی که در بر می گیرد غنی سازی اورانیوم را چشم ببوشد. مجازاتها و تهدیدها به حمله نظامی تنها عزم ایران را جزم کرده اند. برغم همه فشارها که آمریکا و اسرائیل بکار برده اند، شمار سانتریفوژها، در طول ۵ سال اخیر، از ۱۰۰۰ به ۹۰۰۰ رسیده اند. و تهران مکرر پیشنهاد کرده است در ازای پذیرفته شدن حقش بر غنی سازی اورانیوم، آماده است نظارت مداوم آژانس را بر تأسیسات اتمی خود بپذیرد و بسا فعالیت های اتمی خود را محدود کند.

● پذیرفتن شفاف حق ایران بر غنی سازی اورانیوم بقصد تهیه سوخت اتمی، تنها مبنای ممکن برای مصالحه واشنگتن و تهران است. این همه پیشنهادی است که در دوره های اخیر گفتگوها ایران کرده است. رد این پیشنهاد تنها شکست دیپلماسی را تضمین می کند. حاصل آن نیز فرسایش موقعیت آمریکا در منطقه است.

حکومت بوش از پذیرفتن غنی سازی تحت نظارت امتناع کرد. در حقیقت، او از هرگونه گفتگو با تهران، پیش از متوقف کردن غنی سازی اورانیوم خودداری کرد. رویه او جز این نتیجه نداد که ایران را برانگیخت به بسط فعالیتهای اتمی خویش. تهران از تن دادن به امر آمریکا سرباز زد و اینک فعالیت اتمیش در منطقه از حمایت مردم برخوردار است.

● بخلاف بوش، اوباما، از آغاز ریاست جمهوری خود، اصل غنی سازی اورانیوم توسط ایران را پذیرفت. و وقتی حکومت او از عمل به آنچه پذیرفته بود تن زد، برخی تحلیل گران دلیل آن را فشارهای کنگره و اسرائیل دانستند. در حقیقت، اوباما و تیم او هرگز غنی سازی اورانیوم توسط ایران را، بطور جدی قابل پذیرفتن ندانسته بودند. پزیدنت اوباما خود تصمیم به جنگ سایبری با ایران گرفت و دستور انجامش را داد. تیم او در برابر پذیرفتن واقعیت و اتخاذ رویه ای متناسب با آن، مقاومت کرد. به این عذر که معامله بر اساس غنی سازی اورانیوم توسط ایران، ولو تحت نظارت آژانس، برای امنیت

آمریکا مضر است. در حقیقت، برای سلطه آمریکا بر منطقه و دست باز را داشتن در مورد رژیم ایران، مضر است.

* توافق با ایران انجام گرفته است اما تنها بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و انتخاب شدن اوباما، علنی خواهد شد!:

● امر واقع اول و اساسی اینست که دست احمدی نژاد و صالحی را از پرونده اتمی کوتاه کرده اند. همزمان با گفتگوهای مسکو، احمدی نژاد گفت: در صورت تضمین شدن تحویل سوخت اتمی نیروگاه تهران، ایران غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد را متوقف خواهد کرد. اما سخن او بر رفتار جلیلی و هیأت تحت ریاست او کمترین اثری نداشت. این هیأت همان گفت که در بغداد گفته بود: پذیرفته شدن حق ایران بر غنی سازی اورانیوم. گفتگو در باره متوقف کردن غنی سازی اورانیوم تا ۲۰ درصد را موکول به قبول شدن این حق کرد.

● یک چند از تحلیل گران می گویند: اصل غنی سازی تا ۵ درصد پذیرفته شده است اما حکومت اوباما در موقعیتی نیست که بتواند آن را علنی کند. چرا که بسا در انتخابات ریاست جمهوری برایش زیانمند است. اینست که گفتگوها را طولانی خواهند کرد تا انتخابات ریاست جمهوری آمریکا. در صورت تجدید انتخاب اوباما به ریاست جمهوری، توافق علنی خواهد شد.

اما این نظر متناقض است. زیرا هرگاه توافقی انجام شده بود به ترتیبی که فعالیتهای اتمی ایران تحت نظارت آژانس قرار می گرفت، اوباما کسی بود که مشکل را حل کرده بود و حل کردن مشکل در انتخابات بسودش بود. باتوجه به این امر که در میان نامزدهای ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه، یکی مجهز شدن ایران به بمب اتمی را نیز مهم نمی شمرد، احتمال استفاده نامزد جمهوریخواه از پذیرفتن حق ایران بر غنی سازی اورانیوم و بر فرض استفاده احتمال مؤثر شدن آن ناچیز است. در حال حاضر، اوباما از تشدید فشار بر ایران است که در انتخابات ریاست جمهوری استفاده می کند.

انقلاب اسلامی: نظامی کردن عربستان و افزودن بر تجهیزات نظامی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و تشدید تحریمها و نقش وسائل ارتباط جمعی آمریکا در پیش برد سیاست آمریکا در قبال ایران، ما را بیشتر از چرائی کش دادن به گفتگوها آگاه می کنند. در حقیقت، یک وقت، چرخ زمان به سود رژیم می چرخید. رژیم آن فرصت را بسوخت و اینک چرخ زمان به زیان رژیم می چرخد. بدیهی است قربانی تحریم های اقتصادی و نظامی کردن منطقه و... مردم ایران و نیز مردم منطقه هستند بدین خاطر که استقلال

و آزادی نمی جویند و ثروتهایشان به غارت می رود و غارت شده و عقب مانده برجا می مانند:

نظامی کردن عربستان و خلیج فارس و رژیم می خواهد به ایران حمله شود:

انقلاب اسلامی: در سال مالی جاری، آمریکا ۵۰ میلیارد دلار اسلحه فروخته است. خاورمیانه مقام اول را در خرید اسلحه دارد. می توان تصور کرد وضعیت منطقه را هرگاه انبار اسلحه ای که خاورمیانه شده است، منفجر شود. این فصل را با تحلیلی در باره نظامی کردن عربستان آغاز می کنیم:

استراتژی ناتو اقتضا کرده است که عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس نظامی بگردند:

ریک روزوف تحلیل خود را در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، در گلوبال ریسرچ، انتشار داده است:

● در ۱۸ ژوئن، ژنرال آندرس فوگ راسموسن با دکتر نظیر مدنی، معاون وزارت خارجه عربستان، در مرکز ناتو در بروکسل، دیدار کرد. دبیر کل ناتو از کشورهای سلطنتی خلیج فارس نیز خواست در برنامه ناتو برای منطقه، شرکت جویند. در میان این کشورها، عربستان نقش کلیدی دارد و ناتو می خواهد که دولت عربستان در اجرای مصوبات اجلاس ناتو در استانبول، سهمیم گردد. دعوت در همان سال ۲۰۰۴، بهنگام برپا شدن اجلاس ناتو در استانبول، بعمل آمد. از جمله آن تصمیم ها افزودن بر اعضای ناتو بود: جذب ۷ کشور اروپای شرقی به ناتو (از جمله سه کشوری که پیش از این جزء روسیه شوروی بودند و یوگسلاوی سابق) و نیز شریک کردن کشورهای خاورمیانه در فعالیتهای ناتو. گفتگوهای مدیترانه ای نیز این هدف جذب کشورهای اردن و اسرائیل و مصر و لیبی و تونس و الجزایر و مراکش و موریتانی به همکاری با ناتو، دنبال می کنند.

● از هدفهای اجلاس استانبول، یکی شرکت دادن کشورهای خلیج فارس در فعالیتهای ناتو بود. از ۶ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، عربستان و بحرین و کویت و عمان و قطر و امارات متحده عربی، همه غیر از عمان و عربستان با ناتو شریک شده و عضویت Istanbul Cooperation Initiative (ICI) را پذیرفته اند.

● در طول ۶ سال گذشته، واحدهای



دریائی ناتو از بحرین و کویت و قطر و امارات متحده عربی دیدن کرده اند. مقامات ناتو با مقامات این کشورها کنفرانسها برپا کرده اند.

قوای بحرین و امارات متحده عربی، تحت فرماندهی ناتو در افغانستان می جنگند. قطر و امارات متحده عربی در عملیات نظامی ۶ ماهه ناتو در لیبی شرکت داشتند. عملیات آنها در زمین، همراه بود با حمله های موشکی و هوایی ناتو به لیبی.

● اینکه که امریکا و متحدان غربیش توجه خود را بر خلیج فارس متمرکز کرده اند و قوای غرب ایران و سوریه را به جنگ تهدید می کنند، ناتو بران شده است عربستان را نیز شریک خود گرداند.

دبلمتات سعودی علاوه بر دیدار با راسموسن، دبیر کل ناتو، با معاون دبیر کل و دیگر مقامات ناتو دیدار کرد. آنها او را از فعالیتها و برنامه های ناتو در مدیترانه و خلیج فارس آگاه کردند.

● همانطور که وب سایت ناتو در باره مقام عربستانی می نویسد، برای ناتو، امنیت همبازنش در خلیج فارس، بلحاظ استراتژی، اهمیت کلیدی دارد. دقیق بخواهی، خلیج فارس و منابع نفت و گاز آنست که برای اعضای ناتو، بویژه امریکا اهمیتی به تمام دارد. این منطقه، بخاطر اینکه خریدار محصولات کارخانه های امریکا است نیز، اهمیتی به تمام دارد. در ۱۴ ژوئن، وقتی اندرو شاپیرو، معاون وزارت خارجه امریکا در امور سیاسی و نظامی اهمیت منطقه را از این نظر نیز، توضیح داده است.

او در «Global Economic Statecraft Day» توضیح داده است، تهیه کار برای امریکاییان، اساس سیاست خارجی امریکا است. او گفته است: کار ما در اداره سیاسی - نظامی اینست که همکاری با متحدان و همبازان خود توسعه همکاریها به قصد تضمین امنیت است. برای امریکا هم امنیت ملی و هم پیشرفت اقتصادی مهم هستند. و نیز بخش مهمی از کوششهای ما در قلمرو سیاست اقتصادی فروش اسلحه هم بلحاظ اقتصادی و هم بخاطر پیشبرد هدفهای سیاست خارجی امریکا است. وزیر خارجه امریکا اجازه این کار را داده است.

امروز، من می توانم بگویم در سال مالی ۲۰۱۲، امریکا متجاوز از ۵۰ میلیارد دلار اسلحه فروخته است. این مبلغ، ۲۰ میلیارد دلار از فروش سال مالی ۲۰۱۱، بیشتر است. تازه، سال ۲۰۱۱، از لحاظ فروش اسلحه، سال بیشترین فروش اسلحه بود و در این سال، ۳۰ میلیارد دلار بیشتر اسلحه فروخته بودیم. در سال ۲۰۱۲، نیز ۷۰ درصد بر فروش اسلحه افزوده ایم.

۶۰ درصد از فروش اسلحه، به عربستان عربی (۳۰ میلیارد دلار) بوده است. قرارداد در ماه دسامبر ۲۰۱۱ امضاء شد و بنا بر آن، عربستان ۸۴ فروند هواپیمای اف-۱۵ می خرد. تسلیحات همراه آن را نیز می خرد. بنا بر قرارداد فروش اسلحه که در سال ۲۰۱۰، با عربستان امضاء شده است، ۶۷ میلیارد دلار شامل هواپیمای چند گانه و بمب های ۲۰۰۰ پوندی ضد پونکر و ۷۲ هاگ سیاه و ۷۰ فروند هلی کوپترهای شکاری و ضد موشکهای پانزیوت پیش رفته و

چرخ زمان

موشکها و اسلحه دیگر.

کلیتتون: ایران خواهان آنست که مورد حمله نظامی قرار گیرد - اسرائیل خواستار وضع تحریم های جدید است:

* هیلاری کلیتتون: رژیم ایران خواهان آنست که به ایران حمله نظامی شود:

◀ در ۲۱ ژوئن، دو روز بعد از پایان گفتگوهای مسکو، هیلاری کلیتتون، وزیر خارجه امریکا، در مصاحبه با چارلی رز، گفته است: در نهان، رژیم ایران واقعا خواهان آنست که ایران مورد حمله نظامی قرار بگیرد تا که ایرانیان را در حمایت از خود متحد و برای خود کسب مشروعیت کند. او پس از آن این نظر را اظهار کرد که اسرائیل خواستار «صریح» شدن موضع امریکا در مورد حمله نظامی به ایران شد.

● اما اگر او بر این نظر است، از چه رو گفته است ظرف یک سال می باید ایران را، بدون جنگ و یا از راه دست زدن به جنگ می باید ناگزیر کرد اجرای برنامه اتمی خود را متوقف کند؟ با وجود این، سخن کلیتتون بروز می دهد این واقعیت را که امریکا دست زدن به جنگ با ایران را برای منافع خود فاجعه بار می داند.

انقلاب اسلامی: بنا بر این سخن صریح، حکومت امریکا می داند که مردم ایران مخالف رژیم هستند. این دانائی را از جنبش مردم ایران که تازه ترین آن جنبش تحریم انتخابات بود، بدست آورده است. سخن او تکذیب صریحی است بر دروغ خامنه ای و تبلیغاتچی های رژیم او. آنها مدعی شدند چون مردم در انتخابات شرکت کردند، صحبت از جنگ نکردند با ایران شد. و اینک روشن می شود که چون مردم انتخابات را تحریم کردند و از رژیم سلب مشروعیت کردند، امریکا فهمید که حمله به ایران به سود رژیم تمام می شود. با وجود این، اسرائیل همچنان دم از حمله نظامی به ایران می زند:

* تا وقتی گفتگوها با ایران ادامه دارند، اسرائیل به ایران حمله نخواهد کرد:

◀ در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲، یک مقام اسرائیلی «بسیار آگاه» که نخواستند نامش برده شود، به وسائل ارتباط جمعی گفته است: اسرائیل تا زمانی که کشورهای ۱+۵ به گفتگوهای خود با ایران ادامه می دهند، به ایران حمله نظامی نخواهد کرد.

او گفت: قدرتهای غربی روشن کرده اند که ۵ دور مذاکره خواهد شد. با گفتگوهای مسکو، سه دور از پنج دور انجام گرفته اند. پس دو دور

بیشتر باقی نمانده است. گفتگوهای استانبول در ماه ژوئیه میان کارشناسان دو طرف است. تاریخهای گفتگوهای سیاسی هنوز معین نگشته اند.

این موضع با موضع پیشین که بنا بر آن، اسرائیل آمادگی کامل برای حمله به ایران را دارد و حتی در اثنای گفتگوها ممکن است به ایران حمله کند، مخالف است. اگر سخن امروز «مقام بسیار آگاه» اسرائیلی راست باشد، سخنان پیشین مقامهای اسرائیل در این باره که گفتگو با ایران بی فایده است و قهر کردن نتان یاهو با امریکا و به حضور نپذیرفتن نماینده امریکا در گفتگوهای بغداد، صحنه آرایی بیش نبوده اند. از ابتدا، اسرائیل خوب می دانسته است که گفتگوها ادامه خواهند یافت و باید منتظر معلوم شدن نتیجه گفتگوها بنشیند.

با این حال، سخن «مقام اسرائیلی بسیار آگاه»، هم تهدید او با ما و هم تهدید رژیم ایران را در بردارد. زیرا اگر دو دور باقی مانده در ماه های ژوئیه و اوت، انجام بگیرند و بی نتیجه شوند، اسرائیل می تواند در ماه سپتامبر به ایران حمله نظامی کند و با این حمله، به شانس تجدید انتخاب او با ما صدمه جدی وارد کند.

* «شعله» و ویروس جدید می تواند به کامپیوترهای ایران حمله ور شود:

◀ در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۲، دو روز بعد از گفتگوهای مسکو، رویتر از بوستن (واقع در امریکا) گزارش کرده است که ویروس قدرتمند «شعله» نه تنها قادر به جاسوسی است، بلکه می تواند سامانه رایانه را از کار بیاندازد. شرکت سیمانک کورپ احتمال می دهد با این ویروس، در ماه آوریل، به کامپیوترهای ایران حمله شده است. ● پیشتر، ایران گفته بود که با ویروس شعله با کامپیوترهای وزارت نفت ایران شرکت سیمانک به انجام این حمله پی برده، کارشناسان جنگ سایبری گفته بودند که با این ویروس، اطلاعات سامانه های یارانه ای مورد حمله ایران اخذ و در آنها خرابکاری بعمل آمده است.

● ویکرام تکور Vikram Thakur پژوهشگر شرکت سیمانک در ۲۱ ژوئن به رویتر گفت: شرکت به ترکیب ویروس شعله دست یافته است و می داند که این ویروس علاوه بر جاسوسی، می تواند سامانه رایانه را جزا و یا کلا از کار بیاندازد.

● ویروس «شعله» ۵ سال پیش ساخته شده است و پیشرفته ترین و کارآترین ویروس جاسوسی و خرابکاری است که تا به حال ساخته شده اند. پژوهشگران برای شناخت آن بایکدیگر در رقابت شدند. کاسپرسکی لب Kaspersky Lab که در مسکو مستقر است، ماه پیش به ماهیت ویروس شعله پی برد. یک آژانس متعلق به سازمان ملل متحد خواسته بود ویروسی که ایران می گوید به رایانه هایش حمله کرده و داده های ذیقیمی را حذف کرده است، کشف شود.

● هفته پیش پژوهشگران Kaspersky Lab کد شعله را به کد

ویروس استاکس نت مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که این دو، یک کد دارند. پیشتر، با ویروس استاکس نت به یارانه های تأسیسات اتمی ایران حمله شده بود.

● مقامات پیشین دستگاه اطلاعاتی امریکا و مقامهای امنیت ملی غرب، در همین هفته، به رویتر گفتند امریکا در تولید ویروس شعله نقش داشته است. واشنگتن پست گزارش کرده است که این ویروس را امریکا و اسرائیل ساخته اند تا از آن در بدست آوردن اطلاعات اتمی ایران و خرابکاری در یارانه های تأسیسات اتمی ایران استفاده کنند.

● در همین روز، ایران گفت، قرار بر حمله سایبری به یارانه های ایران بعد مذاکرات مسکو بوده است. سیمانک حاضر نشد هویت شرکت سازنده ویروس شعله را به رویتر بگوید. ● هرگاه نتیجه گیری های سیمانک راست باشند، معنای آن این می شود که با ویروس شعله می تواند که سامانه های زیر بنایی اساسی را اجرا می کنند.

* اسرائیل خواستار وضع مجازاتهای شدید تر بر ضد ایران است و می گوید همه گزینه ها روی میز است:

◀ در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، یک روز بعد از پایان گفتگوهای مسکو، شانول مفاز، معاون نخست وزیر اسرائیل، گفته است در همان حال که همه گزینه ها، از جمله گزینه حمله نظامی روی میز است، غرب می باید بر شمار و شدت مجازاتهای ایران بیافزاید.

او از امریکا خواست که در قلمرو نفت و بانک و نقل و انتقالات پولی، مجازاتهای ایران را تشدید کند.

◀ اسرائیل و سازمانهای یهودی در امریکا، مشغول اجرای طرح ایجاد نفرت از ایران و تشدید آن هستند. هدف از اجرای این طرح موافق گرداندن افکار عمومی امریکا با حمله نظامی به ایران است. تشدید تحریم ها و سرانجام حمله به ایران، هدفی است که اسرائیل و سازمانهای یهودی تعقیب می کنند:

در ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲، ریچارد سیلورشتین Richard Silverstein شرح مفصلی در باره این طرح و مجریان آن انتشار داده است. چکیده نوشته او اینست:

● در اجرای طرح «جامعه یهودیان نیویورک» که بسیار پر قدرت است و نیز AIPAC (کمیته امریکائی - اسرائیلی امور عمومی که لابی قدرتمند اسرائیل در امریکا است) و مؤسسه مطالعات در باره خاورمیانه، وابسته به ایپاک شرکت دارند. این مجموعه با مجموعه از مؤسسات بازرگانی و نیز وسائل ارتباط جمعی روابط تنگاتنگ دارد و از همکاری آنها در اجرای طرح ایجاد انزجار از ایران، برخوردار است.

● این مجموعه گروهی را ایجاد کرده اند به اسم «ایران ۱۸۰». این گروه یک مؤسسه غیر انتفاعی را تشکیل نمی دهند. نه رئیس و نه مدیر عامل و نه عضو دارند! تنها یک دفتر و یک دفتر دار بنام کربس دو ویتو. اما دو ویتو تا چند روز پیش، از کارکنان شرکت دیگری متعلق به گرین برگ بود. بعد از اینکه گروه ها و اشخاص دست اندر



کار توسط نویسنده این نوشته، شناسائی و شناسانده شدند، نام او را از فهرست کارکنان شرکت حذف کردند.

● به این ترتیب، «ایران ۱۸۰» گروهی است که تشکیل دهندگانش بکارت می برند بدون اینکه شناخته شوند. یهودیان نیویورک و جامعه یهودیان امریکا حامیان عمده «ایران ۱۸۰» هستند. به سخن دیگر، تحت این پوشش طرح ایجاد نفرت از ایران را پیش می برند.

● «ایران ۱۸۰» سایت دارد و خود را جنبشی با شرکت اشخاص و سازمانهای معرفی می کند که هدفش منصرف کردن ایران از تولید سلاح هسته ای و روی آوردن به رعایت حقوق انسان است. اما تحت نام «ایران ۱۸۰» طرح ایجاد انزجار از ایران و مساعد کردن افکار عمومی با حمله نظامی به ایران اجرا می شود.

در حقیقت، کار اصلی «ایران ۱۸۰» را دوویو انجام می دهد. او کارشناس امور خاورمیانه (دنیای عرب و نه ایران) است. بدین سان، «ایران ۱۸۰» دو حیاتی است. در صورت، یک سازمان مدافع حقوق بشر است (بیشترین اعضای صورتش یهودی جانبدار اسرائیل هستند) اما در واقع، وسیله اجرای برنامه ایجاد انزجار از ایران و زمینه سازی برای حمله نظامی احتمالی به ایران است.

● رافائل یاته جنگ با عربها و ایرانی ها و مسلمانها را اجتناب ناپذیر می داند و این سان روش می آموزد: برای جنگ با این ها، باید ضعفهایشان را شناخت و ضعف بزرگ اینها سکس است.

مدیر پیشین دیدبان حقوق بشر، اسکات لانگ و سیمون هرش روزنامه نگار مشهور امریکائی، تبلیغات در پوشش «ایران ۱۸۰» را مورد انتقاد قرار داده اند.

*لوله نفتی که نفت امارات را به اقیانوس می رساند، از ۲۱ ژوئن بکار گرفته شد:

◀ در ۲۱ ژوئن ۲۰۱۲، رویترز گزارش کرده است که خط لوله جدیدی که بخشی از نفت امارات متحد عربی را به اقیانوس می رساند، از این تاریخ، کار خود را آغاز کرده است. این خط لوله روزانه ۱/۵ میلیون بشکه نفت انتقال می دهد و ظرفیت آن می تواند بیشتر از ۲ میلیون بشکه در روز شود. امارات روزانه ۲/۴ میلیون بشکه نفت صادر می کند. بنا بر این، برای ۱/۵ و کمی دیرتر، ۲ میلیون بشکه، نیازی به تنگه هرمز ندارد. در اول کار، روزانه یک میلیون بشکه نفت از طریق این خط لوله صادر می شود.

انقلاب اسلامی: چرخ زمان به زیان ایران در گردش است: با لوله های نفت و گاز که کشیده شده اند و کشیده می شوند، زمانی می رسد که بسن تنگه هرمز وسیله تهدید کردن ایران می شود. تا کی مردم ایران برخیزند و سرنوشته خویش را در دست بگیرند. تا آن زمان، ستون پنجم قدرتهای سلطه گر، رژیم ولایت فقیه است ضربه های مرگبار را بر ریشه حیات ملی ما وارد می کند. اطلاعاتی که «سردار» سراج بر زبان آورده اند، نیک وضعیت کشور و رژیم را بیان می کنند:

سردار سراج، وضعیت از دست رفته کشور و دشمنی خامنه ای با استقلال آزادی را باز می گوید:

چندی است که فایلی صوتی بر روی اینترنت منتشر شده که مورد توجه بسیاری قرار گرفته است به همین دلیل لازم دانستیم در این رابطه مطالبی را به عرض خوانندگان محترم نشریه انقلاب اسلامی در هجرت برسانیم:

فایل صوتی فوق الذکر از دو بخش تشکیل شده است. بنا بر اطلاع:

● فرد اول که خود را نماینده ولی فقیه در نوبت حفاظت مجلس - انصار المهدی - معرفی نموده است، بنا بر آنچه گفته است، همان تحلیل های سیاسی را در سردارد که بخشی از اعضای این سازمان و همچنین بخشی از حاکمیت ساخته و پذیرفته اند. اینان خود را آگاه به زمان، با بصیرت، دارای مدیریت عالی و... معرفی می کنند. این «تحلیگر» و نماینده ولایت مطلقه فقیه در نوبت حفاظت مجلس، بادش نیست حمله به خوابگاه دانشگاه در چه سالی صورت گرفته است. اما می تواند دروغی را بخاطر بیابورد که اطلاعات سپاه در مورد بهزاد نبوی ساخته است: بهزاد نبوی ۴-۳ گونی گوشی موبایل را بین دانشجویان تقسیم کرده است!

همین نماینده سید علی خامنه ای در جایی از زرنگی نیروهای خود در تصویر برداری و عکاسی از سفره غذای نمایندگانی صحبت می کند که روزه سیاسی گرفته بودند. او فرقی میان روزه و روزه سیاسی را نمی داند و می گوید: سفره آنها شاهانه بوده است و

همین شخص در اواخر سخنرانی خود، مرتب از «استاد» سخن بمیان می آورد و به شنوندگان می گوید: هر سئوالی دارند از «استاد» بکنند.

● سخنران دوم که لقب استاد را از نماینده ولی فقیه در نوبت انصار المهدی دریافت می کند، کسی نیست جز سردار رضا سراج. او، در دورانی، رئیس بسیج دانشجویی در کنار زاکانی بود. در حال حاضر، رئیس مرکز آینده پژوهی و مطالعات راهبردی تابان - یکی از مراکز ساخته و پرداخته سپاه - می باشد و در راس هدایت نیروهای هادیون سیاسی سپاه قرار گرفته است. این مؤسسه ها از علم و پژوهش خالی هستند.

گفته های این سردار گویای زورباوری و نادانی است که بخشی از پرسنل سپاه پاسداران را گرفتار خود کرده اند. آن هم آن بخش که در بسیاری از امور کشور دخالت می کنند.

چرخ زمان

خود را صاحب حاکمیت می دانند و معتقدند هر تحلیل ارائه کنند، بی بدیل و بسیار مهم است. و برهنگام واجب می دانند که آن را بی چون و چرا بی را بپذیرند. این سخنرانی را جناب سردار برای نیروهای سپاه هادیون انجام داده که آنها نیز هدایت کننده نیروهای بسیجی و دیگر سپاهیان هستند.

سردار سراج در سخنرانی کوتاه خود تناقضاتی را به نمایش می گذارد و علاوه بر آن به نکاتی اشاره می کند که آگاهی از آنها اهمیت دارد. در زیر بخشی از تناقض ها و اطلاعات بر زبان او جاری شده را می آوریم. قبل از بررسی گفته های سردار سراج یاد آور می شویم که:

- گفته های سردار در این متن نقل به مضمون است.

- سخنان وی گویای آنند که او از افراد اطلاعات سپاه می باشد.

- دروغ در گفته های او موج می زند. او به راحتی آب خوردن مسائل اتفاق افتاده واقعی را برعکس کرده و شکست ها را پیروزی نشان داده و عقب نشینی ها را پیشرفت می داند و در نهایت تلاش می کند تناقضات را ماله کشی نماید.

- از قرار، او جزء بخشی از سپاه می باشد که با سید مجتبی خامنه ای و حسین طائب و زاکانی در ارتباط است و در واقع از نیروهای بخش سرکوبگر - قاجاچی - غارنگر و تمامیت خواهد سپاه و حامی نیروهای گروه رهپویان انقلاب اسلامی از جمله زاکانی - وحید جلیلی - سید مهدی طائب - سروری و... است.

اما اطلاع ها که او بر زبان می آورد و تناقض ها که می گوید:

۱ - امنیت کردن کشور - در ابتدای سخنرانی خود، جهت روشن ساختن چند و چون «انتخابات» مجلس و امنیت کردن کشور می گوید که:

دشمن فکر می کرد که مردم در انتخابات شرکت نمی کنند و میزان شرکت کننده ۴۰ درصد می باشد و بنابراین خود را آماده امنیت کردن کشور نمود تا در صورت پایین بودن میزان شرکت کنندگان دست به کار شود و در این بین عملیات زیر را برنامه ریزی کردند تا در صورت لزوم انجام دهند.

- دشمن می خواست با بمب گذاری در خطوط لوله نفت در حمیدیه و برخی شهرهای خوزستان با کمک عربستان شوک امنیتی ایجاد کند.

- در بازار زاهدان می خواستند در یک عملیات انتحاری حلیقه ساجمه ای را منفجر نمایند.

- بمب گذاری در مسیر قطار بم - زاهدان، میان دو تونل منطقه ماسه ای که ۱۰۰ نفر شهید شوند که بمب گذار کشته شد.

- تیمی قرار بود عملیات انتحاری در سخنرانی آقا (خامنه ای) در مشهد انجام دهد که دستگیر شد.

- تیم های دیگری که قرار بود در تهران عملیات کنند که توسط وزارت اطلاعات دستگیر شدند. نکات مهم دعاوی بالا

- در موارد خوزستان و جنوب شرق و مشهد این اطلاعات سپاه است که مدعی است عملیات را کشف و خنثی کرده است!

- واواک نیز مدعی شد در تهران

گروهی را دستگیر کرده است که قصد عملیات داشته اند. خبر آن را همان روز انتخابات تنها برای یک نوبت بخش کردند!

امر مهم این که این خبرها را اطلاعات سپاه و واواک انتشار می دهند. هیچ اثری نیز نه از توطئه ها و نه از هویت سازمان دهندگان و مجریان آنها ارائه نمی شود. بعد از سه

دهه تجربه، همه کس می دانند که این خبرها کاربرد سیاسی در مواقع خاص، از جمله در موقع انتخابات دارند. دستگاه های اطلاعاتی سازنده و انتشار دهنده از تناقض بزرگ ساخته های خود آگاه نیستند. در حقیقت، این شمار «توطئه کشف شده» چون در کنار رویدادهائی از نوع انفجارها در پایگاه ها و قتلهای سیاسی و حمله های سایبری قرار می گیرند، بر ناتوانی روز افزون رژیم و گسترش جنگ پنهان و نیز عملیات خفوت آمیز گواهی می دهند. طرفه این که هیچکدام از این عملیات به اجرا در نیامده و تنها از سوی او و در روز انتخابات، اظهار شده اند. تنها یک مورد خبر از تهران بود که حدود ۱۰ نفر که قرار بود در تهران عملیات تروریستی انجام دهند دستگیر شدند.

در کشور اگر سپاه یا واواک نمی را دستگیر کند که افرادش ولو با تیرکمان سنگ به سوی محلی انداخته باشند، خواه در زاهدان یا کرمان و خواه در تهران، آن را با آب و تاب انتشار می دهند و تفسیر و تحلیل می کنند. اما چرا در مورد هیچکدام از این عملیات مهم تروریستی به خصوص آن یکی که قرار بود بهنگام سخنرانی «آقا» در مشهد ماده منفجره منفجر کند، کوچکترین خبری منتشر نشد و حالا بعد از دو ماه سراج از آن سخن می گوید؟

با اینهمه، سخن سراج آشکار می کند که در ایران امروز، پرویز ثابتی است که ولایت مطلقه دارد. این «مقام امنیتی» ساواک شاه، در کتابی که حاصل پاسخهای او به پرسشهای قانعی فرد است، این «حکم حکومتی» را داده است که رژیم شاه گرچه مشروعیت خود را از دست داده بود ولی اگر نتوان سرکوب خود را از دست نمی داد، برجام می ماند. اما شاه این توان را از دست داده بود و رژیمش ساقط شد. یعنی این که رژیم ولایت مطلقه فقیه گرچه مشروعیت خود را از دست داده است اما تازمانی که قدرت سرکوب خود را از دست ندهد، برجام می ماند. پرویز ثابتی واقعیتهای بسیاری را از یاد می برد. از جمله این دو واقعیت را: سرکوبگری ساواک و حقیقتی که برقرار کرده بود، از عوامل جنبش همگانی بود و رژیم شاه سرکوب می کرد اما بهمان نسبت که جنبش همگانی می شد و ادامه می یافت، قدرت سرکوب کردن را از دست می داد. سرکوب وقتی کارساز است که جامعه تسلیم پذیر است.

۲ - اما در باره تحریم انتخابات برای وارد کردن فشار بر خامنه ای: سردار رضا سراج مدعی است که گروههای انحرافی و فتنه جو می خواستند با عدم شرکت در انتخابات و کاهش آرای شرکت کنندگان، آقا را مجبور به مذاکره نمایند ولی در این امر شکست خوردند و مردم با بصیرت و هوشمند در انتخابات با ۶۵ درصد شرکت کردند.

اما اگر میزان شرکت کننده در انتخابات ۶۵ درصد بوده است و «آقا» پیروز شده است، پس چرا این او است که تن به مذاکره هسته ای می دهد؟ آیا جز این است که مردم انتخابات را تحریم کردند و «آقا» مشاهده کرد در درون و بیرون از مرزها در انزوا است و نمی تواند تن به گفتگو ندهد؟ بطور شد که از ما مذاکره نمی کنیم کار به ما مذاکره می کنیم کشید و حالا فرستاده خامنه ای به مسکو، کشورهای ۱+۵ را متهم می کند که در گفتگوها جدی نبوده اند و این بار جدی تر شده اند؟

با رفع تناقض قول سراج، آن را اعتراف مهمی می یابیم: این نخستین بار است که یک مقام اطلاعاتی رژیم در باره تحریم انتخابات و نقش آن، به مثابه اثرگذار بر ناتوان تر شدن رژیم سخن می گوید. بدیهی است سخن از توطئه های تروریستی بمیان آوردن و ربط دادن تحریم به شدت عمل «دشمن» (امریکا و اسرائیل)، همان تریبی بود که خامنه ای و دستیاران او کوشیدند با القایش، مردم را به پای صندوقهای رای بکشانند. و موفق نشدند. اینک از زبان او می دانیم چه اندازه تحریم انتخابات خامنه ای و ولایت فقیه را ضعیف کرده است.

۳ - او به معرفی گروههای انحراف و فتنه می پردازد که قرار بود با عدم شرکت خود در انتخابات آمار شرکت کنندگان را کاهش دهند اما با شکست روبرو شدند و بنابراین نتوانستند که فشار وارد بیاورند تا آقا مجبور به مذاکره شود:

- شرایط شعب ابی طالب یا بدر و خیر: سردار سراج می گوید که محمد رضا رحیمی معاون اول احمدی نژاد تصمیم گرفت با ایجاد یک گروهی اقتصادی گزارشی تهیه کند و رهبری را با وضع بد اقتصاد کشور آشنا سازد. آنها (تقیه) کسانندگان گزارش می گفتندما در شرایط شعب ابی طالب قرار گرفته ایم اما رهبری بعدها گفت که ما در وضعیت بدر و خیر قرار داریم و پیروز می شویم. اما محمد رضا رحیمی آیا همان کسی نیست که خامنه ای به او گفته بود ۵۰۰ میلیون تومان به علی لاریجانی بدهد تا خرج تبلیغات انتخاباتی اش کند؟ آیا محمد رضا رحیمی همان کسی نیست که در جریان پرونده دفتر خیابان فاطمی از سوی نمایندگان مجلس به شدت مورد انتقاد قرار گرفت ولی علی خامنه ای دستور داد پرونده اش مسکوت بماند؟ و...

سراج می گوید آنها می خواستند با ارائه این گزارش، همان کاری را بکنند که در زمان جنگ با خمینی کردند و او را وادار به خوردن جام زهر کردند ولی آقا متوجه شد و آنها شکست خوردند. اما خامنه ای، رئیس جمهوری قلابی آن زمان، مگر در شمار کسانی نبود که جام زهر را به خمینی چشاندند؟

آیا دادن اجازه شرکت در مذاکرات هسته ای به دبیر شورای عالی امنیت ملی نتیجه شرایط شعب ابی طالب بود یا شرایط بدر و خیر؟

به راستی اگر محمد رضا رحیمی اینقدر تبلیغ بر ضد امنیت ملی می کند و موجب تشویش اذهان عمومی که هیچ، موجب تشویش ذهن رهبری می شود، چرا از سوی هیچ دستگاه قضایی و امنیتی و سپاهی دستگیر و محاکمه نمی شود تا کسی جرأت نکند



چرخ زمان

او می گوید: بیکره مجلس در مرحله اول تشکیل شد و حال برای سر آن باید تلاش کنیم و سری بر این بیکره بگذاریم که مفید حال باشد و این سر را نمایندگان تهران ایجاد می کنند... پس سر مجلس را نه «نمایندگان» که مقایسه تعیین می کند که سراج در خدمت او است. او ادامه می دهد: اهمیت انتخابات مرحله دوم تهران به اندازه کل انتخابات است چرا که جهت گیری های مجلس در تهران مشخص می شود.

سردار از یاد می برد که مدعی شده بود در مرحله اول، ۶۵ درصد مردم در انتخابات شرکت کرده بودند. چون از تحریم گسترده مردم آگاه بوده، کوشیده است مستمعان خود را برانگیزد تا که مردم را به شرکت در دور دوم انتخابات، بخصوص در تهران، «هدایت» کنند. اما کوشش سردار بی نتیجه شد زیرا در مرحله دوم، بنا بر رقم غیر قابل اعتمادی که وزارت کشور انتشار داد، تنها ۱/۲ میلیون نفر در انتخابات تهران شرکت کردند. یعنی حدود ۱۸ درصد واجدین شرایط رای دادند. و این یعنی شکستی سخت برای خامنه ای و سپاه و دیگر سازمانهای وابسته به این دو. اگر بخواهیم دقیق تر میزان آرای ذوب شدگانی چون سردار سراج را بدانیم باید بگوییم که آرای آخرین نفر از ۴۵ «منتخب» مرحله دوم، نشان دهنده کل وفاداران به سید علی خامنه ای است که کمتر از ۲۰۰ هزار نفر بوده یعنی عدم مقبولیت و مشروعیت ولایت مطلقه فقیه مطلق است.

طرفه این که سراج برای ۲۶۰ «نماینده» غیر تهرانی، ارجی قابل نیست. او که می داند رژیم مشروعیت ندارد، به خود تردید راه نمی دهد و می گوید: مجلس چند صدائی نمی خواهیم. با این سخن، معلوم می کند نظری که در ایران امروز ولایت مطلقه دارد، نظر پرویز ثابتی، مقام امنیتی ساواک شاه است: مجلس گوش به فرمان بخشی از قدرت سرکوب رژیم را تشکیل می دهد.

۷- پیام و خط دادن سپاهیان به مجلس: سردار در تبیین عملکرد آینده مجلس می گوید که آنها نباید مسائل اصلی را فرعی کنند و مسائل فرعی را اصلی کنند. سراج که مدعی است تمام دنیا در برابر قدرت رهبری شکست خورده است، مسائل اصلی که نمایندگان باید پیگیر آن شوند را عبارت می داند از:

۱- معیشت مردم - مهار گرانی و تورم - نظارت بر دولت برای این که کارهای بکوهی انجام ندهد

این قسمت از سخنان او نیز اطلاع مهمی را در اختیار می نهد که تصدیق اطلاعات فوق و گزارشگر وضعیت اقتصادی ناسامان مردم است و شهادت می دهند بر بی کفایتی و فساد کامل حکومت در خدمت مافیهای نظامی - مالی. اما این حکومت منتخب مردم ایران نیست، منتخب خامنه ای و حاصل کودتای او است. زمانی که سراج سخن می گفت، نمی دانست که وظیفه مهار حکومت احمدی نژاد برعهده مجلس دست نشانده خود می نهد، ایجاب می کند علی لاریجانی جانشین حداد عادل بگردد.

همانطور که آمد، سراج می گوید: ما مجلس رقابتی نمی خواهیم. اطلاعی مهم است زیرا گویای توقع سپاه از مجلس به شناختن موقعیت دست

نشانده خود و مطیع امر ماندنش. مجلس نباید با برخی طرح ها و لوایح مخالفت کند. نباید با فرامین «رهبر» و دستگاه های وابسته به او مخالفت کند. در واقع همان مجلسی بشوید که محمد علی شاه می خواست: مجلس باشد اما در سیاست دخالت نکند. و به همین خاطر بود که در روز بازگشایی مجلس نیروهای این نهاد به نمایندگان گل دادند نه گلوله!

۸- سه ضلع فشار به رهبری: سردار می گوید: عزیزان الان سه ضلع مخرب می خواهند رهبری را تحت فشار مذاکره قرار دهند:

۱- یکی از این اضلاع احمدی نژاد است که قبلا امریکاییان می گفتند باید او را دور بنزیم و با بالاتر از او وارد گفتگو شویم. احمدی نژاد در نیویورک نشان داد که می خواهد با امریکاییان مذاکره کند.

۲- هاشمی رفسنجانی هم می خواهد نظام با امریکا وارد مذاکره شود

۳- ضلع سوم که می خواهند ایجاد کنند یعنی علی لاریجانی را به ریاست مجلس برسانند.

سردار می گوید که باند احمدی نژاد می گوید قبلا می گفتند رابطه گرگ و میش اما حالا رابطه ما می تواند رابطه گرگ با شیر باشد.

اما ادعای سراج واجد اطلاع بسیار مهمی است: نه تنها امریکا همچنان محور سیاست داخلی و خارجی ایران است، بلکه در رژیم، اکثریت بزرگ (اصلاح طلبان اهل فتنه و گرایش هاشمی رفسنجانی یا محافظه کاران سنتی و دو دسته از «اصول گرایان» (دسته احمدی نژاد شامل منحرفین و دسته لاریجانی و نفوذیها) طرفدار امریکا و مصالحه با امریکا شده اند. به سخن دیگر، خامنه ای در رژیم تنها و بی کس شده است.

احمدی نژاد منتخب خامنه ای است و او گفته که هیچ واژه ای از سفر احمدی نژاد به خارج از کشور و مذاکره و گفتگو ندارد چرا که به او مطمئن است مگر این سخنان را در قم نگفت؟

رابطه احمدی نژاد با امریکاییان بدون اجازه رهبری امکان پذیر نبود. اگر امکان پذیر شده، پس خامنه ای بر منتخب خود نیز نفوذ ندارد.

هاشمی رفسنجانی و احمدی نژاد با یکدیگر گرد و پنیر هستند. این دشمنی و خصومت را خامنه ای و سید مجتبی عمدا به وجود آوردند و آوردن احمدی نژاد برای زدن هاشمی رفسنجانی بود. اگر این دو دو ضلع یک مثلث را تشکیل داده اند، پس می باید دافعه خامنه ای چنان شدید باشد که این دو را دور رأس یک مثلث گردانده است که می خواهند جام زهر را به خامنه ای بنوشانند.

رابطه علی لاریجانی و احمدی نژاد نیز چنان است که او را برای مهار احمدی نژاد رئیس مجلس کرده است. پس اگر او نیز در شمار کسانی شده است که می خواهند جام زهر را به دست خامنه ای بدهند، دست کم اینست که این بار خامنه ایست که به او نیازمند است و نه به عکس.

۹- اعتراف به وحشت سپاه و خامنه ای از مذاکره با امریکا: سردار سپاه سراج می گوید: تهران اگر پای میز مذاکره بیاید ستونهای ولایت سقوط میکنند! او ادامه می دهد: هیات رییسه مجلس و کیفیت آن می تواند ان پازل را به هم زند یا تکمیل کند. پازل هاشمی رفسنجانی و احمدی

انشعاب همه از همه و انحلال رژیم می انجامد.

۱۱- فسادها: سردار در رابطه با ملک پور و بقایی و پرونده آنها می گوید که پرونده هر دو تکمیل است ولی رییس جمهور فشار آورد و ملک پور آزاد شد. اما رییس جمهور جفا کرد و او را مسئولیت داد در حالیکه نمی بایست این کار را می کرد.

اما بنا بر اطلاع، احمدی نژاد با خامنه ای معامله ای انجام داده است: او دست از پا خطا نمی کند بشرط این که بعد از پایان ریاست جمهوری، نه خود او و نه مسائی و نه رحیمی و نه ملک پور و نه بقایی و نه ... تحت تعقیب قضائی قرار بگیرند. احمدی نژاد اعلان کرده است که با پایان ریاست جمهوری او، از سیاست کناره خواهد گرفت. این اعلان می تواند گواهی صحت اطلاع در باره مصالحه او با خامنه ای باشد.

۱۲- مسئله سفر متکی به سنگال و برکناری او: سردار سراج که خود را در جمع محرمان دیده بود، اطلاع را بروز می دهد که بسی پر اهمیت است. او می گوید: متکی بخاطر امری خطیر و مسئله ای مهم به سنگال رفت. او رفته بود تا مشکلی که در رابطه با نیروهای نهضتی (افراد غیر ایرانی در خدمت سپاه قدس) پیش آمده بود را حل کند و آنها را بیاورد. در حین مذاکره به او گفته شده از کار برکنار شده است.

اما احمدی نژاد در پاسخ پرسش «نمایندگان» گفت: متکی از سوی او مأموریت داشته و او از سفرش به سنگال بی اطلاع بوده است. اینک، سراج لو می دهد که مقام دیگری به او این مأموریت را داده است. نوع مأموریت می گوید که مأموریت دهنده فرماندهی سپاه، بسا فرمانده سپاه قدس بوده است.

متکی که سابقه ای بسیار طولانی در امور تورویستی دارد و کار خود را از زمان مأموریت در ترکیه آغاز کرده است و هم اکنون نیز در این کار است، غیر از وزیر امور خارجه بودن، در امور بسیاری دخیل بوده است. برای نمونه می توان سفر متکی به نیجر به راه، انهم هنگامی که کانتینرهای حامل تسلیحات ایرانی در آن کشور کشف شدند و افراد سپاه قدس دستگیر شدند و تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند، را یادآور شد. سفر او به نیجر به برای رها کردن آنها بود.

«نیروهای نهضتی» که سردار به آنها اشاره می کند، افراد غیر ایرانی می باشند که حقوق بگیر سپاه قدس هستند به خصوص افراد حزب الله لبنان. وظیفه آنها همکاری با سپاه قدس و او را در ترورها و انفجارهایی است که در خارج از کشور انجام می دهند. از آن جمله اند ترور شاهپور بختیار و ترور در رستوران میکونوس و ترور فاسملو و ترور حدود ۵۰۰ تن دیگر و انفجار در ارژانتین و.... سپاه پاسداران در بسیاری از کشورها از این افراد به عنوان خریدار و فروشنده اسلحه و لوازم دیگر و در انجام مأموریت های جاسوسی و در تعقیب و مراقبت و نفوذی و.... استفاده می کند. در زیر به چند تن از «نیروهای نهضتی» معرفی می شوند:

۱- انیس نقاش دخیل در ترور شاهپور بختیار از لبنان
۲- اشمر - محمد از «نیروهای نهضتی» عضو باند ترورهای خارجی، از جمله ترورها در رستوران میکونوس در برلین.
۳- حسین راحیل - عباس از «نیروهای نهضتی» در خدمت سپاه قدس و عضو تیم ترور میکونوس از لبنان



حیدر - فضل الله - ابو جعفر از «نیروهای نهضتی» سپاه قدس و عضو تیم ترور میکونوس از لبنان - صبری - علی از «نیروهای نهضتی» سپاه پاسداران و عضو تیم ترور میکونوس از لبنان - یوسف امین - سید محمد از «نیروهای نهضتی» سپاه قدس و عضو تیم ترور میکونوس از لبنان انقلاب اسلامی: اینک بینیم وضعیت اقتصاد، بخصوص بخش نفت که در گزارش به خامنه ای از دست رفته توصیف شده است، به روایت داده ها و اطلاعات اقتصادی چگونه است:

در پی گفتگوهای مسکو، تولید نفت کاهش و نرخ ارز و تورم و بیکاری افزایش بازمهم بیشتری یافتند:

* بالاترین نرخ های تورم در تاریخ معاصر ایران:

◀ در ۲ تیر ۱۳۹۱ خبر آنلاین/علی پاکزاد گزارش کرده است: «بحالیح»، نام دوره ای از تاریخ ایران است، پیرمردها از دوره ای که قیمتها سر به فلک می کشید نقل می کنند، روزهایی که کشور به تصرف متفقین درآمده بود و مردم از گرسنگی می مردند. «بحالیح» در زبان آذری یعنی گرانی، سالهای گرانی بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ در ایران اتفاق افتاده است، سالهایی که پهلوی اول را متفقین با پسرش عوض می کنند، در این سالها نرخ تورم در اقتصاد ایران به ۱۱۰ درصد می رسد. در همین سالها (آذرماه سال ۱۳۲۱) شورش نان در تهران اتفاق می افتد، شورش که از سر به ستوه آمدن مردم گرسنه آغاز شد و قوای اشغال گر در ایجاد این نارضایتی ها نقش داشتند. از آن پس، بنا بر جدول منتشره از سوی بانک مرکزی، این سالها، سالهای تورم شدید هستند:

- سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۱۱ به ترتیب، ۴۹/۵ و ۹۶/۲ و ۱۱۰/۵ درصد
- نرخ تورم در سالهای ملی کردن نفت، ۸ و ۷ درصد بود و در سال ۱۳۳۳ که دولت کودتا مستقر گشت ۱۵/۹ درصد شد.
- در سال ۱۳۵۶، نرخ تورم ۲۵/۱ درصد
- سال ۱۳۶۷، سال پایان جنگ ۲۸/۹
- سال ۱۳۷۳، سال پایان طرح تعدیل اقتصادی ۳۵/۲ درصد و سال ۱۳۷۴، ۴۹/۴ درصد
- سال ۱۳۸۷، ۲۵/۴ درصد.

انقلاب اسلامی: روشن است که بانک مرکزی حقیقت را همان سان که هست گزارش نمی کند. تورم از کودتای خرداد ۶۰ بدین سو، بیشتر از آنست که درصد های منتشره از سوی بانک مرکزی نشان می دهند. با وجود این، این واقعیت که تورم یک امر واقع مستمر ایران از زمان اهمیت پیدا کردن نقش بودجه و

اعتبارات بانکی متکی به درآمدهای حاصل از فروش ثروتهای کشور و جانشین اقتصاد تولید محور شدن اقتصاد مصرف محور، بدین سو است، می باید ایرانیان را از ضرورت بازساختن اقتصاد تولید محور آگاه کند و عزم آنها را بر این انقلاب اقتصادی جزم کند.

* تحریم نفت ایران و کاهش شدید کسر بودجه و حراج کردن نفت ایران در دریا:

◀ تحریم نفت ایران توسط اتحادیه اروپا از اول ماه ژوئیه وارد مرحله عمل می شود. بودجه را بر اساس نفت بشکه ای ۸۵ دلار تنظیم کرده اند. در حال حاضر، بهای نفت تا بشکه ای ۷۸ دلار پائین آمده است. دانستی است که بودجه عراق بر اساس نفت ۸۵ دلار و روسیه بر اساس نفت ۱۱۵ دلار بسته شده اند.

باید روزانه ۲/۷ میلیون بشکه نفت صادر شود تا بودجه تامین گردد. اما در حال حاضر، «ایران» روزانه ۱/۲ میلیون بشکه نفت صادر میکند. یعنی روزانه ۱/۵ میلیون بشکه به قیمت هر بشکه ۸۵ دلار، برابر ۱۲۷/۵ میلیون دلار کسور بودجه پیدا می کند. برای کسری که سالانه ۴۶ میلیارد ۵۳۷/۵ میلیون دلار کسر بودجه پیدا می کند که افزوده می شود بر کسر بودجه کنونی. هرگاه بهای نفت پائین بماند، بابت تفاوت قیمت نیز بر کسر بودجه اضافه خواهد شد.

کاهش درآمد نفت، بنوبه خود سبب کاهش دارایی ارزی و در نتیجه افزایش نرخ ارز و کاهش واردات و افزایش قیمتها و بیکاری می گردد. از سویی دیگر، هرگاه کسری هایی که نفت ایران را صادر می کنند بیمه نشوند، هزینه ها افزایش و پولی که از فروش نفت عاید ایران می شود، بازمهم کمتر می شود. چاره ای که برای رژیم می ماند، اینست که نفت را به دریا ببرد و زیر قیمت حراج کند. رژیم گفته است این کار را خواهد کرد. هرگاه چنین کند، برخی شرکت هایی که توان ریسک کردن دارند آن را خریداری می کنند و به اسکله های خاصی می برند و تخلیه می کنند. چنین شرکت هایی برای تن دادن به خطر حوادث احتمالی، نفت ایران را به نازل ترین قیمت خواهند خرید. فروش نفت به ارزان ترین قیمت از سوی ایران و افزایش صدور نفت توسط عربستان و دیگران، دواثر مستقیم خواهند داشت: کاهش بهای نفت و افزایش بازمهم بیشتر کسر بودجه ایران، بنابراین تشدید بی آمدهای آن.

◀ در خبر ایسنا (۲ تیر ۹۱) است که در ماه فروردین امسال، حدود ۲ هزار میلیارد تومان چک برگشتی در بانکها محاسبه شده است. این رقم بزرگترین میزان چک برگشتی در طول تاریخ است. گویای وضعیت مالی صادر کنندگان چک ها و در نتیجه وخیم شدن بازمهم بیشتر وضعیت اقتصاد کشور است. بخصوص که بسیاری از این چک ها را کارخانه داران - صاحبان صنایع - کارمندان و... صادر کرده اند.

* نرخهای ارز و طلا با وجود ثبات قیمت جهانی طلا، بالا رفتند: هر سکه طرح جدید به

چرخ زمان

۷۰۰ هزار تومان و دلار به ۱۹۱۰ تومان رسید.

◀ در ۴ تیر ۹۱، به گزارش ایسنا، علیرغم وعده های وزیر اقتصاد مبنی بر کنترل بازار ارز و طلا بار دیگر دلار قصد دارد به رقم ۲۰۰۰ تومان برسد.

رئیس اتحادیه کشوری طلا و جواهرات در گفت و گو با ایسنا، با اشاره به تغییر قیمت ارز و طلا گفت: به دلیل تقاضای بسیار زیاد ارز، نرخ ارز امروز افزایش یافت و در پی آن قیمت طلا نیز بالا رفت.

محمد کشتی آرا با اشاره به نرخ طلا گفت: امروز سکه طرح قدیم در بازار آزاد ۷۰۵ هزار تومان، سکه طرح جدید ۷۰۰ هزار تومان، نیم سکه ۳۵۰ هزار تومان، ربع سکه ۱۸۵ هزار تومان و سکه گرمی ۱۱۰ هزار تومان معامله شد. همچنین هر دلار آمریکا با ۶۵ تومان افزایش امروز ۱۹۱۰ تومان و یورو ۲۴۱۰ تومان عرضه شد.

رئیس اتحادیه کشوری طلا با اشاره به نرخ هر مثقال طلای ۱۷ و ۱۸ عیار گفت: امروز هر مثقال طلای ۱۷ عیار ۳۱۱ هزار تومان، هر مثقال طلای ۱۸ عیار ۳۳۰ هزار تومان و هر گرم طلای ۱۸ عیار ۷۲ هزار تومان معامله شد. به گفته وی، در روز گذشته سکه طرح قدیم ۶۹۰ هزار تومان، سکه طرح جدید ۶۸۶ هزار تومان، نیم سکه ۳۴۴ هزار تومان، ربع سکه ۱۸۳ هزار تومان و سکه گرمی ۱۰۷ هزار تومان معامله شده بود.

همچنین دیروز هر مثقال طلای ۱۷ عیار ۳۰۳ هزار تومان، هر مثقال طلای ۱۸ عیار ۳۲۲ هزار تومان و هر گرم طلای ۱۸ عیار ۶۹ هزار و ۹۵۰ تومان معامله شد.

روز گذشته هر دلار ۱۸۴۵ تومان و هر یورو ۲۳۶۰ تومان داد و ستد شد.

* نفت ۴۰ دلاری در راه است؟

◀ در ۳ تیر ۹۱، خبر آن لاین (آذر جزایری) گزارش کرده است: اگرچه مسوولان نفتی عربستان تاکید می کنند افزایش تولید این کشور به دلیل کاهش قیمت نفت خام برنت در بازارهای جهانی است اما به نظر می رسد این سیاست پشت پرده ای جدی تر از این مسایل دارد.

۲۳ سال از زمانی که تولید نفت خام عربستان رکورد زد می گذرد و امروز بازمهم پس از این همه سال تولید این کشور بازمهم رکوردی دیگر به ثبت رسانده تا جایکه عربستان با افزایش ۸۰ هزار بشکه ای، تولید خود را به ۹/۹ میلیون بشکه در روز رسانده است.

این قدرت نمایی در شرایطی انجام می گیرد که قرار است ایران مورد تحریم نفتی قرار بگیرد و عربستان در صدد نشان دادن قدرت خود برای جایگزین کردن نفت ایران در بازار است. تنها سازمانی که می تواند جلوی چنین اتفاقی را بگیرد، اوپک است اما چرانی سکوت مسوولان ارشد این سازمان در مقابل عربستان، سنوایی است که تا کنون بی جواب مانده است.

اگرچه عربستان در تلاش است آمریکا را در مقابله با ایران به پیروزی رساند، اما از مسایل اقتصادی عقب مانده و شاید فراموش کرده که آمریکا با اتخاذ چنین سیاستی به دنبال کاهش قدرت ایران و

عربستان به طور همزمان است. چرا که کاهش قیمت نفت خام در بازارهای بین المللی، درآمد عربستان را کاهش می دهد و در عین حال افزایش تولید عربستان علاوه بر ارزان فروشی نفت خام برای این کشور می تواند باعث ایجاد جو روانی مثبت برای تحریم نفتی ایران تلقی شود.

در حال حاضر قیمت هر بشکه نفت به زیر ۱۰۰ دلار کاهش یافته و روند نزولی آن به دلیل افزایش عرضه در بازار ادامه خواهد داشت. این کاهش قیمت با سیاست های عربستان همخوانی ندارد چرا که بارها وزیر نفت این کشور تاکید کرده که قیمت مناسب برای فروش هر بشکه نفت خام ۱۰۰ دلار است.

یکسال پیش بود که مسوولان نفتی ایران در گفت و گو با رسانه ها تاکید می کردند افزایش تولید نفت خام عربستان یک مانور تبلیغاتی است و این کشور ظرفیت تولیدی نزدیک به ۱۲ میلیون بشکه را ندارد.

در حال حاضر ماه ها از زمانیکه این کشور تولید خود را به ۱۰ میلیون بشکه در روز رسانده می گذرد و به نظری رسد یکی از دلایل اصلی عربستان برای این افزایش تولید به رخ کشیدن قدرتی است که تا دیروز از آن به عنوان مانور تبلیغاتی یاد می شد.

نباید فراموش شود که در حال حاضر قیمت هر بشکه نفت خام به ۷۹ دلار در هر بشکه رسیده و ادامه روند فعلی می تواند تاریخ نفت ۴۰ دلاری را دوباره تکرار کند.

* بدهی ۲۰ هزار میلیارد تومانی دولت به بانک مرکزی:

◀ در ۱ تیر ۱۳۹۱، ایسنا گزارش کرده است: طبق آخرین گزارش بانک مرکزی میزان بدهی دولت به بانک مرکزی به رقم ۲۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. این در حالی است که مقایسه این رقم با میزان بدهی دولت به بانک مرکزی در سال ۸۶ نشان می دهد که طی این سال ها این میزان بیش از ۱۰ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته است.

این میزان در اردیبهشت ماه سال ۹۰ نیز ۲۰ هزار و هفت میلیارد تومان گزارش شده که در مقایسه با ماه مشابه سال قبل خود بیش از ۱۰۵ درصد افزایش یافته است.

همچنین میزان بدهی دولت به بانک مرکزی در ماه نخست سال ۹۰ بیش از ۲۴ هزار و ۷۰۵ میلیارد تومان اعلام شده که این میزان در مقایسه با فروردین ماه سال ۸۹ بیش از ۱۶۶ درصد رشد داشته است.

مقایسه این آمار نشان می دهد که هر چند میزان افزایش بدهی دولت به بانک مرکزی طی سه ماهه سال ۹۰ روند نزولی را در پیش گرفته اما همچنان این میزان بدهی دولت حالت صعودی دارد.

در مجموع نیز میزان بدهی فصل نخست سال ۹۰ همان رقم ۴۰ هزار و ۳۰۹ میلیارد تومان ذکر شده که نسبت به فصل نخست سال ۸۹ بیش از ۱۷ درصد افزایش داشته است.

بر این اساس میزان بدهی دولت به بانک مرکزی طی سال ۸۹ بیش از ۱۷ هزار میلیارد تومان، طی سال ۸۸ بیش از ۹ هزار و ۲۲۲ میلیارد تومان، طی سال ۸۷ بیش از ۹ هزار و ۱۴۲ میلیارد تومان و طی سال ۸۶ بیش از ۹ هزار و ۷۸۴

میلیارد تومان بوده است. در واقع این گزارش ها نشان می دهند که میزان بدهی دولت به بانک مرکزی طی سال های ۸۶ تا فصل نخست سال ۹۰ از ۹ هزار و ۷۸۴ میلیارد تومان به ۲۰ هزار و ۳۰۹ میلیارد تومان رسیده است. به عبارتی طی این سال ها میزان بدهی دولت به بانک مرکزی بیش از ۱۰ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان افزایش یافته است.

* سوءاستفاده چین از وضع تحریم نفتی برضد ایران:

◀ در ۱ تیر ۹۱، به گزارش سایت «عصر خبر» به نقل از رویتر، شرکت «سینوپک» چین از جمهوری اسلامی خواسته است تا هزینه های انتقال نفت خام به چین را در ماه آینده میلادی (ژوئیه) برعهده بگیرد.

این اقدام در حالی صورت می گیرد که از ابتدای ماه آینده میلادی، با اعمال تحریم های اتحادیه اروپا برضد ایران، شرکت های بیمه اروپایی از بیمه نفت کش های حامل نفت ایران، خودداری خواهند کرد.

یکی از مقامات بخش نفت چین در این باره گفت: شرکت یونیک بخش تجاری شرکت سینوپک چین خواهان این است که ایران متقبل هزینه های انتقال محموله های نفت خام خود در ماه آینده میلادی شود.

برخی منابع آگاه نیز به رویترز گفته اند پیش بینی می شود سینوپک که بزرگترین بانی نفت ایران در جهان است تنها به خرید مقدار معمولی از نفت ایران بر اساس قرارداد بلندمدت در ماه جولای اکتفا کند.

این منابع آگاه مقدار نفتی که این شرکت از ایران می خرد را روزانه ۵۰۰ هزار بشکه پیش بینی کرده اند که این مقدار نفت خام نزدیک به میانگین خریدهای سینوپک از ایران در سال گذشته است.

شرکت سینوپک چین، نفت ایران را در طی دو قرارداد جداگانه می خرد. یکی از این قراردادها از طریق بخش تجاری اش یعنی یونیک و دیگری از طریق شرکت تجاری حکومت چین "چو های چن رونگ" است.

هنوز درخواستی از سوی شرکت "چو های چن رونگ" از ایران برای پرداخت هزینه های انتقال محموله های نفت خود به چین مطرح نشده است.

چین دومین واردکننده بزرگ نفت جهان و بزرگترین واردکننده نفت خام از ایران است.

* مکانیسم پرداخت روپیه برای خرید نفت ایران به راه افتاد:

◀ در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، وال استریت جورنال زیر عنوان «هند پرداخت به ایران را شروع می کند» در گزارشی از دهلی نو می نویسد: هند سرانجام با تاخیری طولانی، مکانیسمی را در مورد پرداخت های خارجی خود بکار می گیرد و بدان، تحریم های بین المللی علیه تهران را دور می زند و به گفته یک مقام ارشد اجرایی، بر اساس آن، ظرف یکی دو روز آینده برای پرداخت پول نفت به ایران، واریز کردن روپیه را به حسابی با همین نام آغاز می کند.

ایران نیز متقابلا از این پول (روپیه) برای خرید محصولات نظیر اقلام



بازسازی استبداد پس از انقلاب و سرنگونی نظام استبدادی چگونه ممکن شد؟

حتی در رفع نگرانی‌ها که از سوی دولتهای غربی در مورد آینده ایران ابراز می‌شدند کوشش می‌کرد. از جمله، در ملاقاتی که با ژاک روبر فرستاده ویژه دولت فرانسه، داشت در پاسخ ژاک روبر که نگرانی دولت فرانسه بلکه غرب را از تحول در ایران ابراز میکرد چنین گفت:

«ژاک روبر: بنابراین آنچه مطرح است سلطنت این یا آن خانواده مورد نظر نیست. آنچه در این قانون اساسی بجای سلطنت جایگزین می‌شود جمهوری - جمهوری اسلامی است. ممکن است بحثی درباره این جمهوری و اسلامی بکنید؟

امام: اصل جمهوری همین است که در مملکت شما هم هست که آراء عمومی مردم آن را تعیین می‌کند. اسلامی می‌گوییم چرا که قانون اساسی ما بر اساس آن است. قانون اساسی فعلی را بررسی می‌کنیم آنچه با اسلام موافق است می‌پذیریم و هر جا که تناقض دارد رد می‌کنیم. جمهوری است یعنی دموکراتیک، و اسلامی است یعنی قانون آن اسلامی است.

ژاک روبر: بجز ریاست جمهور آیا در نظران حضور پارلمان، و احزاب و مقابله احزاب هم هست؟

امام: بله. همه اینها هست.

ژاک روبر: آیا تغییر مثل فرانسه است؟

امام: بله، همین طور است اما قانون ما اسلام است.» (تاریخ بیست و پنج ساله نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی، جلد دوم ص ۱۶۹ - یادداشت‌های دکتر یزدی)

از آنجا که انقلاب ایران با اهدافی که دنبال میکرد یعنی استقلال و آزادی و ایجاد نظامی مردمسالار در منطقه تحت نفوذ کشورهای سلطه‌گر، منافع آنها را به خطر می‌انداخت (این امر در خاطرات اغلب مسئولین آن وقت قید شده است)، لذا راه‌های گوناگونی برای مهار کردن آن را می‌سنجیدند و می‌آزمودند. از کودتای نظامی تا ایجاد حکومتی که رژیم شاه را حفظ کند اما بدون او. سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران در کتاب ماموریت به ایران در فصل بیستم تحت عنوان اندیشیدن در باره نیاندیشدنی مینویسد:

«... باری، کمی بعد از اینکه ژنرال از هاری نخست وزیر گشت، من به این نتیجه رسیدم که دولت نظامی در واقع آخرین شانس زندگی رژیم شاه است. اگر از استقرار نظم و قانون عاجز گردد و اگر نتواند چرخ تولید صنعتی را بکار اندازد، پیروزی انقلاب قطعی میشود. احساس میکردم که این پیروزی احتراز ناپذیر است و ما باید با نتایج این امر روبرویی کنیم. در ۹ نوامبر ۱۹۷۸ تلگرامی به واشنگتن فرستادم و پاره‌ای از این ملاحظات را شرح کردم و توصیه‌هایی برای سیاست آینده مان بعمل آوردم. در این تلگرام که آن را "اندیشیدن در باره نیاندیشدنی" عنوان دادم، نیروهای اصلی در صحنه ایران را مجسم کردم و شرح کردم که چگونه تحول میکنند... به نظر من، تغییر اوضاع و احوال ایجاد میکند که ما به سنجش رابطه میان نظامیان و مذهبیها بشینیم... به این نتیجه گیری رسیدم که تفاهم و همکاری میان نظامیان و روحانیان برای ما " بطور اساسی رضایت بخش " خواهد شد، اگر بطور مسالمت آمیز و بر وفق خطوطی که برای واشنگتن شرح کردم، انجام بگیرد...»

بدین ترتیب درتوصیه‌ای که سولیوان به رهبران آمریکا داشت یکی از راه‌ها را در وحدت بین روحانیون و نظامیان میدید. وی در خاطرات خود در این باره مینویسد: «...آیت الله بهشتی و آیت الله طالقانی، جالبترین چهره در میان آیت الله های ایران بودند. هر دو با هوش، تربیت یافته و دانشگاه دیده و از دنیا با خبر بودند. خصوص بهشتی که از دانشگاه توبینگن در آلمان مدرک گرفته بود... او بمدت هشت سال در هامبورگ زیسته و مرکز اسلامی شیعه را اداره کرده بود. در این مدت نه تنها تربیت غربی پیدا کرده بود بلکه تنفزی شدید از روسیه و کمونیستهای آلمان شرقی یافته بود که مهار حزب توده را در دست داشتند.

علاوه بر اینها چهره‌های مذهبی...مهندس بازرگان، امیر انتظام، ناصر میناچی... که از طریق یزدی با آیت الله خمینی تماس مستقیم داشتند، نیز در کار بودند...

از طریق یکی از ماموران خود که فارسی میدانست و پیش از این زمان در ایران کار میکرد و من او را از نو باز گردانده بودم... با بهشتی رابطه برقرار کردیم. ما هر دو، این گروه مردان را شخصیت‌های جالبی یافتیم. اغلب برغم علائق نزدیک ما باشاه و رژیمش، نظر مساعدی به ایالات متحده داشتند. بنظر میرسید که قبول دارند خطر اول برای آینده ایران از ناحیه شوروی است و می‌پذیرند که آمریکا برغم همشرکتی با شاه، نیروی پشتیبان ترقی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران بوده است. ما هیچ مطمئن نبودیم تمایلاتی که نسبت به ما نشان میدهند، بیانگر تمایلات پیروان آنها باشد...» (ماموریت به ایران - سولیوان صص ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱)

کودتای ۲۸ مرداد و سپس آنچه پس از انقلاب گذشت و کودتای خزنده برضد حاکمیت ملی که از همان فردای پیروزی انقلاب حرکت گام به گام و تصرف خاکریز به خاکریز خود را تا بازسازی استبداد و واستقرار ولایت مطلقه، آغاز کرد نیز مستند به اسناد است. آنچه که مربوط به ۲۸ مرداد است امروز کم و بیش آشکاراست و حتی کودتاچیان از جمله مقامات آمریکایی و انگلیسی بدان معترف و از عمل خویش ابراز تاسف نیز کرده اند. در جریان بازسازی استبداد پس از انقلاب نیز، با نگاه و تعمق در امرهای واقع، تقابل دوخط را شاهدیم: یکی حاکمیت مردم که در این مقطع از زمان، آقای بنی صدر به عنوان منتخب مستقیم مردم آن را نمایندگی میکرد و سمبل های آن مصدق و دیگر نمادهای استقلال و آزادی بودند و هر روز بیشتر از قبل اقبال عمومی به او بیشتر میشد و دیگری جناح مقابل او که عمدتاً در حزب جمهوری اسلامی گرد آمده بودند و با کینه عجیبی که نسبت به مصدق و حکومت ملی او داشتند در بزرگداشت شیخ فضل الله نوری و تجلیل از کاشانی فرصتی را از دست نمیداد. یکی از گسترش آزادیها و از حقوق بشر دفاع می‌کرد و مواردی مثل سانسور و دستگیری و شکنجه و اعدام را خلاف حق و دین و خواسته جمهورمردم و ناقض جمهوری میدانست و دیگری حتی خود را نیازمند توسل به فقه و اسلام فقهاتی در توجیه همه این جنایتها، نمی‌دید چرا که «ولی امر ولایت مطلقه دارد».! شرح مذاکرات مجلس فرمایشی در روز سی و سی یکم خرداد و دلایل نمایندگانی که خواهان برکناری منتخب مردم بودند آینه روشنی از تقابل این دو خط است. اساسی ترین دلایل عدم کفایت سیاسی آقای بنی صدر دفاع از حقوق محکومین و مخالفت او با اعدام، شکنجه، و... و نهادهایی که ستون پایه های استبداد بودند از قبیل سپاه و کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب و... قلمداد میشوند. آقای خمینی بنا بر سابقه تاریخی، ضمن حمایت گسترده از این جناح توسط فرزندش، احمد، به مجلس حکم میکند که زودتر تکلیف آقای بنی صدر را روشن کند!

جو ملتهب و حضور گروه‌هایی که هر یک مدعی قدرت بودند و نیز عدم حضور موثر کادرهایی که معتقد به استقرارحق حاکمیت ملی بودند، نه تنها مانع از آن شد تا اجماعی گسترده برای صیانت از این حق شکل بگیرد بلکه تشکیل نهادهای موازی و صاحب قدرت که بعدها یکی از موضوعات اختلاف بین آزادیخواهان و استبداد طلبان شد، فرصتی پیش آورد تا کودتاچیان با در دست گرفتن این نهادها دست بالا را بیابند. این بار نیز دراین کودتای خزنده که نطفه آن شاید از پیش از پیروزی انقلاب بسته شده بود و با سر کوب خونین جنبش اعتراضی مردم در ۳۰ خرداد و رای به "عدم کفایت سیاسی" رئیس جمهوری در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ در مجلس فرمایشی سر انجام گرفت و آغازگر دوران تباهی و تاریکی ایران و ایرانی شد، رد پا و اثر بیگانگان و همیاری آنها با جریان کودتاچی و استبداد مشهود است.

آیت الله خمینی با توافق شاه و آمریکا از سوی صدام حسین تحت فشار قرار میگیرد تا نجف را ترک کند. در این زمان با تصویری که از دیدگاه او موجود بود و با این فرض که وی اگر به فرانسه برود با مواضعی که خواهد گرفت منزوی میشود و انقلاب مهار کردنی می‌شود، شاه نیز با پیشنهاد اخراج او از عراق و اقامتش در فرانسه موافقت کرد.

سولیوان در خاطرات خود در باره این تصمیم شریف امامی مینویسد: «... حساب تصمیم دومش بسیار غلط از آب درآمد. به نظر او اصلی ترین مخالف شاه، آیت الله خمینی بود. مردی که در نجف در عمق صحرای عراق در تبعید بسر میبرد. شریف امامی که خود عامل نزدیک شدن رژیم شاه به رژیم عراق بود و می‌دانست که عراقیها از تحریکات آیت الله خسته شده اند... از عراقیها خواست که آیت الله را از عراق تبعید کنند... نظریه شریف امامی این بود که وقتی آیت الله از عراق تبعید شود، ناگزیر راهی غرب و به احتمال زیاد اروپا میشود. این امر سبب میشود که از دسترس اکثر مذهبی‌های ایران بدور بماند. او به پاریس، سفير انگلستان و من گفت: وقتی آیت الله به پاریس رفت، اعتبار خود را نزد مردم از دست میدهد و فراموش میشود...» (ماموریت به ایران - سولیوان ص ص ۱۶۶)

اما آقای خمینی که در دهه ۴۰ مواضع ضد حقوق زن و غیر دموکراتیک گرفته و نیز در نجف، ولایت فقیه را تدریس کرده بود، علیرغم انتظار شریف امامی و شاه، در پاریس، در تماس با روشنفکرانی قرار گرفت که با توضیح وضعیت خطیر و موقعیت حساس او یاد آور این امر شدند که پیروزی انقلاب، در نتیجه بازگشت او به ایران در گروه مواضع اوست، وی نیز در پاسخ به سئوالات مراجعه کنندگان، در بیانات خود با تکیه بر دو اصل استقلال و آزادی که از خواست‌های دیرباز ایرانیان بود، از ولایت جمهور مردم و حق حاکمیت ملی سخن بمیان آورد، به کرات اعلام کرد که میزان رای مردم است. او اصل را بر آرای عموم مردم قرار داد و گفت: نظام آینده (جمهوری اسلامی) آزادی‌ها اعم از اندیشه و پوشش را محترم خواهد شمرد. وی

قدرت را هدف کرده بود و برای کسب آن از توسل به دروغ و جنایت نیز فروگذار نکرد پرداخته میشود. گرچه بدون همراهی و همگامی دیگر نحله‌های باورمند به زور و با بی تفاوتی وسط بازان که غالباً در بزنگاه، جانب به اصطلاح قوی را میگیرند، و نیز غفلت عمومی این تحول و بازسازی امکان پذیر نبود. ابتدا با تاملی گذرا در و چند یادآوری از آنچه در سال ۵۷ در جریان انقلاب و پس از پیروزی آن گذشت، در می‌یابیم علیرغم اتحاد صوری برای سرنگونی نظام سلطنتی حاکم بر ایران و «همه با هم بودن»، در هدف، همه مشترک نبودند. از همان ابتدا تقابل دو تمایل و خط، یکی جانبدار حق حاکمیت ملی (ولایت جمهور مردم) و دیگری طرفدار استبداد (ولایت فقیه) میان مخالفان رژیم سلطنتی وجود داشت. دومی، اعم از هر مرام و عقیده، زمانی که خود را ضعیف می‌یافت، لباس اولی را بر تن می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب، در بهمن سال ۵۷، دو جریان سیاسی شامل نحله‌های مختلف فکری، از مذهبی و غیر مذهبی که همواره در صحنه سیاسی ایران حضور داشتند چه در خفا و چه در علن صف آرایایی کردند. یکی، جریانی بود که حاکمیت را از آن مردم میدانست و بر ولایت جمهور مردم بر سر نوشت خویش اعتقاد داشت و خود را در خدمت مردم میدانست و دیگری جریانی که اعتقادی به حق حاکمیت مردم نداشت و حضور آنها را در صحنه صرفاً برای دنباله روی از خود میخواست. برای خود ولایتی قائل بود که مردم در آن حقی نداشتند. در اغلب موارد این جریان برای مشروعیت بخشیدن به خود از عوامل مذهبی و یا ایدئولوژیک و نیز اعتقادات مردم سوء استفاده میکرد و میکند. استفاده از هر وسیله برای نیل به هدف را مشروع میدانست و می‌داند. در مقاطعی از تاریخ، به هنگام ضعف، به منظور دستیابی به قدرت خود را ملزم دیده است در کنار مردم قرار گیرد و رای آنها را به حساب آورد و سنگ خلق و توده را به سینه بزند. اما هر بار، در بزنگاه‌های حساس تاریخی وادنگ زده و اصل و ماهیت فکر راهنمای خویش را که همان ولایت و قییم بر مردم است، بروز داده است. تضاد و تقابل این دو اگر دور تر نرویم اقلاً در تمامی جنبشهای مردمی صد سال اخیر ایران، مشهود است: در جنبش مشروطیت، گرایشهای استبدادگرا شیخ فضل الله نوری را، با شعار «مشروع می‌خواهیم و مشروطه نمی‌خواهیم»، حمایت کردند. در جنبش ملی کردن صنعت نفت، طیف هواداران دکتر مصدق و حکومت ملی او دریک سو و دیگر سو حلقه‌ای بودند که گرد آیت الله کاشانی جمع شدند و گرچه در جنبش ملی شدن صنعت نفت در کنار مصدق و مردم بودند ولی در بزنگاه ۲۸ مرداد، بنا بر اسناد، از عوامل موثر موفقیت کودتای آمریکایی انگلیسی برضد حکومت ملی و استقرار استبداد شاه شدند و یا رفتار حزب توده و نقش او در سرنگونی حکومت ملی و بالاخره در انقلاب ۵۷، نیز دوباره همین رودرویی و همسویی‌ها را می‌بینیم.

آقای خمینی که بنا بر سابقه تاریخی و تربیت حوزوی، جانبدار فقه سنتی تکلیف مدار بود و از نظر دیدگاه سیاسی از جمله آنچه که بعد ها آشکار شد - از جمله اشاره‌ای که در خاطرات دکتر مهدی حائری آمده است - معلوم شد از هواداران کاشانی و بهبهانی و موافق کودتا بوده است و نسبت به دکتر مصدق بد دل بود، متأسفانه این دو وجه از تفکر و شخصیت آقای خمینی در پس سانسور ناشی از اختناق حاکم بر ایران از یک سو و مخالفت آشکار او با نظام استبداد شاهی با اتخاذ مواضع آزادیخواهانه که نشان از فاصله گرفتن با مواضع گذشته او بود از دیگر سو بر عموم شناخته نشد. لذا در مقطعی با دفاع قاطع از حق حاکمیت مردم، میزان رای مردم خواند و دلیل عمده او برعدم مشروعیت رژیم پهلوی که در بسیاری از مصاحبه‌های او تکرار میشد، این بود که حاکمیت حق مردم است. می‌گفت: "پدران ما حق نداشته اند به جای ما تصمیم بگیرند. مردم ایران حق دارند رژیم سلطنتی را تغییر دهند." می‌گفت: "ولایت با جمهور مردم است." به یمن این موضع، او توانست سخنگویی و سپس رهبری جنبش را بدست آورد. در فردای پیروزی، با بوجود آمدن خلاء قدرت ناشی از سرنگونی رژیم شاه، او بجای رهبری جریانی که حق حاکمیت را از آن مردم می‌دانست و به جای وفای به عهد و وفا به بیانی که از آن رهبری جنبش را یافته بود و به جای صیانت از استقلال و آزادی، به جریانی پیوست که از نظر تاریخی، چه از نظر دیدگاه دینی و چه از نظر دیدگاه سیاسی، بدان تعلق داشت. بدین سان، او وسیله بازسازی استبداد شد. در عکس العمل به پیشنهاد مراجعه به آرای عمومی که به منظور برون رفتن از بحران ناشی از تقابل دو خط، از سوی رئیس جمهوری ارائه شد، او جانبدار استبدادپون شد و حق حاکمیت مردم را انکار کرد و گفت: «اگر ۳۵ میلیون نفر بگویند آری من میگویم نه!».

امر واقع مبرهن این است که، در این تقابل جریان جانبدار استبداد همواره، به انحاء مختلف از یاری و همکاری نیروی بیگانه و عوامل داخلی آن بهره برده است. نقش بیگانگان در



باز سازی استبداد پس از انقلاب و سرنگونی نظام استبدادی چگونه ممکن شد؟

در ۱۶ ژانویه ۲۹، در اولین ملاقات دکتر یزدی (تاریخ بیست و پنج ساله ایران- سرهنگ غلامرضا نجاتی ص ۲۸۹- یاد داشت های دکتر یزدی) به عنوان نماینده آیت الله خمینی و وارث زیمین نماینده رسمی حکومت آمریکا که برای تماس با آیت الله خمینی به نوفل لوشاتو آمده بود تا ضمن تشریح مواضع واشگتنن با مواضع آیت الله خمینی نیز آشنا بشود، در باره ارتباط روحانیون با ارتش از جمله چنین آمده است: «... سولیان گزارش داده است که سعی و کوشش برای ملاقات بین بهشتی و سران ارتش نتیجه ای نداده است و از امام در خواست میشود که این امر را توصیه کنند...»

بدین ترتیب آمریکا میخواست از تمایل یا عدم تمایل آیت الله خمینی به چنین عملی آگاه و مطمئن شود.

دکتر یزدی مینویسد: «... اما در مورد تماس میان سران ارتش با اعضای شورای انقلاب، نظر امام در ابتدا این بود که تماس و مذاکرات مفید نیست و من همان روز با آقای دکتر بهشتی تماس تلفنی گرفتم و نظر آقا را بیان کردم. آقای دکتر بهشتی ضمن گزارش کار های جاری تهران که باید به اطلاع امام برسد، از قبیل موفقیت کمیته نفت و کار شکنی نوده ایها در کار کمیته مزبور، گفتند که اعلامیه و ابلاغیه آقا در مورد ارتش حسن اثر داشته است. روز بعد آقای بهشتی تلفن زدند و گزارش سفر خودشان به قم، که قرار بود بروند و با مراجع سه گانه صحبت کنند... و در مورد تماس با نظامیان، آقای بهشتی در باره علل و ضرورت و مفید بودن تماس با نظامیان توضیحاتی دادند و از من خواستند که توضیحات ایشان را به عرض امام برسانم و جواب آن را فوری بدهم.

گزارش آقای بهشتی را همان روز به امام دادم. ایشان توضیحات آقای دکتر بهشتی را قانع کننده دانستند و از من خواستند که در مورد تماس و مذاکره با نظامیان پیغام بدهم که:

"تماس بگیرد- آنها را دلگرم کنید- اطمینان بدهید که حال ارتشیا خیلی بهتر خواهد شد اما قولی ندهید که عمل نشود."

پیام امام همان روز عینا به آقای بهشتی تلفنی داده شد و ظاهرا تماس میان اعضای شورای انقلاب و امرای ارتش بر قرار بوده است و نتایج مفیدی هم داشته است. به هر حال، طبق قرار قبلی با نماینده وزارت خارجه آمریکا، مطالب امام را در یک مکالمه تلفنی برای او خواندم...» (همان ۲۹۳)

آقای خمینی در نامه ای به سران ارتش که تاریخ آن سوم ربیع الاول ۱۳۹۹ برابر با ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ است و در آستانه بازگشت به ایران به آنها تأمین و اطمینان خاطر داد. شهید فروهر مامور رساندن این نامه به سران ارتش بود:

« ۳ ربیع الاول ۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ارتش معظم ایران، افسران محترم، درجه داران، سربازان افرهم الله تعالی

با ابراز احترام خاطر نشان می کند از نظر ملت بزرگ ایران شورای سلطنتی و مجلسین و دولت ناشی از آنها غیر قانونی و فاقد اعتبار ملی است.

و چون ارتش از ملت و ملت از ارتش است و پشتیبانی هر یک از دیگری از وظایف ملی است لازم است به احترام ملت و رای قاطع آن، ارتش خود را از دست غاصب برکنار کند و این مطلب را اعلام کند. این جانب بواسطه رهبری مبتنی بر حکم شرع و آراء اکثریت قریب به اتفاق ملت دولت موقت را برای تشکیل مجلس مؤسسان و دیگر امور مقدماتی معرفی می کنم تا ارتش محترم بوظیفه قانونی و ملی خود رفتار نماید و انشاء الله تعالی به نابسامانها و آشفتگی ها خاتمه داده شود. مطمئن باشید در صورتیکه به وظیفه ملی و قانونی خود عمل نمائید ملت و دولت ناشی از آن در احترام و پشتیبانی شما کوشا خواهد بود. لازم به تذکر نیست که در این موقع حساس و خطیر اختلاف کلمه موجب انهدام ارکان کشور خواهد شد و همه ما مسئول آن هستیم. والسلام علیکم روح الله الموسوی الخمینی»

بررسی اسناد سفارت آمریکا در دو ماهه آخر رژیم شاه حکایت از این دارد که میانه روهای داخل کشور که مورد مشورت سفارت بودند و هم چنین خود مقامات، مواضع محکم اتخاذ شده از سوی آیت الله خمینی را ناشی از حلقه مشاورانش از جمله بنی صدر و قطب زاده و یزدی که به زعم آنها چپی (مارکسیست) بودند میدانستند و معتقد بودند که باید خمینی را از آنها جدا کرد. این امر چنان اهمیتی می یابد که به هنگام مذاکره در باره مراجعت خمینی از پاریس، استدلال می شود که تا خمینی از محیط خارج به ایران نیاید

نمیوان او را از همکاریانش (افراد واسطه) جدا ساخت. چرا که در ایران میان خمینی و گروه همراهانش، مشکلات بروز میکند و همین امر او را وادار به سازش می کند. (در این باره مراجعه شود به اسناد لانه جاسوسی شماره ۲۷ ص ۶۶ و شماره ۱۰ ص ۴۰)

آقای خمینی هم تعهد خود نسبت به برقراری جمهوری و ولایت جمهور مردم را نقض کرد و هم قول خود به ارتشیان را و این همه تعهدها نبود که او نقض کرد. ادامه دارد.

چرخ زمان

کشاورزی یا داروئی از هند استفاده خواهد کرد. رفیق احمد، رئیس فدراسیون سازمان صادرات هند در همین روز گفت معادل قریب ۵۵۰ میلیون دلار به صورت رویبه به عنوان اولین قسط به این حساب واریز می شود. وی افزود انتظار می رود جمعا معادل ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار به حساب رویبه واریز شود، اما گفت این کار کی عملی می شود. دهلی نو و تهران در واکنش به تحریم های تحت رهبری آمریکا، که استفاده از کانال های رایج برای پرداخت های ارزی به ایران را تقریبا نا ممکن می کند در ماه مارس توافق کردند این نقل و انتقال ها را با رویبه انجام دهند. از آن هنگام بعد دو طرف قراردادهائی را امضا کرده اند که ارزش آنها بیش از ۳ میلیارد دلار تخمین زده می شود و بیشتر برای صدور اقلامی نظیر برنج، گندم و اقلام داروئی به ایران است.

رفیق احمد ده روز پس از آن این اطلاع را داد که آمریکا برای چند کشور، از جمله هند، از تحریم های سخت و جدیدی که با هدف محدود ساختن فروش های نفتی ایران وضع شده است، معافیت هائی در نظر گرفت.

هیلازی کلیتون وزیر امور خارجه آمریکا روز دوازدهم ژوئن گفته بود این معافیت ها بدان جهت داده می شود که کشورهای مشمول واردات نفت خود را از ایران به میزانی قابل توجه کاهش داده اند. انقلاب اسلامی: در جریان کرداری رژیم استبداد فقیه، منتظری بدین خاطر که از کودتای خرداد ۶۰ بعد، مرتب از رژیم دور و دورتر شد. سرانجام طرد شد و در برابر آن قرار گرفت. بهشتی از پایه گذاران و نخستین قربانیان آن استبداد شد. هاشمی رفسنجانی و خانواده ها، به دنبال «یکدست کردن» نظام، موقعیت از دست داد و یکچند از اعضای خانواده او، تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند:

انقلاب اسلامی: و اما قربانیان اصلی تجاوزها به حقوق انسان، مردمی هستند که در بند اختاپوس مافیایها هستند:

و مرگ، راه حل عمومی مسائلی است که رژیم ایجاد می کند و اعدام، یکی از اشکال آنست:

۴ در ۲۳ خرداد ۹۱، به گزارش فارس، تعدادی از کارگران ساختمانی در اعتراض به توقف بیمه کارگران مقابل مجلس شورای اسلامی تجمع کردند.

۴ در ۲۵ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، چهارشنبه ۲۴ خرداد ماه جمعی از کارگران شرکت مخابرات آذربایجان غربی در اعتراض به شرایط بد شغلی و عدم بیمه کارگران و حقوق پایین خود در مقابل استانداری آذربایجان غربی تجمع کردند.

۴ در ۲۶ خرداد ۹۱ به گزارش مهر، قاچاقچی حرفه ای مرفین که به دلیل حمل بیش از ۹ کیلو گرم مواد مخدر دستگیر شده بود، سحرگاه به دار آویخته شد. مرد اعدامی به نام «جمعه. ر» فرزند بهزاد سال گذشته به اتهام حمل و نگهداری ۹ کیلو و ۹۵۰ گرم ماده مخدر مرفین دستگیر شد. او در دادگاه انقلاب شهرضا به اعدام محکوم شد.

۴ در ۲۶ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، در پی اعتصاب غذای دانشجویان دانشکده نفت اهواز در اعتراض به احضار جمعی از دانشجویان این دانشکده به کمیته انضباطی، دست کم ۵ دانشجوی این دانشگاه تا کنون توسط حراست بازداشت شده اند.

۴ در ۲۶ خرداد ۹۱، با هجوم نیروهای امنیتی به خانه ای در کرج، بیش از ۶۰ تن از اعضای کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری و تعدادی از فعالین کارگری بازداشت شدند. نیروهای امنیتی، مسلحانه به خانه هجوم آورده و حاضران در خانه را دستگیر کردند

۴ در ۲۸ خرداد ۹۱، به گزارش سایت ملی-مذهبی، علیرضا رجایی که هم اکنون به خاطر پرونده سال ۱۳۷۹ که به محکومیت سه ساله وی منجر شد در زندان اوین به سر می برد مجدداً به ۴ سال زندان محکوم شده است.

۴ محمدی نماینده ولی فقیه در اجتماع روحانیون و انمه جمعه نجفیان و نمایندگان استان همدان گفت: هم اکنون ۴ میلیون دختر بالای ۲۵ سال در کشور وجود دارند که امکان ازدواج ندارند. حال باید گفت

ساخت پل بندرعباس - قشم مهمتر است یا سرنوشت ازدواج این جوانان؟ وی همچنین گفت در یکی از استانهای همجوار استان همدان سالانه پانصد نفر خود را می کشند.

۴ در ۲۷ خرداد ۹۱، به گزارش موریان، رسول تیموری استاد رشته علوم سیاسی دانشگاه پیام نور شهر آشنویه از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب ارومیه به یک سال حبس تعلیقی به مدت سه سال محکوم گشت. براساس این گزارش، اتهام این شهروند همکاری و ارتباط با یکی از گروههای مخالف نظام و فعالیت تبلیغی به نفع یک حزب مخالف عنوان شده است.

۴ در ۲۸ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، ۵۰۰ تن از رانندگان حمل سیمان که از دیروز ساعت ۵ صبح دور جدید اعتصاب خود را آغاز کرده اند و خواستار رسیدگی به مشکلات و افزایش کرایه حمل و نقل خود شده اند، امروز نیز به اعتصاب خود ادامه دادند.

۴ در ۲۹ خرداد ۹۱، به گزارش سایت ملی مذهبی، میکائیل عظیمی از شاگردان شهید هدی صابر و از نزدیکان نیروهای ملی-مذهبی برای اجرای حکم ۲ ساله خود به زندان اوین رفت.

۴ در ۲۹ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، سه زندانی سیاسی به نامهای عباس حیدریان، جمشید حیدریان، عبدالرحمان حیدریان که چندی پیش از زندان کارون اهواز به نقطه نامعلومی منتقل شده بودند، اعدام شدند.

۴ در ۳۰ خرداد ۹۱، به گزارش فارس، جمعی از داوطلبینی که در آزمون دکتری سال ۹۱ مجاز به انتخاب رشته شدند، در اعتراض به عدم پذیرش برای مصاحبه ورودی به دانشگاهها مقابل سازمان سنجش آموزش کشور تجمع کردند.

۴ در ۳۰ خرداد ۹۱، به گزارش کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران: صیفیه صادقی ۲۳ ساله و اهل شهر سلماس از سوی شعبه یک دادگاه انقلاب شهر سنندج به ریاست قاضی بابایی به اتهام محاربه از طریق عضویت در پژاک به ۱۵ سال زندان محکوم شده است.

۴ در ۳۰ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، دادگاه تجدید نظر استان بوشهر رای به انحلال خانه مطبوعات بوشهر داد. این رای در پی اعتراض این تشکل صنفی به حکم پیشین شعبه دوم دادگاه عمومی بوشهر درباره انحلال خانه مطبوعات صادر شده است.

۴ در ۳۰ خرداد ۹۱، به گزارش هرا، اعتصاب رانندگان بزرگ ترین کارخانه تولید سیمان ایران (کارخانه سیمان تهران) در حالی وارد روز چهارم شد که رانندگان حمل سیمان کیسه نیز به جمع اعتصابیون پیوستند.

۴ در ۳۰ خرداد ۹۱، به گزارش فارس، رئیس کل دادگستری هرمزگان با بیان اینکه طی سال گذشته تعداد ۲۹ نفر در استان اعدام شده اند از نگهداری ۲۷۰ نفر محکوم به اعدام دیگر در زندان های هرمزگان خبر داد. علی علیا اتهام این افراد را قاچاق مواد مخدر و قتل ذکر کرده است.

۴ در ۳۱ خرداد ۹۱، به گزارش فارس، از گلپایگان، ظهر امروز حکم شلاق سارقان به عنف در ملا عام و در محل وقوع جرم در روستای وانشان از توابع گلپایگان اجرا شد.

۴ در ۳۱ خرداد ۹۱، جنازه ۴ زندانی سیاسی که صبح روز دوشنبه در استان خوزستان اعدام شدند، هنوز به خانواده آنها تحویل داده نشده است و از سرنوشت برادر بزرگتر آنها جلیل حیدریان نیز که دو هفته پیش بازداشت شده خبری در دست نیست. شهرک ملاحیه در غرب شهر اهواز نیز از روز گذشته تاکنون در محاصره نیروهای امنیتی و انتظامی است.

۴ در ۱ تیر ۹۱، به گزارش هرا، صدها تن از کارگران شهرداری ارومیه در اعتراض به خصوصی سازی در واحدهای مختلف شهرداری این شهر، در مقابل ساختمان شهرداری تجمع کردند.

۴ در ۲ تیر ۹۱، به گزارش کردپا، یونس آقایان فرزند ایوب از پیروان آیین یاری "بارسانان" اهل شهرستان مینادوب در سال ۸۴ بازداشت و از سوی دادگاه انقلاب به اعدام محکوم شده بود. بود به چوبه ای دار سپرده شد.

۴ در ۲ تیر ۹۱، به گزارش هرا، کیوان رحیمیان شهروند بهایی و از اساتید دانشگاه مجازی بهاییان ایران به ۵ سال حبس تعزیری و ۹۷ میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شد.

۴ در ۲ تیر ۹۱، به گزارش هرا، «زهره نیک آیین» شهروند بهایی ساکن سمنان که در آذر ماه سال گذشته به اتهام تبلیغ علیه نظام و عضویت در تشکیلات مذهبی بهایی به ۷ سال حبس تعزیری محکوم شده بود طبق رای دادگاه تجدید نظر استان سمنان به ۲۳ ماه حبس تعزیری محکوم گردید؛ همچنین حکم اولیه ۵ ساله حبس تعزیری یک شهروند بهایی دیگر ساکن سمنان به نام «شهره اعظمی» که به اتهام عضویت در جامعه بهایی صادر شده بود، طبق رای دادگاه تجدید نظر استان سمنان به ۸ ماه حبس تعزیری تقلیل یافت.

۴ در ۳ تیر ۹۱، به گزارش هرا، در پی اعدام ۴ زندانی عرب در شهر اهواز، این شهر در روز پنجشنبه دستخوش اعتراضات مردمی بود که طی آن دست کم ۱۵ نفر بازداشت شدند.

۴ در ۵ تیر ۹۱، به گزارش جرس، محمود باقری، عضو هیأت مدیره ای کانون صنفی معلمان ایران در پی احضار دادسرای اوین برای گذراندن حکم نه و نیم سال حبس به زندان اوین رفت.

۴ در ۵ تیر ۹۱، به گزارش ایسنا، حجت الاسلام سید حسن شریعتی، رئیس کل دادگستری خراسان رضوی گفت: دو نفر که برای سومین بار مرتکب استفاده از مشروبات الکلی شده بودند و در دو مرتبه گذشته حد شرب خمر در مورد آنها اجرا شده بود، محکوم به اعدام شده اند به گونه ای که پس از تأیید حکم در دیوان عالی کشور اکنون در حال فراهم کردن مقدمات اجرای حکم هستیم.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

اشغالگر و شاه ابراز داشت. وی پس از ورود نیروهای جنگل و ارتش سرخ به رشت در جمع مردم این شهر سخنرانی کرد و «نماینده شوروی را که همراه او در کنار میز سخنرانی ایستاده بود، به نشانه وحدت تنگاتنگ با بلشویک روسیه» به آغوش گرفت و بوسید.

به دنبال ورود ارتش سرخ به گیلان برحسب توافقی که قبلاً به عمل آمده بود، کمیته ای مرکب از اعضای ایرانی و روس به نام «روکم» یعنی کمیته انقلاب... در رشت تشکیل شد. جالب اینکه این کمیته، که در آن اعضای روس نیز حضور داشتند کابینه جدید را معرفی کرد.

در ابتدا تقلید از شوروی بیشتر جنبه شکلی داشت. کابینه ای که در ابتدای دوره دوم حیات جنبش در رشت تشکیل شد و «به پیروی از الگوی شوروی خود را شورای کمیته های خلق می خواند، یک کمونیست هم در میان خود نداشت» و جالب ترین آنکه حتی برنامه جمهوری جدید «خواستار حمایت از مالکیت خصوصی و اسلام بود.» مسلم است که برای روس های بلشویک تحمل ناپذیر بود.

اما به تدریج وضعیت در رشت تغییر کرد. حکومتی مشکل آزدو رکن در گیلان در حال شکل گیری بود. از یک سو شورای کمیته های خلق که مدیریت امور جمهوری را برعهده داشت، به ریاست کوچک خان در حال انجام وظیفه خود بود، اما از سوی دیگر کمونیست ها کنترل امور را در شورای جنگ انقلابی در دست گرفتند. ساختارهای کمونیستی مستقر شده را که توسط سلطان زاده مطرح شده بود، به پیش می بردند. کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در رشت، کمیته های محلی حزب در رشت و انزلی، بخش های ویژه تحت هدایت آنها، اداره سیاسی جمهوری که آن هم در رشت بود و سرانجام ارتش سرخ ایران و مرکز اصلی آن همگی تحت کنترل کامل حزب کمونیست قرار داشت.

اعضای حزب عدالت که از باکو وارد ایران شده بودند، صرف ایجاد ساختارهایی شکلی از حکومت شورایی را قبول نداشتند. آنان همکاری زمینداران با جنبش را بر خلاف اصول خود می دانستند و تمایل زیادی به اشتراکی نمودن اراضی داشتند. به شدت وضعیت موجود را تقبیح می کردند. برای آنان قابل قبول نبود که میرزا کوچک تکیه گاه خود را به کشاورزان و پیشه وران محدود نمی کرد و بدتر از آن پشتوانه مالی انقلاب، سرمایه داران (بازرگانان) صاحبان زمین بودند.

نکته مهم اینکه این تصمیمات تنها در سطوح پایین حزب در گیلان مطرح نشده بود، بلکه خواسته های زمامداران روسیه بود. نامه های محرمانه سران بلشویک و از جمله ترونسکی که خواهان «تشکیل یک سازمان وسیع شورایی و نگه داشتن آن در ایران بود.» به خوبی این مسئله را نشان می دهد. و این گونه بود که بسترها و ضرورت های کودتا در رشت آماده می شد. کودتایی که رهبری ظاهری آن را احسان الله خان برعهده داشت؛ اما بیش از همه مدیونان و ابوکوف سران ارتش سرخ در آن نقش داشتند.

بدین ترتیب جنبشی اصیل آلت دست بیگانگان شد. میرزا کوچک به جنگل گریخت و حکومت جدیدی تأسیس شد که کابینه آن متشکل از مخالفان میرزا در جنگل و عده ای از حزب عدالت باکو و فرقه اشتراکیون ایران بودند که به اخلاق و آداب اهالی آشنایی نداشتند.

مخالفان میرزا مدت ۱۷ ماه حکومت کردند. در این مدت جنبش کاملاً از مسیر اولیه خود منحرف شد. آنان تمامی تلاش خود را برای اجرای کمونیسم به کار بردند. سعی در اشتراکی کردن اراضی کشاورزی و خلع قدرت مالکان مهمترین اقدام دولت کودتا در این زمینه بود. دهقانان به یک باره با موقعیت جدیدی مواجه شدند. اکنون زمین هایی در اختیار آنان بود که کمتر از پیش توان بهره برداری از آن را داشتند؛ زیرا تا پیش از این بذر و گاو نیز همیشه از سوی ارباب در اختیار آنان گذارده می شد. مبنای روابط مالکیتی که طی قرون متمادی و بر اساس دیدگاههای اسلامی شکل گرفته بود، یکباره به هم خورد و شیوه ای جدید که نه اعتقادات جامعه پشتوانه آن بود و نه برنامه ریزی درستی داشت، اجرا شد. اقداماتی که اگرچه علیه سرمایه داران بود؛ به کشاورزان نیز سودی نرساند. ظاهراً در این بین تنها چیزی که اهمیت داشت این بود که قدرت سرمایه داران از بین برود؛ یعنی تنها به جنبه سلبی ماجرا فکر شده بود و به این مسئله که پس از آن وضعیت گشت و زرع چگونه سامان یابد، کمتر توجه شده بود.

علاوه بر این دولت کودتا چنان به ستیز با باورهای دینی برخاسته بود که حتی برداشتن چادر از سر زنان را نیز تبلیغ میکرد.

پس از گذشت این ۱۷ ماه مخالفان میرزا علاوه بر آنکه هنوز از ایدئولوژی چپ خود منصرف نشده بودند، بار دیگر رو به سوی میرزا کردند؛ اما حتی بازگشت کوچک خان نیز نمی

روسها را در راه خود ثابت قدم و استوار می دیدند. البته علاوه بر همه این شعارها در این زمان شوروی تلاش میکرد تا انقلاب را بیشتر به سمت شرق گسترش بدهد. از دیدگاه ترونسکی مزیت اصلی يك انقلاب روسی در شرق این بود که «داد و ستد مذاکرات سیاسی با انگلستان» را فراهم می سازد. بر این اساس «انقلاب گیلان برای مسکو جز وسیله چانه زنی در دادوستد سیاسی نبود» فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی. و این مسئله تحت عنوان «فراهم ساختن بنیادهای جبهه شرقی انقلاب جهانی» توجیه می شد:

برای رسیدن به این هدف باید با کوچک خان تماس برقرار می شد و به بهانه حمایت همه جانبه از او، مداخله مسلحانه در جنبشهای رهایی بخش ملی تحت رهبری او صورت می گرفت و سپس آن جنبش به جانب يك راه سوسیالیستی و سرانجام شوروی کردن ایران سوق می یافت.

«ایدئولوژی جنبش در دوره دوم حیات: وقوع تناقض ایدئولوژیک»

همانطور که بیان شد ایدئولوژی جنبش تا پیش از ورود نیروهای شوروی بر پایه مذهب و ملی گرایی بود؛ اما با ورود نیروهای شوروی به تدریج اندیشه های کمونیستی و سوسیالیستی نیز در آن هویدا شد. استفاده از مفهوم سوسیالیسم در کنار مفهوم کمونیسم در مباحث مربوط به جنبش جنگل از سوی رجال سیاسی ای که به نحوی با جنبش در ارتباط بودند، بیانگر تعریفی رادیکال از این مفهوم است. به طوری که در چهارچوب نگرشهای نظام شوروی تبیین پذیر است.

... همانطور که می دانیم از «نگاه مارکس و پیروانش مذهب ابزاری است که بورژوازی از آن در جهت متقاعد کردن مردم برای اطاعت از دولت و روسای خویش استفاده می کنند و وعده آنها نیز پاداش آخرت است. از نظر مارکس «این عقاید مانع از این بود که کارگران فعالانه در جهت تغییر نظام به کوشش بپردازند. این بود که کانون اصلی انتقاد اواز جامعه نظام مذهبی بود.»

علاوه بر این مشکل کلی میان سوسیالیسم و دین علل دیگری نیز برای تبیین این دو وجود دارد.

از آنجایی که مذهب جزئی از فرهنگ است، نگاه مساوات طلبانه سوسیالیسم که تمایل به از بین بردن کلیه وجوه تمایز میان انسانها دارد، با آن سرناسازگاری دارد. همچنین در حالی که اسلام مالکیت خصوصی را برای افراد تضمین می کند. «سوسیالیسم مالکیت خصوصی را به مثابه منشاء بدی و شرارت می شناسد با همه این تناقضات، آتش آرمانگرایی ای که انقلاب روسیه در آن دوره زمانی در دل رهبران نهضت جنگل انداخته بود، چنان افروخته بود که تناقض ایدئولوژیک جنبش برای آنان قابل درک نبود و تنها زمانی به این مشکل پی بردند که کار از کار گذشته بود.

جنگلی ها «روی هم رفته شوروی را به مثابه بارو دوست وفادار و خردمند خویش» می شناختند. «هیجانات ناشی از انقلاب اکتبر و الفاظ شیوا و دلچسب تبلیغاتی شوروی» ذهن همه رهبران جنبش را تصرف نموده بود. «تساوی ملل»، «انقلابات ضد استعماری»، «مبارزه با ارتجاع، استعمار و استثمار انسان از انسان» برای همه انقلابیون جهان قابل پذیرش بود. میرزا کوچک «در باره وحدت و صمیمیت انقلابی شوروی دچار توهمات ایده آلیستی» بود. «ولدا نسبت به اتحاد دوستی و همکاری انقلابی شوروی نیز در حلقه همان توهمات ذهنی و مذهبی خویش تا حدود زیاد اسیر ماند» اما همان طور که گفته شد این مشکلی نبود که تنها جنبش جنگل با آن مواجه باشد. در آن دوره زمانی بسیاری از نیروهای مترقی ایران «امیدوار بودند که دولت جوان شوروی از جنبش آزادیخواهان و ضد استعماری ایران حمایت خواهد نمود.. در دوره ای که این چنین امیدوار بهای شگرف آغاز گردید، تصور قاطبه روشنفکران ایرانی از سوسیالیسم بسیار عام و مبهم بود و به طور کلی مبارزه عام توده های فقیر علیه ثروتمندان را در برمی گرفت.»

سرانجام این تصورات واهی بود که جنبش را از درون متلاشی نمود و تنها «چند ماه پس از ورود کمونیست های حزب عدالت به گیلان جنگلی ها به دو دسته تقسیم شدند: دسته ای متمایل به سوسیالیسم و کمونیسم به رهبری پنهانی ابوکوف و رهبری ظاهری احسان الله خان و دسته ای دیگر معتقد و مؤمن به میرزا کوچک و سران جنگل.»

بازتاب تناقض ایدئولوژی در فعالیت های جنبش داعیه های بلشویک ها مبنی بر کمک به نهضت های رهایی بخش باعث شد تا سرانجام جنگلی ها به سمت شوروی رانده شوند. در اولین دیداری که میان طرفین انجام شد، بلشویک ها خواسته های میرزا مبنی بر عدم اجرای کمونیسم را پذیرفتند. میرزا اگرچه خود از شعارهای مبهم روس ها متأثر شده بود، با روحیات و اخلاق مردم ایران به خوبی آشنا بود. وی به طور ساده لوحانه ای تعهد روسها مبنی بر عدم اجرای کمونیسم را جدی گرفت.

به طوری که «اعتماد خود را به ارتش سرخ روسیه و تمایل به ماندن نیروهای آن در ایران را برای يك مبارزه مشترک علیه نیروهای

خطاب این اعلامیه «مسلمانان مشرق» و همه قومیت هایی بود که «سباع حریص اروپا زندگی و دارایی آن ها را در قرون متوالی مال الاجاره خود قرار داده» بودند:

«... ما زیر پرچم های خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق زمین، در راه تجدید حیات عالم ما از جانب شما انتظار هم عقیدگی و مساعدت داریم.»

در ایران نیز وضعیت به همین منوال بود. در واقع آنچه باید به آن اعتراف نمود این است که:

«پس از انقلاب اکتبر بیانات رهبران دولت شوروی علیه استعمار جهانی و به خصوص امپریالیسم انگلستان در میان روشنفکران و آزادیخواهان با استقبال صمیمانه ای روبه رو گردید و موجب رشد امیدواریهای تازه ای شد. (بخشی) از آزادیخواهان ایران با احترام و اعتماد خاصی از لنین و سایر رهبران شوروی یاد می نمودند و باور داشتند به کمک این نیروی جدید ضد استعماری خواهند توانست ایران را از نفوذ انگلستان و طبقات حاکم استعمارگر و ظالم آزاد نمایند. اشعاری که در وصف لنین سروده شدند و مقالاتی که درباره وی انتشار یافتند نشان دهنده برخوردی مملو از علاقه و اعتماد و صمیمیت بودند.»

سران جنبش جنگل نیز از این قاعده مستثنی نبودند. اینگونه بود که میرزا کوچک نیز تحت نفوذ شعارهای ظلم ستیز کمونیستها قرار گرفت و دست کمک به سوی بلشویکها دراز کرد. به خصوص که همه این صداها از شمال ایران بلند می شد. البته جنگلی ها جدای از تأثیری که از ایده های انقلاب اکتبر پذیرفته بودند، دلایل دیگری نیز برای نزدیکی به شوروی داشتند. پس از جدایی احمد کسماپی، کشته شدن دکتر حشمت و عقب نشینی های پی در پی مقابل نیروهای دولتی، اینک جنبش نیازمند يك خون تازه بود. این مسئله خود سبب گرایش جنبش به سوی روسها می شد.

يك بررسی موردی از روزنامه جنگل، ارگان جنبش، به خوبی می تواند جو اعتمادی را، که نسبت به روسها ایجاد شده بود، بیان دارد. البته در این پژوهش از بررسی جزء به جزء مقالات این روزنامه پرهیز شده است و تنها چند مقاله برای اثبات سخن بیان می شود.

جالب اینکه روزنامه جنگل که در دوره اول حیات جنبش منتشر می شد، بیشتر تحت نفوذ جناح زمین دار مذهبی بود. با این حال جو اعتماد و اشتیاق به روس ها چنان بود که حتی در این روزنامه نیز به چشم می خورد:

مژده ای دل که رخ صلح عیان خواهد شد
جنگ بین المللی رو به کران خواهد شد...

روس آزاد ترقی به وطن خواهد داد
تکیه بر تربیت و علم مدن خواهد داد

کمک خویش به ایران کهن خواهد کرد
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد...

اشتیاق به روسها چنان بود که گویی فراموش شده بود آنان تا همین چندین پیش دشمن خونین ایرانیان بوده اند و حالا دیگر انگلستان به عنوان «تنها دشمن» معرفی مشد.

این نشریه همچنین در مقاله ای تحت عنوان «دیگ همسایه زائید، تیره بختی ما» ادعا می کند:

«روسیه مستبد طمع کار رفت. روسیه بی طمع بی آزار روی کار آمد» البته علاقه جنبش به روسیه تنها به این نکته سلبی یعنی «بی آزاری» این دولت بر نمی گشت. بلکه بیشتر از آن به جنبه های ایجابی؛ یعنی همکاری با ملت ایران برای زدودن استبداد و استعمار مربوط می شد:

«همانطور که روسیه آزاد مصمم است از این به بعد با ایرانی با اساس محکم به طور دوستی و اتحاد رفتار کند ایرانیان خاصه جمعیت جنگلی و «هیئت اتحاد اسلام» هم صمیمانه این و داد و اتحاد شایان تقدیر را استقبال کرده، با کمال توفیر و احترام ایشان را می پذیرد.»

اما آزان سو، در روسیه وضعیت به گونه ای دیگر بود. روس ها جداً از شعارهایی که می دادند، بسیار عملگرایانه می آندیشیدند. آنچنان که برای تثبیت نظام تازه تأسیس خود حاضر بودند در صورت لزوم از بسیاری از آرمان های خود بگذرند. همان طوری که برای پایان دادن به جنگ بخش زیادی از خاک خود را به آلمانها واگذار کردند بر همین اساس نیز حاضر شدند در صورت امکان با کشورهای سرمایه داری بر سر میز مذاکره بنشینند و از عموم شعارهای خود کوتاه بیایند. روس ها از جنگ داخلی خسته شده بودند. دوهدف اصلی روسیه پس از جنگ داخلی دستیابی به صلح و منافع تجاری بود. آنچنان که بعدها این اتفاق افتاد. سخنرانی لنین در ۲۱ دسامبر ۱۹۲۰ (۳۰ آذر ۱۲۹۹) کمی پس از اعلام مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان به خوبی بیانگر این استراتژی است. وی درباره انعقاد يك قرارداد با انگلیسی ها ابراز می دارد که حتماً این قرارداد را امضاء می کنیم.

در يك کنفرانس سیاسی منافع انگلستان در شرق دقیقاً مشخص خواهد شد... ما به هیچوجه فکر لطمه زدن به منافع انگلستان در شرق را نداریم.

و اینها از جمله چیزهایی بود که جنگلی ها هرگز از آن باخبر نشدند. جوشعارهای ایده آل گرایانه کمونیستی چنان آنها را فریفته بود که



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

۹ - همه مؤسسات تجاری روسیه در ایران به رژیم جمهوری سپرده خواهد شد.

بی تردید، این قرارداد بسیار آسان به دست آمد زیرا تماس هایی پیش از آن برقرار شده بود که اطمینان رهبر جنگلی را نسبت به صمیمیت بلشویک ها جلب می کرد. وی ظاهراً از دیدگاه های برایین و کومیتسف مبنی بر نا آمادگی ایران برای کمونیسم آگاه بود.

از قرار معلوم، یک بخش اعلام نشده از قرارداد تشکیل یک کمیته انقلابی سه جانبه، یا روکم بود که از افراد زیرتشکیل می شد: کوچک خان، احسان، مظفر زاده و معین الرعایا از سوی جنگلیان؛ کامران آقاییف از سوی حزب کمونیست ایران؛ کوژائف، فرمانده نیروهای شوروی (آذربایجان) باقی مانده در ایران، و واسیلی گارکانتسلی، افسر گرجی تزاری ای که به بلشویک ها پیوسته بود، با کنیه ایرانی «شاپور» از سوی بلشویک ها؛ و سرانجام گائوک و لگا - آلمانی با کنیه ایرانی «هوشنگ». قابل ذکر است که در این مذاکرات، کوچک خان قول داد که «به سازمان های محلی حزب (کمونیست ایران) کمک» کند.

همچنان که انگلیسیان، گیلان را ترک می کردند و واسکولینکف و ناویانش نیز بادبان ها را به مقصد باکو برمی افراشتند، جنگلیان در تدارک «به راه انداختن انقلاب» در ایران بودند. رهبران جنگلیان طی مراسمی همراه با گروه موزیک نظامی و پرچم های سرخ به سوی رشت حرکت کردند.

«زایش یک جمهوری» شوروی سوسیالیستی

رهبر جنگلیان زیر بارانی از گل و استقبال پرشور ساکنان شهر رشت که فریاد می زدند: «زنده باد کوچک خان! زنده باد انزلی!»، بلافاصله یک تظاهرات عمومی برای ۱۶ خرداد در سبزه میدان ترتیب داد. وی و احسان در آنجا به ایراد سخنرانی های انقلابی پرداختند. احسان کمابیش همان سخنانی را به زبان آورد که در گردهم آیی فومن گفته بود: «همراه با بلشویک های روس، که ارتشی مرکب از کارگران و دهقانان دارند... ما دست در دست آنان و به کوری چشم دشمنان مان به تهران خواهیم رفت... و ما پیروز خواهیم شد.» با این حال، به گفته یقینان، احساس افزون بر یادآوری شکوه ایران باستان، گرمی داشت خاطر مشروطه خواهان، «کار خوب» قاتل ناصرالدین شاه، و دلاوری افسران زانامری ایران در جنگ جهانی اول، یاد خیزش پیش از اسلام جنبش مزدکی را نیز گرمی داشت، که در ایران بنا به اصول «کمونیستی» اش شناخته است، این واپسین اشاره احسان، دشمنانش را بر آن داشت که مردم را علیه گرایش های «مزدکی یا بهایی گری» وی بشورانند.

کوچک خان، در نطق کوتاهی، به مردم برای حمایت پرشورشان ادای احترام و آغاز انقلاب در ایران را اعلام کرد. بنا به گزارش وی، وی گفت:

نور خیره کننده ای در روسیه درخشیدن گرفته است، اما در آغاز ما چنان از درخشش اشعه های آن نابینا شده بودیم که روی خود را از آن برگرداندیم. اما اکنون همه عظمت این نور درخشان را دریافته ایم. اگر این چراغ سوزان در روسیه خاموش شود، مردم ایران وسيله ای نخواهند داشت تا دوباره آن را برافروزند. بنابراین، همه تلاش مردم ایران باید در مسير اتحاد با روسیه شوروی قرار گیرد. من به عنوان نشانه ای از اتحاد نزدیک با بلشویک های روس، نمایندگان روسیه شوروی را در آغوش می گیرم.

وی سخنان خود را با آرزوی طول عمر برای لنین و تروتسکی پایان داد.

یک سخنران مهم دیگر در این گردهم آیی، کاژائف (Kayhanov)، فرمانده نیروهای شوروی بود که از سوی دریا سالار واسکولینکف نزد جنگلیان به جا مانده بود. به گزارش یقینان، کاژائف اعلام کرد که ارتش شوروی که از دهقانان و کارگران تشکیل شده بود. «و آماده همکاری با انقلابیون ایران و دیگر ملل شرق بود، از خود گذشته ای های لازم را برای اخراج انگلیسیان از ایران، بین النهرین و هند به عمل خواهد آورد. نوده های رنجبر خاور زمین باید دور رهبر انقلاب آسیا، رفیق کوچک خان حلقه زنند تا انگلیسیان، شاه، سرمایه داران، زمینداران و مستبدان را نابود کنند و آزادی خود را به دست آورند. به نام و از سوی دولت روسیه شوروی، قول می دهیم که تا از بین بردن سرمایه داران و مستبدان داخلی ایران را ترک نکنیم.» این نکته توجه یقینان را جلب کرد که وقتی گائوک سخنرانی کاژائف را به فارسی ترجمه می کرد، از تندی آن می کاست. مثلاً، به جای «مسلمانان جهان» از «نوده های رنجبر شرق» استفاده کرد، در حالی که «سرمایه داران خارجی و داخلی» جای خود را به «سرمایه داران اروپایی» داد.

به همین مناسبت، کوچک خان بیانیه بلند بالایی تحت عنوان «فریاد ملت ستمدیده ایران از زبان فدایی جنگلیان» صادر کرد. بیانیه پس از یک شرح فلسفی در مورد مأموریت پیامبران و فلاسفه، و سوسیالیست های گذشته و کنونی، برای روشنگری بشریت نسبت به حقوق مشروع انسانی اش، کسانی چون شاهان، وزیران و

«ورود جنگلیان به انزلی»

در جلسه شورای فومن یک هیئت نمایندگی به ریاست کوچک خان انتخاب شد تا با مقامات بلشویک که همراه با ناوگان شوروی وارد انزلی شده بودند، ملاقات کند. رهبر جنگلیان و همراهانش با استقبال پرشور مردم وارد انزلی شدند. شهر «با پرچم (سه رنگ) ملی و شعارهای انقلابی آذین بسته و مغازه های بازار با فرش (ایرانی) و چراغ و غیره تزیین شده» بود. تظاهرات چند روزانه بافت. در حالی که دسته موزیک شوروی سرود «انتر ناسیونال» و «مارسی یز» (سرود انقلاب کبیر فرانسه) را می نواخت، مردم فریاد می زدند: «برقرار باد آزادی ایران! زنده باد روسیه شوروی! مرگ بر انگلیس و دولت وثوق! به گزارش یقینان «حتی روحانیون و سرمایه داران به ملاقات رهبر جنگلیان و فرمانده شوروی رفتند.» جشن و شادمانی به زودی به مرکز ایالت، رشت، گسترش یافت. احسان در خاطرات خود به یاد می آورد: «همه مردم که فارغ از تعلقات طبقاتی خود، با شادمانی از بلشویک های آزادی بخش گیلان از دست انگلیسیان استقبال کرده بودند. (اکنون) به کوچک خان برای اتحاد با بلشویک ها درود می فرستادند.» این گزارش را سلطان زاده رهبر کمونیست ایرانی نیز تأیید می کند.

هیجان عمومی نسبت به رهبر جنگلی چنان بالا بود که حتی دشمنان سوگند خورده اش نیز بر آن صحنه گذاشتند. روزنامه طرفدار انگلیس، رعد گزارش داد که پس از ورود به انزلی، «میرزا کوچک خان، رهبر جنگلیان، مقرر خود را در ساختمان اداره گمرک قرارداد که مدیران بر اثر بمباران گریخته بود. ساکنان غازیان و انزلی، سرخوش از ورود میهمان مورد علاقه شان، گرم ترین استقبال را با آذین بندی سراسر شهر از وی به عمل آوردند.»

تصویری که رایسنر، روزنامه نگار شوروی، از ورود کوچک خان به دست می دهد، چیزی بیش از یک رویداد معمولی است: ایرانی تنگ دست با بی حالی و پوزخند به این قانون رنگین زندگی می نگرد. چیز فوق العاده ای باید اتفاق بیفتد که او را از این بی تفاوتی مرگبار خارج سازد. نخستین اعجازی که شمال ایران به حوزه آگاهی پرتاب کرد، شکست انگلیسیان و دومین، ظهور کوچک خان در انزلی و دیدار از کشتی جنگی روسیه بود. مدت ها پیش از ورود وی سراسر شهر از نام وی پر شده بود. انگار همه کس و همه چیز ناگهان به جنبش درآمده و نیروی برق در آن به جریان افتاده بود. مغازه داران دکه های خود و متعصبان سجاده های نماز خود را و می گذاشتند؛ فقرا و گدایان به دور هم جمع شده و برچی انسانی با هزار سر تشکیل می دادند؛ حتی آن پسر بچه و کسی با پای قهوه ای و لخنش به روی جعبه قرمز رنگ خود پرید تا چشم انداز بهتری یابد؛ گدایان از گوشه و کنار شهر هجوم می آوردند - همه دیگری دانستند که کوچک خان آنجا بود. پیرمردها خود را به روی زمین خاکی می انداختند تا دستان بی دریغ و دادگستر وی را ببوسند... انگلیسیان کیسه ای مملو از طلا برای سر وی تعیین کرده بودند. اکنون، این سر ارزشمند آنجا بود.

در این فضای پر شور و شغف میزبانان شوروی اش از او استقبال کردند، یا این که آنان میهمان وی بودند؟

«ملاقات و توافق با بلشویک ها»

نخستین ملاقات بین مقامات شوروی و «قهرمان ملی» ایران به گفته واسکولینکف، در ۲۰ مه (۳۱ اردیبهشت) صورت گرفت، یعنی پس از آنکه فرمانده شوروی دعاوی خود را با افسران انگلیسی در میان گذاشت و با مقامات دولت ایران ملاقات کرد و به آنها اطمینان داد که ناوگان تحت رهبراش به زودی ایران را ترک خواهد رفت. علاوه بر واسکولینکف، سرژو اورژونیکدزه، اعضای رهبری حزب عدالت و برخی کمونیست های ترکستان، از هیئت جنگلیان بر روی عرشه ناو کورسک استقبال کردند. جنگلیان با بلشویک ها به توافقی رسیدند، که نکات برجسته آن بدین قرار بود:

- ۱ - اصول کمونیستی مرتبط با حقوق مالکیت به اجرا گذاشته نخواهد شد، و تبلیغات کمونیستی در گیلان ممنوع خواهد بود.
- ۲ - یک رژیم جمهوری انقلابی موقت برقرار خواهد شد.
- ۳ - ماهیت رژیم ایران پس از تسخیر تهران، توسط مردم و از طریق یک مجلس مؤسسان تعیین خواهند شد.
- ۴ - شوروی ها در امور دولت انقلابی که به تنهایی مسئولیت امور را بر عهده می گیرد، مداخله نخواهند کرد.
- ۵ - افزون بر ۲۰۰۰ نیروی حاضر در ایران، هیچ نیروی دیگر شوروی بدون اجازه دولت انقلابی وارد ایران نخواهد شد.
- ۶ - هزینه نیروی مستقر در ایران از سوی دولت انقلابی تأمین خواهد شد.
- ۷ - هر نوع سلاح و مهماتی که توسط رژیم انقلابی درخواست شود، با پرداخت پول آن تحویل خواهد شد.
- ۸ - کالاهای تجاری مصادره شده ایرانی در باکو به رژیم انقلابی تحویل داده خواهد شد.

توانست جنبش را از منجلابی که در آن افتاده بود نجات دهد. واقعه ملاسرا که درگیری میان کردها و نیروهای روس از یک طرف و جنگلی های متمایل به میرزا از سوی دیگر بود، پیش از هر چیز بازناب یک درگیری ایدئولوژیک بود. نکته اینکه میرزا کوچک خان عموم انحرافات جنبش را از عمال محلی روس ناشی می دانست و همچنین فکرمی کرد که سران بلشویک خواهان بیاری مظلومان از دست مستبدان و استعمارگرانند. نامه های میرزا در این دوره به خوبی بیانگر این مسئله است. پیش از درگیری ملاسرا افرادی همچون مشیرالدوله: از وی خواسته بودند حساب کار خود را از روسها و ارتش سرخ جدا کند. اما تناقضات درونی میرزا این توان را از او سلب کرده بود. (۱)

«استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران»

شاکری در باره چگونگی تشکیل «استقرار جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران» در گیلان می نویسد: در آستانه پیاده شدن نیروهای شوروی در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ (۱۸ مه ۱۹۲۰)، یک بلشویک به مقر جنگلیان در اعماق جنگل های گیلان وارد شد و به کوچک خان اطلاع داد که نیروهای شوروی به زودی به آستانرا در منتهی الیه شمال غربی ساحل دریای خزر وارد خواهند شد. واکنش فوری کوچک خان، اعزام دوتن از یاران نزدیک خود به منطقه بود. مأموریت دقیق آنان معلوم نیست و شاید هرگز نیز معلوم نشود. با این حال، احسان ادعا می کند که قرار بود آنان دهکده های ساحلی را زیر پا گذارند و دهقانان و مردم ایلات را در جریان تحریکات بلشویک ها قرار دهند و به آنان بگویند که این نیروها دوستان جنگلیان بودند و لذا با آنان مخالفت نکنند.

با این حال، این پرسش مطرح می شود که چرا باید بلشویک ها کوچک خان را از ورود خود مطلع کرده باشند. (۲)

«... ظاهراً جنگلیان یک شورای رهبری رسمی با اعضای انتخابی نداشتند، بلکه اعضای رهبری ظاهراً بنا به نزدیکی آنان به کوچک خان و قابلیت های نظامی شان انتخاب می شدند. تا این زمان، برخی از کسانی که خوشبینی کمتری به پیروزی داشتند، خود را کنار کشیده بودند. ظاهراً این مسئله، به ویژه پس از شکست های جنگلیان و انشعاب حاصل از رویا رویی با انگلیسیان، واقفیت بیشتری یافت. با این حال، وقتی که خبر بمباران انزلی به کوچک خان رسید، وی شورای رهبری را به جلسه ای فراخواند تا به بحث درباره همکاری با بلشویک ها بپردازد. این بدان معناست که خود وی پیش از آن به تصمیمی نرسیده بود.

شورای رهبری که جلسه خود را در یک منطقه جنگلی فومن برگزار کرد، به استماع نظرات اعضای خود، به ویژه کوچک خان و همکاری رادیکال اش احسان الله خان*، پرداخت.

احسان که بر لزوم عمل هماهنگ و معتقدانه تأکید داشت، پیشنهاد کرد که به همراهی بلشویک ها فوراً به سوی تهران حرکت و دولت را سرنگون کنند: «اگر ما اکنون که زمان به سود ماست تردید نشان دهیم، مرتکب جنایت علیه انقلاب بین المللی خواهیم شد.» احسان، کوچک خان را همچون یک دوست مخاطب قرارداد و از وی خواست که «عقاید صلح طلبانه خود را کنار بگذارد.» وی در سخنرانی دیگری که همان روز در حضور کوچک خان ایراد کرد، به مردم فومن گفت امیدوار بود که «با ورود بلشویک ها، که حکومت روسیه را برانداخته و خوشبختی را برای دهقانان و کارگران (روس) به ارمغان آورده اند، به تهران برویم، حکومت شاه را براندازیم و با اعلام پیروزی انقلاب، زمین را به دهقانان بدهیم.»

بنابراین برخی گزارش ها، کوچک خان با دیدگاه های احسان در مورد یک اقدام عملی مشترک موافق بود، اما بر آن بود که به حکم خرد بایستی پیش از امضای پیمانی با بلشویک ها، از مقاصد آنان بیشتر آگاه می شدند. به علاوه، شورا در پی آن بود که به مردم در مورد اشغال کشورشان اطمینان دوباره بدهد. از اینرو، در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۹ اعلامیه ای به امضای کوچک خان صادر شد که به گیلانیان می گفت نخستین اولویت های جنبش جنگل، به شهادت فداکاری های اعضای آن در سال های اخیر، عبارت بود از سلامت شهروندان، استقلال و رفاه ایران، و آزادی از یوغ ستمگران بشر. این بیانیه در صدد کاهش دادن نگرانی عمومی بود.

در مورد پاسخ به بلشویک ها، پیش از آنکه هیئتی اعزام شود، «رفیق عزیز» میرزا کوچک خان نامه ای به امضای فرمانده شوروی، دریا سالار واسکولینکف، دریافت کرد، که در آن آمده بود:

روسیه شوروی مدت ها است از دلاوری های شما در راه رهایی مردم ایران با گذشته ای یک زمان بزرگ و قدرتمند، از یوغ انگلیسیان آگاه است... ما به اینجا آمده ایم، نه چون فاتحان برای تحمیل یوغ روسیه به ایران، که رنج زیادی از انگلیسیان برده است. حضور کشتی های متعلق به روسیه شوروی که توسط ضد انقلابیون به این جا آورده شدند، ما را به انزلی کشانده است. واسکولینکف اگرچه اعلام کرد که ناوگانش از آب های ایران خارج خواهد شد، خواهناظر نظر کوچک خان در باره «درخواست مردم» به استقرار نیروهای شوروی در انزلی شد و پیشنهاد برگزاری یک جلسه را داد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و سی امین سالگرد تولد دکتر مصدق»

دیگر حکام را که انسان ها را به خاطر ارضای لذات و شهوات خود زیر سلطه گرفته اند، به باد حمله گرفت. بیانیه با مرور تاریخ ستم گری بر ایران توسط حکمران خودی، انگلیسیان و همسایه تزاری اش به ستایش از آنها پی برداخت که به رغم کوشش دشمنانشان برای ناکام گذاشتن شان، به دنبال برپایی دولت مشروطه بودند. بیانیه، انقلابیون شجاع روس را که رژیم ستمگرتزاری را برانداخته و جمهوری شوروی را برقرار کردند ستود، وانگلیستان را به خاطر تحمل قرارداد ۱۹۱۹ (به ایران)، و نیز احمد شاه، فرمانروای قاجار، به دلیل افتادن در دام آنان محکوم کرد.

بیانیه از مبارزان آزادیخواه جنگلی یاد کرد که طی پنج سال و نیم گذشته علیه دشمنان داخلی و خارجی مبارزه کردند و متعهد شد که تا پیروزی و آسایش نهایی «طبقات زحمتکش» به مبارزه خود ادامه دهند. و به رغم همه تلاش ها برای نابودی آنها، پروردگار دست انتقام خود را از آستین قهرمانان عدالت طلب روسیه (یعنی بلشویک ها) به درآورده تا ایده سوسیالیسم را گسترش دهند و دنیا را از ستم و بی عدالتی برهانند.

نیروهای ملی و آزادی طلب جنگلی، به کمک اصول عادلانه سوسیالیسم، اکنون گام به انقلابی سرخ ایران (کاسا/IRRC)، که جنگلیان بنیاد گذاشتند، اصول عدالت و برادری را نه فقط در ایران، که در میان همه مردم جهان فارغ از نژادشان، گسترش خواهد داد. کمیته هدف های زیر را خطاب به همه کارگران و دهقانان اعلام کرد (۱) برچیدن نظام سلطنتی و استقرار یک جمهوری شوروی؛ (۲) حمایت از جان و مال همه ساکنان کشور؛ (۳) ابطال همه قراردادهایی که دولت ایران با قدرت های خارجی امضا کرده بود؛ (۴) سهیم کردن همه مردم در این اصول و حمایت از مبانی اسلام.

کمیته در همان روز نام مسئولان دولت موقت جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران را اعلام کرد، که عبارت بودند از: میرزا کوچک خان، ریاست کمیسیاریا و کمیسیرجنگ؛ م. س. وقاری، کمیسیرامور داخله؛ آقا نصرالله رضا، کمیسیارتباطات (پست، تلگراف و تلفن)؛ سید جعفر (محسنی؟ پیشه وری؟)، کمیسیرامور خارجی؛ حاجی م. ج. کنگاوری، کمیسیراموزش و امور و فقه؛ میرزا م. الف. پیربازاری، کمیسیرامورمالیه؛ میرزا م. الف. گیلک، کمیسیروابط عمومی؛ محمود آقا رضا، کمیسیردادگستری؛ میرزا الف. فخرائی، کمیسیربازرگانی.

رؤسای ستاد ارتش سرخ ایران عبارت بودند از: احسان، که فرماندهی نیروهای مسلح را نیز به عهده داشت؛ معین الرعایا و سرهنگ فتحعلی خان تقفی، افسر ارشد قزاق که به تازگی به جنگلیان پناهنده شده بود.

کمیته چند یادداشت برای سفارتخانه آمریکا و فرانسه در تهران فرستاد و به آنها اطلاع داد که سلطنت در ایران بر چیده شده و به جای آن یک نظام جمهوری برقرار شده است. دولت جمهوری در رشت - که بی تردید بر روی مخالفت فرانسویان و آمریکاییان با قرارداد ۱۹۱۹ حساب می کرد - با اعلام ابطال همه قراردادهایی که با دولت های خارجی، به ویژه انگلیس، امضا شده بود و استقرار قریب الوقوع یک رژیم جدید در تهران، پیشاپیش به قدرت های خارجی هشدار داد که از هرگونه حمایت سیاسی یا عملی از دولت تهران یا حامیان انگلیسی اش، خودداری کنند.

پیام های دیگری نیز به خارج فرستاده شد تا حمایت بین المللی را از رژیم انقلابی جلب کنند. کمیته در پیامی خطاب به «سوسیالیست های جهان اعلام کرد، مادام که کشورهای سرمایه داری حتی یک سرباز هم در ایران باقی گذاشته باشند، سرباز سرخ» به جنگ ادامه خواهد داد. کمیته با رد دخالت جامعه ملل در امور ایران، تصریح کرد که سرنوشت ایران را تنها ایرانیان تعیین می کنند. و در پایان، از کارگران جهان خواست که به نیروهای انگلیسی اجازه ندهند که حقوق ایران را پایمال و مردمش را استثمار کنند. سند و مدرکی مبنی بر هرگونه پاسخی از سوی گروه های بین المللی یا انترناسیونالیست به این درخواست ها وجود ندارد.

جنگلیان همچنین دولتگرام برای رهبران شوروی فرستادند. یکی از آنها خطاب به لنین بود... (۳)

«در آستانه ورود نیروهای شوروی به ایران، کوچک خان ظاهراً نظر محاطانه ای به بلشویک ها داشت. وی ابتدا به یقینان (وظاهرأ چند تن دیگر) گفت مطمئن نبود که نیروهایش به آنها ملحق خواهند شد یا در تعارض انگلیسی - بلشویکی بی طرف خواهند ماند. وی ظاهراً به خاطر نگرانی از آسیب دیدن مردم در صورت تبدیل گیلان به عرصه تعارض نظامی، امکان همکاری با شوروی ها به «امید جلوگیری از ستمگری آنان» را مورد توجه قرار داد... با چنین فکری در ذهن، وی در روز پس از ورود بلشویک ها، به یقینان گفت که به رغم قصد ادامه مبارزه با دولت تهران و حامیان انگلیسی آن، برنامه ای برای حمله به نیروهای انگلیسی مستقر در گیلان نداشت. فقط پس از آنکه آنان از ایالت خارج شدند، یا در منجیل و در راه قزوین به تهران بودند، دست به چنین اقدامی خواهد زد.

با این هدف، کوچک خان از رهبران بلشویک تعهد گرفت که نیروهایشان از انزلی فراتر نروند. از این رو، پیامی برای انگلیسیان فرستاد و به آنان پیشنهاد کرد که اگر فاقد «نیروی کافی یا تمایل به دفاع از گیلان» هستند، باید هرچه زودتر ایالت را ترک می کردند تا

از خونریزی و تخریب مال و منال جلوگیری شود. یقینان تأیید می کند که کوچک خان می خواست انقلاب «ملی» باقی بماند و اما از آن بیم داشت که حزب عدالت کنترل انقلاب را به دست گیرد. یقینان توضیح می دهد که به دلیل این «بیم» بود که کوچک خان پس از ملاقات با رهبران بلشویک در انزلی «سوسیالیست شد»؛ «اگر وی رهبری انقلاب را به دست نمی گرفت. عدالت به یقین انقلاب را آغاز می کرد.»

بنا به تعبیر کوچک خان، «انقلاب سرخ» ایران، باید با الگوی روسی آن متفاوت و یک «انقلاب ملی» می بود. افزون بر مباحث مطرح شده در نامه هایی که برای لنین، چیچرین، راسکولینکف و کنگره مردم خاور زمین فرستاد، کوچک خان به یکی از کارکنان خوشستاریا (Khoshtaria) - یک شرکت بازرگانی گرچی مستقر در ایران - گفت که وی از برنامه بلشویک ها «کاملاً» آگاه بود، اما قصد نداشت به طور کامل آن را دنبال کند: «اهداف من سرنگونی دولت تهران و انتقال قدرت به یک دولت دموکراتیک در ایران است. من نمی خواهم آنچه را که بلشویک ها در روسیه کرده اند، در اینجا تکرار کنیم.»

اسناد بر این گفته میرزا دلالت دارند، کیرف نماینده تام الاختیار بلشویک ها در قفقاز شمالی، در مصاحبه ای این مسئله را روشن ساخت که کوچک خان دیدگاه های متفاوتی داشت: «اینجا (در گرجستان) تلاش می کنند تا نشان دهند کوچک خان بلشویک نیست و غیره... (اما) ما این را بهتر از هر کس دیگری می دانستیم. کیرف رهبر جنگلیان را با «رفیق» خلیل پاشای ترک مقایسه کرد که نه «کاملاً سوسیالیست... (بلکه) یک عنصر ملی در متعالی ترین معنای آن است.» کیرف در ادامه گفت: «ما می دانستیم که کوچک خان قصد استقرار یک قدرت شوروی در ایران را دارد، اما آرمان های وی بسیار از ما دور است. با این حال، واضح است که جنبش کوچک خان چیزی جز مرحله نخست یک جنبش آزادی بخش ملی نیست که به دنبال آن مرحله جنبش اجتماعی، خواهد آمد»، یعنی مرحله کمونیستی. کیرف که گویی می خواست انگلیسیان را همزمان آراش و بیم دهد، به عنوان یک جمله معترضه گفت: «ما نمی خواهیم کسی را در شرق علیه امپریالیست ها بشورانیم، مردم شرق (فی الواقع) در آستانه مرحله نخست مبارزه - آزادی از بیوغ امپریالیسم - قرار دارند.» از این گذشته، بنا به پیام آور ژونیکدره به لنین «نمی توان از هیچ نوع قدرت شوروی در ایران سخن گفت. کوچک خان حتی راضی به طرح مسئله ارضی هم نیست. آنان فقط یک شعار سر می دهند: سرنگون باد دولت تهران و حامیان انگلیسی آن.»

این موضع از سوی و ژنسنسکی هم تأیید شد که در مصاحبه با ایژوستیا تأیید کرد که «دولت کوچک خان به هیچ وجه کمونیست محسوب نمی شود، یعنی این که صرفاً از عناصر خرده بورژوا و ملی تشکیل شده است که برنامه آن انگلیسی ستیزی محض است... از نظر سلطان گالی یف، که قهرمان ارمن «کمونیسم شرق» در میان همه خلق های روسیه شوروی بود، رژیم کوچک خان، فارغ از میزان طرفداری احتمالی وی از کمونیسم، «کاملاً کمونیستی» نبود. به علاوه، کوچک خان کمتر توهمی نسبت به صداقت شوروی ها داشت. نه فقط جنبش آزادی بخش ملی ایران، که خود وی به اندازه کافی خیانت دیده بود تا نسبت به همه قدرت های خارجی، از جمله شوروی ها، در این نکته تردید پیدا کند که آنان آماده بودند برای منافع خود جنبش آزادی بخش ایران یا هر جنبش دیگری را در شرق قربانی کنند. احسان به خاطر می آورد که پس از گفتگو با رهبران شوروی در انزلی، کوچک خان به این نتیجه رسید که بلشویک های روس «نه با هدف حمایت مشخص از جنگلیان، بلکه فقط برای نابودی گاردهای سفیدی که در انزلی پناه گرفته بودند، و نیز برقراری رابطه با دولت ایران، به ایران آمده اند.» این شرح احسان با گفته صوری، جنگلی دیگری از نزدیکان کوچک خان، همخوانی دارد. وی می نویسد که کوچک خان به او گفت، از آنجا که شوروی ها در تعقیب انگلیسیان آمده بودند و جنگلیان نمی توانستند آنان را دور از خود نگاه دارند «ضروری است با آنها دوست شویم تا شاید بتوانیم به هدف های خود دست یابیم.» صوری در آن زمان می دانست که معامله با بلشویک ها دبری نخواهد پایید.

دیگر عامل تقویت کننده این تردید، موقعیت حسادت ناپذیر کوچک خان به عنوان یک رهبر گرفتار بین دوگرایش کاملاً متضاد بود. نخستین گرایش، جناح چپ جنبش خود وی به رهبری احسان بود. احسان که در سپیده دم ۱۸ مه با صدای بمباران شوروی ها از خواب برخاسته بود، به یاد می آورد که کوچک خان نماز صبح خود را آغاز و او را نیز دعوت به ادای فریضه کرده بود. احسان پاسخ داد که هرگز نماز نمی خواند و به کوچک خان توصیه کرد که اگر می خواست «با بلشویک ها دوست شود» بهتر بود که به این کار خاتمه می داد. این پاسخ سربالا، کوچک خان را دچار لرزش خفیف، و نه ترس، کرد. بعداً نیز احسان از بیم حضور ملایان و تاجر میهمان نزد رهبر جنگلیان، مرتب بر امضای یک پیمان عجولانه با بلشویک ها، و همراه با رضا خواجوی برای حمله به تهران، پای می فشرد. از سوی دیگر، ملایان و بازرگانان سرشناس و ثروتمند گیلان که اکنون در «ابراز احترام»، به کوچک خان به مردم می پیوستند، و بی تردید از پلانکلیفی موجود بهره می بردند، به نجوی «خطر بلشویک ها برای کشور» در گوش وی پرداختند. از این رو، کوچک خان برای حفظ

وحدت مردم» در مخالفت با انگلیسیان با «سرمایه داران و بازرگانان» ملاقات کرد تا به آنان درباره مقدس بودن حقوق مالکیت شان اطمینان دهد، در حالی که همکاران و متحدان رادیکال وی در میان اقشار فقیرتر، مثل ماهیگیران، ساحل نشینان انزلی و جوانان که متمایل به سوسیالیسم بودند، تبلیغ می کردند. نقش تعدیل کننده کوچک خان به بهترین شکل در اعلامیه ای نمود یافت که پیش از ورود به رشت صادر کرد. تغییرات به وجود آمده در وضعیت موجود و تأثیرات محتمل آن در برانگیختن نگرانی افکار عمومی، کمیته جنگلیان را وادار ساخت تا به مردم دو باره اطمینان دهد که این کمیته به تلاش خود برای رفاه مردم ادامه خواهد داد و از کمک به آنان دریغ نخواهد کرد. این نقش تعدیل کننده (یا به اصطلاح کمونیستی، خط «جبهه متحد»)، در حالی که متحدان کمونیست کوچک خان را نومید و خشمگین می ساخت، به نوبه خود نزدیک وی را نسبت به آنان افزایش می داد.

قدر مسلم آن است که، در اوایل بازی، وی نسبت به تاکتیک های شوروی ها و اشتیاق ظاهراً خارق العاده آنان به جنبش جنگل محتاط شده بود (اگر نگوییم کاملاً آنان را درک کرده بود). وی نه فقط از مذاکرات علنی بین تهران و مسکو (ابتدا از طریق انزلی، اما سپس از لندن و پاریس، و سرانجام با اعزام هیئتی به مسکو، که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت) آگاه بود، بلکه از دستورات کاراخان معاون چیچرین و ترو تسکی به راسکولینکف نیز که توصیه محتاطانه کرده بودند، اطلاع داشت.

کارا خان در ۲۳ مه ۱۹۲۰ (۳ خرداد ۱۲۹۹) به راسکولینکف توصیه کرد: «تمایل کوچک خان به استقرار یک دولت شوروی و کمیته کمونیستی (احتمالاً عدالت) که خواهان به دست گرفتن این قدرت است، باید به دقت کنترل شود. نمی توان احساسات همه ایرانیان را از روی احساسات اهالی آذربایجان، رشت و انزلی مورد قضاوت قرار داد.» به دریا سالاردستور داده شد که نه فقط «کارگران و بورژوازی دموکرات را متحد گرداند» بلکه همچنین «آنان را به نام رهایی ایران از بیوغ انگلیسیان و اخراج شان از ایران، برانگیزد. شکی نیست که جنگ باید علیه انگلیسیان، بازرگانان و مقامات دولت ادامه یابد. برای این منظور، وی بر لزوم اتحاد کمونیست های ایران و گروه های دموکرات» تأکید ورزید. وی در عین حالی که با برپایی تشکیلات شوروی در ایران مخالفتی نکرد، علیه اقدامات شتابزده هشدار داد و پیشنهاد کرد که اصول شوروی بر اوضاع و احوال ایران انطباق داده شود تا از بهره برداری انگلیسیان، که ممکن بود جنبش را تضعیف نماید، اجتناب گردد. سه روز بعد، در ۲۶ مه (۶ خرداد)، ترو تسکی، کمیسروقت جنگ، دستورات مشابهی برای راسکولینکف فرستاد. وی بر هیزاد هرگونه مداخله «به نام روسیه (شوروی)» در امور داخلی ایران را توصیه کرد. وی همچنین به دریا سالاردستور داد که کلبه واحدهای نظامی روس و ناوگان شوروی را از ایران خارج سازد؛ تعلیم دهنده، پول و داد و طلب در اختیار کوچک خان قرار دهد، و مناطق اشغال شده توسط ارتش سرخ را به کوچک خان مسترد دارد، و اگر لازم می شد کشتی جنگی «نه با پرچم روسیه، که با پرچم (جمهوری) آذربایجان» به وی بدهد؛ هرگونه کمک به کوچک خان بایستی به نام جمهوری آذربایجان می بود؛ با خواست کوچک خان دابری برای یک رژیم شوروی نباید مخالفت می شد؛ دولت شوروی بایستی از طریق اقدامات عملی به انگلیسیان نشان می داد که در صدد تحریک کشورهای شرق نبود.

در بحث های پیشین، خط مشی عمده متخذه در مسکو توسط چیچرین، و دیگر رهبران شوروی را دو وجهی توصیف کردیم: از یکسو، ترساندن انگلیسیان با استفاده از تشویق جنگلیان به انجام اقداماتی که حاکی از بازتاب محتمل سیاست ایران آنان در هند باشد؛ و از سوی دیگر، بازگذاشتن باب امید، که اگر انگلیسیان سیاست خود را تغییر دهند، نیروهای خود را از ایران خارج کنند، و دست از حمایت دولت وثوق بردارند - و لذا امکان برآمدن دولتی غیر متخاصم با شوروی ها را در ایران تسهیل کنند - توافق بین روسیه شوروی و بریتانیا قابل دستیابی می بود. در مورد خود ایران، این خط مشی در قرار داد تجاری انگلیس - روسیه به وضوح بیشتر می یافت. با این حال، مسئله شرق بایستی در چارچوب مذاکرات تجاری جاری بین انگلیس و روسیه حل و فصل می شد. دولتی کوچک خان نسبت به متحدان بلشویک خود ناشی از دو بیم بود؛ نخست اینکه مسکو و تهران به توافقی علیه جنگلیان دست یابند، و مهم تر این که، حضور شوروی در ایران افزون بر نقض حاکمیت و استقلال ایران، انگلیسیان را بران دارد تا ارتجاع داخلی را به دور خود جمع کنند، نیروهای بی طرف کشور را علیه جنگلیان بشورانند، نیروهای بیشتری وارد ایران کنند و آتش جنگ داخلی را برافروزند... با توجه به تجربه تلخ جنگلیان از انگلیس در سال های ۱۲۹۸ - ۱۲۹۷ (۱۹۱۹ - ۱۹۱۸)، تشدید دشمنی ها دور از انتظار نبود. همچنان که تفاهم بین لندن و مسکو، اگرچه نا محتمل می نمود، کاملاً هم متفق محسوب نمی شد. قرارداد روسیه و انگلیس که ایران را به دو منطقه نفوذ تقسیم کرده بود، می بایستی در حافظه کوچک خان باقی بوده باشد. به علاوه، وی باید نگران رویدادهای گیلان و بازتاب های گسترده تر آن نیز می بود. (۴)

توضیح: بعلمت محدود بودن جا در نشریه انقلاب اسلامی، توضیحات و مآخذ این بخش در سایت انقلاب اسلامی همراه با متن خواهد آمد.



اسلام، محل عقده گشائی

روانشناسی دشمن تراشی و ایجاد نفرت نسبت به

اسلام و مسلمانان (۴)

دقت کنیم، این امر دستگیرمان میشود که تراشیدن این "مشکل" واهی، بیشتر یک مسئله روانی است. بهمین خاطر نیز بحث و جدل بر سر دین اسلام و مسلمانان را بایستی از زاویه نگاه روانشناختی مورد توجه قرار داد. چرا که هدف اصلی این جدالها، بیش از هر چیز تراشیدن دشمن و نیاز به یافتن خصمی دیگر در ورطه سیاست و اجتماع است. در اینصورت توضیح ریشه های روانی - اجتماعی این دشمن تراشی نیز مربوط به علم روانشناسی میشود.

روانشناسی دشمن تراشیدن و دشمن را سازنده هویت خویش کردن:

تجارب ما ایرانیان، دستکم در این سی سال گذشته، بروشنی بما آموخته اند، هر فرد و یا جمعی که در سر زور و خشونت را اصل شناخت، هویت خویش را نه از تواناییها و دستاوردهای عمل و اندیشه خویش در طول عمر، بلکه از دشمن تراشی های عینی و یا خیالی خود میسازد. اگر شما از این فرد و یا جمع پرسیدید، تو و یا شما ها چه کسانی هستید، هویت شما چیست؟ جواب آنها بطور حتم رجوع به دشمن و یا دشمنان خود و شرح خصایل خبیثه آنها خواهد بود.

در اینجا دو سؤال بوجود میآید. الف: چرا دشمن تراشی برای زورمداران هویت میسازد؟ و ب: ریشه روانشناختی این امر در کجای شخصیت آنها نهفته است؟

جواب دو سؤال فوق را بایستی در تصورات و تصاویری جستجو کرد که فرد و یا جمع زورمدار از خود و خویش تراشی دارد. این تصاویر و تصورات بیانگر ناتوانی، ضعف و زبونی و عجز درونی آنها است. در حقیقت بقول واژه جالب و رسای ابوالحسن بنی صدر "خود ناتوان بینی" آنها با هر گونه واقعیتی بیگانه است. تصاویر و تصوراتی که بیانگر خود ناتوان بینی هستند، او و یا آنها را مجبور میکنند، در آئینه دشمن خویش تراشی را بنگرند. در آئینه دشمن زورمداران بجای دیدن خود واقعی خویش، دشمن و یا دشمنان را برانداز میکنند. بهمین دلیل افراد و یا جمعی از خشونت طلب نیازی مبرم به آئینه دشمن دارند. زیرا که در صددند در این آئینه، نه خویش عینی خویش، بلکه دشمنی ساخته ذهن خود را ببینند. در واقع هر فرد خشونتگری در پرتو تأثیر آئینه دشمن بر وجود خود، تلاش میکند کمی ها و کاستی های خویش را نه تصحیح، بلکه پنهان و کتمان کند. و بجای آنها دشمنی "خطرناک و بیرحم" را بنشانند و جایگزین آنها کند.

از دید روانشناسی نیاز به یافتن و یا داشتن یک چنین آئینه دشمن نمائی بیانگر گریز از واقعیتها و فرار از شناخت عینی و واقعی خود و جامعه خویش است. یکی از علائم بسیار مهم گریز از دیدن واقعیتها، داشتن وحشی نیست و نابود کننده از هر گونه انتقادی است. در واقع عدم قبول انتقاد از عمل و اندیشه خویش، چه در گذشته و خواه در حال حاضر، آنچه علامت اصلی شناخت هر نوعی از انواع گوناگون اندیشه استبدادی و مستبدین است، نیاز به گریز از واقعیتها را بوجود میآورد. بمدد تراشیدن دشمنی عینی و یا خیالی کار گریز از واقعیتها آسانتر بنظر میرسد. علاوه بر آن زبان عامه فریب و عامه پسند Populism مدام در تلاش است، خود را در پس پرده های ابهام پنهان نگاه دارد.

گریز از شناخت خویش و بجای آن نشان دادن دشمن عینی و یا ذهنی نزد افراد و جمعها و گاه اکثریت یک ملت، در طول تاریخ در جوامع گوناگون بشری همیشه وجود داشته و هنوز نیز بشدت وجود دارد. آیا شما خوانندگان گرامی این سطور اندیشه استبدادی و یا مستبدی را میشناسید که فاقد این آئینه دشمن باشد؟

با مثالی از استبداد ولایت مطلقه فقیه در ایران، بهنگام بازسازی نظام استبدادی و پس از آن رجوع به تاریخ و شیوه دشمن تراشی در غرب، بخصوص ایجاد دشمنی با اسلام و مسلمانان در زمان کنونی، فرضیه بالا را روشنتر کنیم.

همه کسانی که انقلاب اسلامی ایران را در دهه پنجاه و شصت تجربه کرده اند، بخوبی میدانند که تا پیش از وقوع انقلاب در بهمن ماه سال ۵۷، شعار اصلی و اساسی خمینی "وحدت کلمه" بود. او بکرات در گفته ها و نوشته های خود از تمامی طبقات و اقشار و گروههای اجتماعی، بالاخص سیاسی گوناگون دعوت به وحدت و شرکت در انقلاب میکرد. خمینی حتی از نظامیان و ارتشیان ایران میخواست که به نظام شاهی پشت کنند و همراه و همگام با جمهور مردم، انقلاب را تا سرنگونی نظام شاهی پیش برند. در هیچکدام از گفته ها و یا نوشته های خمینی، او از دشمنی و یا گرفتن

انتقام از هیچ فرد و یا جمع و گروهی، دم نزد. مدام صحبت از "وحدت همه با هم" میکرد. تا آنجا که وحدت "همه با هم" چنان با استقبال مردم ایران در سراسر کشور مواجه شد که مردم در دادن گل به نظامیان مسلح در برابر خویش، همدیگر را ترغیب و تشویق میکردند.

ولی از زمانیکه خمینی هدف خویش را کسب قدرت و ساختن "سلسله روحانیان" کرد، با زمین و زمان دشمن شد. زبان او دیگر زبان دعوت و پاسداری از "وحدت ملت" نبود، بلکه بیان و شعار او "مرگ بر مخالف ولایت فقیه" گردید. خمینی و یاران مستبد او در نیاز خود به تراشیدن دشمن، کار را به آنجا رساندند که وقتی صدام حسین با ارتش عراق به مرزهای ایران تجاوز نظامی کرد، بر زبان خمینی این جمله وحشتناک جاری شد، "جنگ نعمت است". در حقیقت خمینی و دستیاران مستبد او با زبانی فصیح و روشن میگفتند و هنوز نیز میگویند: برای ما و ادامه حیات استبدادی که میخواهیم بر قرار کنیم و یا برقرار کرده ایم، تراشیدن "دشمن نعمت است". هنوز پس از گذشت بیش از سی سال از حاکمیت باصطلاح خودشان "ملاتاریا"، دشمن تراشی در درون و برون مرزهای ایران، همانند نفس کشیدن بقول سعدی، "مدد حیات و مفرح ذات" نظام ولایت مطلقه فقیه است.

در زمانیکه نازیها بر آلمان حکومت میکردند، یکی از سران حزب نازیها و معاون هیتلر، رودولف هس، در یک سخنرانی گفته بود: "ما نازیها افتخار میکنیم که درون و برون میهن خود آلمان را تبدیل به میدان جنگ کرده ایم". آیا همین کار را نظام ولایت مطلقه فقیه با میهن ما ایران نکرده است؟

چرا بیش از سی سال است، مستبدین حاکم بر ایران بجای دیدن واقعیت خویش و واقعیت ایران و مردم آن، هر روز دشمنی نو و جدید را در درون و برون مرزهای ایران می تراشند و بر دشمنان قدیم خویش می افزایند؟ چرا دست اندر کاران نظام ولایت مطلقه فقیه در آئینه واقعیات بجای دیدن خویش و وضعیت زار کشور و مردم ایران، فقط دشمن می بینند؟ آن واقعیتهایی که خمینی و یاران او ندیدند - و هنوز نیز نمیخواهند ببینند - چیست؟ و چرا بجای قبول آنها هر روز بهزین مردم فقیر ایران، دشمنی نو برای میهن ما می تراشند؟

بنظر من پس از پیروزی انقلاب در ایران دو واقعیت بسیار اساسی وجود داشتند. دو واقعیتی که ملایان مستبد، در رأس آنها خمینی، آنها را نمیخواستند ببینند و قبول کنند. هنوز نیز آن دو واقعیت وجود دارند که عبارتند از:

الف: روحانیان تشنه قدرت توان اداره امور کشور ایران را نداشتند و هنوز نیز ندارند.

ب: مردم ایران با انتخاب اولین رئیس جمهور ایران، ابوالحسن بنی صدر، در اکثریتی متفق الرای، بر واقعیت بالا صحه گذاردند و اثر تأیید و تأکید کردند. چرا که بنی صدر هم غیره روحانی بود و هم از همان ابتدا مخالف دخالت روحانیان در دولت بود.

خمینی و یاران مستبد روحانی و غیره روحانی او پس از انتخاب بنی صدر بریاست جمهوری، دو واقعیت بالا را با تلخ کامی تمام تجربه کردند. دو واقعیت فوق، امور واقعی بودند که آنها نمیخواستند ببینند و بپذیرند. بجای پذیرش این دو واقعیت، هر روز دشمن و یا دشمنانی نو برای "نظام مقدس" خویش تراشیدند و می تراشند، و خود و دیگران را به آن مشغول میکنند.

از جنبه روانشناسی، در بر خورد با دو واقعیت بالا، بر احساسات خمینی و یاران مستبد او، کینه ای کور و بغضی شدید، آنهم علیه اکثریت مردم ایران، مستولی گردید. از اینجا کار دشمن تراشی را آغاز کردند. بدینصورت که هر روز اسلامی جدید کشف کردند، از جمله "اسلام حوضوی"، "اسلام فقهاتی"، "اسلام انقلابی" و دست آخر در زبان خمینی، "اسلام ناب محمدی" اکتشاف گردید. این "اسلام ها" شدند بهانه سرکوب و جنایات هولناک بر ضد مخالفین حاکمیت مطلق این جانیان سیاسی. با اینکار، بقول سرکرده نازیها، رودولف هس، درون و برون مرزهای میهن ما ایران را به میدان جنگی دائمی تبدیل کردند.

در درون کشور جنگ را علیه اکثریت مردم ایران شعله ور کردند. (چرا که اینها در انتخابات ریاست جمهوری تنها چهار در صد رأی آوردند. بنی صدر جانبدار آزادی و استقلال ایران، هفتاد و پنج در صد آراء را بدست آورد). در بیرون مرزهای کشور نیز مستبدی دیوانه قدرت چون صدام حسین و هم پیمانانش در منطقه بعلاوه سلطه گران جهانی از ترس انقلابی که هدف اصلی آن استقرار مردم سالاری بود، بسمت مرزهای ایران هجوم آورد. استبدادیان بمدد این هجوم، برون مرزهای ایران را نیز گرفتار جنگی بس احمقانه بمدت هشت سال به سود مستبدین حاکم در منطقه و دیگر قدرتهای جهانی کردند. این جنگ بشکل محاصره اقتصادی و تهدید بجنگ هنوز نیز ادامه دارد و روز به روز شدت بیشتری بخود میگیرد.

از دید روانشناختی، نفرت و بغض خمینی و یاران مستبد او نسبت به اکثریت مردم ایران، شدنی خاص و کیفیتی

وحشتناک بخود گرفت. چرا که این نفرت با چندین کونه فکری دیگر درهم آمیخته شدند.

بسراغ تحقیقات جدید روانشناسی که بتازگی پیرامون خشونت انجام گرفته اند، برویم و بمدد نتایج آنها، روانشناسی خشونت ملاتاریای دیروز و گروههای مافیای نظامی - مالی امروز، بسرکردگی ولی مطلقه فقیه را بیشتر شناسائی کنیم.

روانشناس سرشناس آمریکائی، اروین اشتاب Ervin Staub از دانشگاه University of Massachusetts in Amherst تحقیقات متعددی پیرامون خشونت و کشتارهای دسته جمعی Genozid بعمل آورده است. او بمدد این تحقیقات به این نتایج بسیار مهم رسیده است. (۱)

خشونت زمانی فوق العاده وحشتناک و ویرانگر خواهد شد که سه پدیده فکری با منشأ روانی - اجتماعی، در هم آمیخته شوند. این سه پدیده عبارتند از:

الف: پیش داوریهای غلط در مورد دیگر انسانها و گروههای اجتماعی (بزرگان آلمانی Vorurteile و انگلیسی، prejudice).

ب: آمیزش پیش داوریهای غلط با باورها و عقاید دینی و مذهبی، و یا با مرامها و ایده نولوژیهای غیر دینی. و بالاخره ج: آمیختن این دو با گرایشها و مواضع سیاسی که بکار بردن خشونت را ابزار اصلی رسیدن به هدف میدانند.

هر زمان این سه پدیده فکری که همانگونه که در بالا آمد، ریشه های روانی - اجتماعی دارند، در همدیگر ادغام و آمیخته شدند، خشونت بس وحشتناک و ویرانگر را ایجاد خواهند کرد. این نوع از خشونت تنها علیه یک فرد و یا گروه اجتماعی خاصی نشانه گرفته نمیشود. کیفیت این فخر بیانگر مخلوطی از احساسات انفجارآمیز است. احساساتی که هدفشان آسیب رساندن به چندین و چند گروه انسانی و اجتماعی است. این شیوه از خشونت را اروین اشتاب، برانگیخته از "نفرت دسته جمعی"، Collective Harted میدانند. پیامدهای کینه های دسته جمعی، همیشه فاجعه های عظیم انسانی بار آورده اند و خواهند آورد. زیرا که بنابر نوشته اروین اشتاب، "مخلوطی از عقده های پیچیده مزمنی هستند که خود را بصورت مواضع (سیاسی و اجتماعی) و احساسات منفی ویرانگر، نشان میدهند."

اگر بار دیگر وضعیت سیاسی دوران بازسازی استبداد در دو دهه پنجاه و شصت در ایران را بخاطر آوریم، این امور در ذهنمان شکل خواهند گرفت:

۱ - پیش داوریهای غلط ملایان مستبد در مورد اکثریت مردم ایران. پیش قضاوتهایی خالی از علم، و ظنونی عاری از هر گونه خردمندی بودند. این پیش داوریهای غلط بتدریج از زبان و قلم خمینی بیان و تبلیغ و انتشار میافتند. پیش قضاوتیهای غلط فوق در مورد زنان، دانشجویان و دانشگاهها، اقلیتهای ملی و مذهبی و بیش از همه روشنفکران آزادیخواه، متخصصین صاحب دانش، بعلاوه نویسندگان و روزنامه نگاران و هر فرد و گروه سیاسی منتقدی بودند.

۲ - این پیش داوریهای غلط را خمینی و دیگر یاران مستبد او، با عقاید و باورهای دینی جنون آمیز خویش درهم آمیختند. باورهای دینی که بجای خدای "رحمان و رحیم"، خشونت را می پرستند. این جنون مذهبی هر از چندی از زبان خمینی و دیگران سران حزب جمهوری اسلامی بنام دین اسلام و انقلاب اسلامی، بیان و جاری میشدند.

افزون و مخلوط با این دو،

۳ - گرایشها و مواضع سیاسی سخت استبدادی بودند که اساس فکری ملاتاریا (آزمان تجمع یافته در حزب جمهوری اسلامی) و چپهای وابسته ای چون حزب توده و دیگر "مارکسیتهای" در واقع فاشیست را میساختند. این گرایشها و مواضع سیاسی با دادن پوشش "اسلامی" و "انقلابی"، و یا "ایده نولوژیهای نوین" بخود، عملاً دشمن خونی آزادی و استقلال و حقوق و منزلت انسان بودند و هستند. هدف اصلی این مواضع سیاسی ستیز و دشمنی با دگراندیشی و دگراندیشان بود و هست. صاحبان این گرایشها و مواضع سیاسی همگی توجیه گر و ستایشگر خشونت و شریک در جنایات هولناک ولی مطلقه فقیه، شدند.

یک چنین مجموعه ای از احساسات کینه توز که خود را با عناوین "انقلابی" و "اسلامی" پوشش میداد و هنوز نیز میدهد، تنها علیه یک فرد و یا جمع و گروه خاصی از مردم ایران اعمال خشونت نمیکرد و نمیکند. این مخلوط احساسات ویرانگر - که گروههای سیاسی کینه ورز متعددی، حامل و مجری برون افکندن آنها بودند، - به سوی اکثریت بزرگ مردم ایران، هجوم آور شدند.

در اینجا از بُعد روانشناسی طرح این سؤال ضرور است: چرا خمینی و حامیان کینه توز او خشونت این چنین ویرانگر را در میهن ما ایران رواج دادند؟

جواب ساده، ولی بس مهم پرسش فوق اینست: زیرا اکثریت بزرگ مردم ایران به بازسازی استبداد و ایجاد "سلسله روحانیون"، نه گفتند. در اینصورت چون خمینی و دیگر

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت کتبی و چک نفعی، وجه اشتراک را نقد و یا پست سفارشی یا به حساب بانک و ایزنفرماند

توجه: درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و مجرت نیست و تنها عنوان بحث آزادی و صرفاً یا مکرر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در مقابل آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد و توجه: نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال کرده اند و یا در نشریه چاپ شده، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیکی و غیر آن نشر نیافته باشد یا با نشر

شماره ۸۰۵ ۱۲ تا ۲۵ تیرماه ۱۳۹۱ S. 16 Nr. 805 2-15 July 2012

اسلام، محل عقده گشائی

روانشناسی دشمن تراشی و ایجاد نفرت نسبت به اسلام و مسلمانان (۴)

مستبدین حامی او، تاب تحمل شنیدن این نه را نداشتند، و کنششان نسبت به ملت، اعمال قهر و خشونت گردید. بار دیگر سراغ تحقیقات جدید روانشناسی در مورد خشونت رویم و کیفیت خشم و نفرت خمینی و یارانش را شناسائی روانشناختی کنیم. تا چندی پیش غالب روانشناسان در این امر متفق القول بودند: احساس رنجش و آزردگی خاطر شدن زمانی به کینه و نفرت تبدیل و سپس منجر به خشونت خواهد گردید، که فرد خشونتگر دارای اعتماد بنفس ضعیفی باشد. در واقع فرد و یا

جمعی که عقده کم خود بینی، یا بقول ابوالحسن بنی صدر، "خود ناتوان بینی" دارند، بیشتر در شان تمایل به خشونت بوجود میآید. چرا؟ چون نظر عمومی روانشناسان این بود: پایه و اساس دست زدن به هر گونه قهر و خشونت را احساس حقارت بوجود می آورد.

بتازگی تحقیقات روانشناس اجتماعی از آمریکا، روی اف بامیستر، Roy F. Baumeister از دانشگاه Florida State University فرضیه بالا را باطل شمرده و اینگونه توصیف میکند: (۲)

انسانهایی که اعتماد بنفس ضعیفی دارند، بندرت در شان نفرت و کینه توزی و دست زدن به خشونت بوجود میآید. زیرا این افراد اگر زمانی آزردگی خاطر و رنجانده شوند، خود را از آزاردهندگی خویش دور میکنند. باصطلاح از معاشرت با او کنار کشیده و دوری میجویند. بامیستر، در آزمونهای متعدد خویش باین نتیجه بسیار جالب رسیده است:

افرادیکه احساس خود بزرگ بینی grandios و یا باصطلاح ما ایرانیان، کیش شخصیت دارند، غالباً نیز صاحب اعتماد بنفس بی ثباتی هستند. این افراد اگر رنجانده شدند، یعنی به "من بزرگ و بیمانندی" که در ذهن خویش از خود ساخته اند، آسیبی رسید، سخت آزردگی خاطر خواهند شد. در اینصورت در وجودشان احساساتی شدیداً نفرت انگیز، همراه با حس و اندیشه انتقام جویی، بوجود خواهند آمد. در

حقیقت اگر بدست و یا زبان کسی به "من عظیم و مطلق" خیالی این افراد صدمه ای وارد و آنها رنجانده خاطر شدند. بطور حتم با کینه توزی و خشونت، از خود واکنش نشان خواهند داد. این کینه توزی و خشونت را یا خود بدست خویش انجام میدهند و یا دیگران را باینکار ترغیب و تشویق میکنند.

واکنش خمینی و یاران روحانی و غیره روحانی مستبد او در مقابل نه گفتن اکثریت بزرگ مردم ایران به بازسازی استبداد و بنای "سلسله روحانیت"، کینه توزی و خشونت ورزی را در آنان شعله ور گرداند. در اصطلاح روان تحلیلگران "خشم نارسیتی" narzisstische Wut آنان شعله ور گردید.

نتایج تحقیقات روانشناختی بامیستر با واکنش کارگردانان بازسازی استبداد در ایران، انطباق کامل دارند. زیرا که رفتارها و کردارها و عکس العمل های تمامی آمرین و عاملین بازسازی استبداد در برابر نه اکثریت مردم ایران، همگی گویای مبتلاء بودن آنان به کیش شخصیتی سخت بیمارگونه است. در اصطلاح و واژه روانشناسی آنها مبتلاء به "اختلال شخصیت نارسیتی"، یا کیش شخصیت بیمارگونه هستند.

بد نیست در اینجا مثالی واقعاً تاریخی از بیماری مستبدین "روحانی" و غیره روحانی حاکم در ایران، هم در آن دوره و نیز در حال حاضر بیاورم. روزی در یکی از سخنرانیهای پیش از دستور "مجلس شورای اسلامی" آخوندی سخت ساده لوح در کسوت "نماینده مجلس" چنین گفت:

"بنی صدر میخواست در ایران اسلامی ما انتقاد را سنت کند. ما "روحانیون مبارز" از او (بخاطر اینکارش) انتقام گرفتیم."

این آخوند نسبت به اثر رشد بر انگیز انتقاد در علم و سیاست و اجتماع، شدت جاهل است. ولی در عین حال حرفی درست و حقیقت روانشناختی بسیار مهمی را باز گو کرده است. تمامی مستبدین مبتلا به کیش شخصیت یا بزبان روانشناسی، اختلال شخصیتی نارسیتی هستند. در اینصورت همگی آنها وحشی و صفت ناپذیر از انتقاد دارند. هر کس از آنان انتقاد کند، بطور حتم آنها در اندیشه انتقام گرفتن از انتقاد کننده، خواهند افتاد. شکار آزادیخواهان

بدست مستبدین در همه جای این جهان، چه در گذشته و خواه در زمان حال و آینده نیز، همان انتقامی است که این ملای ابله، بخوبی به آن اشاره میکند.

حال برویم به سراغ غرب و تاریخ و شیوه دشمن تراشی را از جنبه روانشناسی در آنجا نیز بررسی کنیم. مثال از کشور آلمان میزنم که محل سکونت من است:

وقتی من رسانه های گروهی این کشور را مورد توجه و تأمل خود قرار میدهم، این امر توجه من را سخت بخود جلب میکند: هر زمان پیرامون فرهنگ مسلمانان و یا بطور کلی دین اسلام، در رسانه های گروهی آلمان، بخصوص تلویزیون، بحث و گفتگونی صورت میگیرد. بحث و جدلها بر سر این فرهنگ چنان شدید و پُر از التهاب، باصطلاح احساساتی میشوند که مرا باین فکر مشغول میکند:

از منظر روانشناسی مشکل و مسئله ای شخصی یا بهتر بگویم، شخصی، در پشت این احساسات شدید نهفته است. مشکل شخصیتی که با احتمال قوی صاحبانش نسبت به آن معرفت لازم را ندارند. در اصطلاح روان تحلیلی، ناخود آگاه پُر از التهاب و آشفتگی میشوند. زیرا که اصل مشاجره ابتدا ربطی به دین اسلام و جمهور مسلمانان جهان ندارد. در واقع معضل بیشتر مربوط به خود آلمانیهای بحث کننده ملتیب میشود. چرا که این احساسات شدید خبر از تصاویر و تصوراتی میدهند که بحث کنندگان از خویشتن خویش دارند. از جنبه روانشناختی میتوان این ادعا را کرد:

فرهنگ خودشناسی و شناخت خویش در بخشی از مردم آلمان چنان ضعیف و صغیر است، که آنها را وادار میکند، از واقعیتهای موجود در فرهنگ و جامعه خویش بگریزند و بجای آنها دشمنی نو بنشانند و جایگزین واقعیتها کنند. در واقع در درون این بخش از مردم آلمان، خوشیخانه اقلیت، هر از چندی نیاز به داشتن دشمنی نو و خصمی تازه نمایان میشود. در علم روانشناختی غالب صاحب نظران بر این نظرند:

بحرانها در جوامع انسانی سبب میشوند، افراد و گروههایی که از جنبه فکری ضعیف و غالباً نیز عقده حقارت دارند، در خود توان حل آن بحرانها و از سر گذراندنشان را نبینند. در اینصورت نیاز به گریز از واقعیتها و بجای آنها نشانند تصویر و تصویری از دشمن، که "مسبب اصلی تمامی این مشکلات است و اگر حذف شود، تمامی معضلات از بین خواهند رفت"، برایشان ضرور میگردد. ولی ما میدانیم و تجارب تاریخی متعدد از جوامع گوناگون انسانی به ما موخته اند که تراشیدن دشمن برای فرد خود و یا جامعه خویش، بیشتر سبب ایجاد بحرانها و شدت بخشیدن به آنها میشوند. بهمین خاطر نیز توضیح و تشریح چگونگی دشمن تراشی و سیر تحول خشونت در طول زمان، در هر جامعه انسانی، اهمیتی فوق العاده دارند.

در تاریخ صد ساله آلمان این واقعیتهای تاریخی را ما می بینیم: برای مردم آلمان ابتدا فرانسه و انگلستان دشمنان جانی آلمانیها بشمار میآمدند. سپس نوبت به یهودیان و دست آخر به کمونیستها و بلوک شرق رسید. اما این دشمنان در عین حال معرف بخشهایی از فرهنگ خود آلمانیها بودند. شدت دشمنی و ندیدن واقعیتها سبب میشدند که این عناصر غالباً مهم از فرهنگ مردم آلمان کتمان و نادیده گرفته شوند. برای مثال وقتی گرایشات ضد یهودی میخواستند مابین خود و یهودیان آلمانی مرزبندی ایجاد کنند، واقعیتهای بسیار مهم فرهنگی خویش، مثل اعتقاد مسیحیان به کتاب دینی انجیل قدیم که متعلق به دین یهود بود، کتمان میشد. از این گذشته امر بسیار مهمی چون شرکت فعال یهودیان آلمانی در ساختن و جهانی کردن فرهنگ آلمانیها بدست فراموشی سپرده میشد. شخصیتهای جهانی چون کارل مارکس، زیگموند فروید و با آلبرت اینشتن، بعلاوه تعداد بشماری دیگر از فرهنگ سازان جهانی که همگی بزبان آلمانی آثار علمی و فکری خویش را انتشار داده اند، شخصیتهای مهم فرهنگی آلمانی بودند. اینها در خانواده های یهودی بدینا آمده و به قوم یهود ساکن در آلمان آنروز، تعلق داشتند. علاوه بر آن در همه دیگر جاهای دنیا بنام آلمانی و اهل آلمان شهرت داشتند و هنوز نیز دارند.

سیر تحول دشمن تراشی و کینه توزی نسبت به یهودیان در غرب سابقه ای دیرینه داشت. ولی در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم این دشمنی به اوج خود رسید. گرایشات سیاسی که بیش از هر چیز دیگری از استقرار مردمسالاری وحشت داشتند، همگی دشمن یهودیان شدند. این دشمنی ابتدا با پیش داوریهای غلط در مورد یهودیان و دیگر گروههای اجتماعی دگراندیش و دگرزیست، زمینه ساز خصوصتها گردیدند. سپس این پیشداوریها با باورهای ایده نولوژیک جنون آمیز ناسیونالیستهای فاشیست و راسیست، و کم و بیش نیز مذهبی، درهم آمیختند. سرانجام این آمیزش شوم در مواضع سیاسی حزب ناسیونال سوسیالیستها (نازیها)، شکل گرفت و با آنها مخلوط گردید. کتاب "نبرد من" Mein Kampf هیتلر، سراسر پُر است از این پیشداوریهای غلط که با ایده ناسیونالیسم متجاوز، بعلاوه اندیشه راسیسمی در هم آمیخته و این دو در مواضع سیاسی فاشیستی بیان شده اند. حاصل این

سه آمیزش آن شد که چون نازیها بقدرت رسیدند، کشتارها و ویرانگریهای بی سابقه در تاریخ بشری، همراه با تلاش در امحاء قوم یهود را ببار آوردند.

حال نوبت به پیش داوریهای غلط در مورد دین اسلام و پیروان آن رسیده است. نازیهای جدید آلمانی دیگر دشمن جانی یهودیان نیستند، بلکه بجای آن مسلمانان را جایگزین کرده اند. (در نوشته دوم پیرامون راسیسم جدید که قربانیانش مسلمان هستند، بطور مفصل نوشتم). اگر این پیش قضاوتها و کینه توزیها علیه اسلام و مسلمانان در این کشور و دیگر کشورهای اروپائی مهار نگردند، بندریج شکل سیاسی بخود خواهند گرفت. آنچه هم اکنون در هلند و فرانسه و بعضی دیگر از کشورهای واقعبیت سیاسی روز آنها شده است. از این بدتر و هولناکتر زمانی است که این گرایشات سیاسی بقدرت برسند و عملاً دولتهای این کشورها را تصرف کنند. در اینصورت پیامدهای این کینه ورزیها نسبت به اسلام و مسلمانان خیلی بدتر و ویرانگرتر از دشمنی های نازیها علیه انسان و حقوق او خواهند گردید. پیامدهائی فوق تصور جنایت پیشه که نه فقط مسلمان ساکن در جوامع اروپائی، بلکه نمای مردم اروپا و شاید آمریکا را نیز در بر خواهند گرفت. چرا؟

زیرا اسلام در نظر باصطلاح "منتقدین اسلام" در غرب، فرهنگی دیگر، فرهنگی "در تضاد کامل با فرهنگ مغرب زمین" است. در اینصورت دشمنی و کینه ورزی نسبت به آن نیز با فعالیتهای فرهنگی و نجات فرهنگ مغرب زمین "توجیه خواهند شد.

از جنبه روانشناسی برای گروهها و دستجات اسلام و مسلمان سستیز، ایجاد مرزبندی و یا اصلاً دشمنی با این فرهنگ "دیگر" و "غیر خودی"، اسلام را بمنابۀ دین و فرهنگی منفی و "خطرناک" در نظرها جلوه گر خواهند کرد. با این تصویر و تصورات در مغز آنان، فرهنگ خودی در تضاد با "اسلام منفی و غیره خودی"، مثبت بنظر خواهد آمد. در اینصورت بکمک "فرهنگ مثبت و باشکوه خودی" هم میتوان بخویشتن خویش هویت داد و هم دشمنی نو و جدید را برای خود تراشید و کسب کرد. در واقع در آینه بجای دیدن واقعیت خویش، دشمن را که اسلام و مسلمانان هستند می بینند. در پرتو مبارزه با این دشمن "بیرحم و وحشی و خطرناک" قادر خواهند شد، مشکلات واقعی فرهنگ و جامعه خویش را، دستکم بطور موقت و گذرا، بدست فراموشی سپرند.

این مشکلات کدامها هستند که گرایشهای زورمدار غربی آنها را نمیخواهند ببینند و قبول کنند؟ و چرا بجای یافتن راه حلهای مناسب برای این معضلات، دشمنی و کینه توزی با اسلام و مسلمانان را بمنابۀ مشکل اصلی و خطرناک برای فرهنگ و جامعه خویش، جایگزین میکنند؟

جواب اینست: در پشت این جنگ و جدلهای داغ و آتشین بر سر اسلام و با مسلمانان، واقعیت عقب نشینی در جنگی نافرجام در پهنه اقتصاد و فرهنگ و محیط زیست در جوامع غربی، پنهان گردیده است. در ساختمان روان مختل دشمنان اسلام و مسلمانان، اینها در این جنگ شکست خورده اند. شناخت تلخ این شکست را دشمنان اسلام، کتمان و در درون سرکوب میکنند. چرا که در میدان نبرد نافرجام در بازسازی محیط زیست ویران گشته، بعلاوه قروض سرسام آور دولتهای ورشکسته غربی، در ذهن اینان امید بی پروزی نیست. از همه اینها بدتر و ناگوارتر برای آنها اینک: هیچکدام از این دو مشکل محیط زیست و اقتصاد مالی، مثل سابق، با تشکی در مصرف روزافزون و بدست آوردن سود حداکثر در فعالیتهای اقتصادی، قابل نجات نیستند.

در نوشته بعدی بیشتر به پژوهشهای جدید روانشناسی پیرامون خشونت و سیر تحول آن در جوامع بشری خواهیم پرداخت.

مآخذها:

(1) Ervin Staub: Genocide, Violent Conflict, and Terrorism; New York: Oxford University Press. 2011 Staub, E. (2007). Preventing violence and terrorism and promoting positive relations between. Dutch and Muslim communities in Amsterdam. Peace and Conflict: Journal of Peace Psychology, 13(3) , 333-361. (2) Roy F. Baumeister; Evil: Inside Human Violence and Cruelty, Aaron Beck and Aaron T. Beck , 1999 Baumeister, R.F. (2001: April). Violent pride: Do people turn violent because of self-hate, or self-lover? Scientific American, 284(No.4), 96- 101.